



کمونیسم:

وعدہ و عمل

اندرو ویلسون

کمونیسیم: وعده و عمل

اندرو ویلسون

فهرست مطالب

پیشگفتار ... ۴

مقدمه ... ۸

فصل اول کمونیسم وعده و عمل ... ۱۳

۱. صلح از طریق جنگ ... ۱۶

۲. حکومت و استفاده از زور ... ۲۸

۳. اصلاحات ارضی و مزارع اشتراکی ... ۴۴

۴. رشد اقتصادی و رنج بشریت ... ۵۵

۵. دولت انحصاری و خواست عموم ... ۶۸

قسمت دوم کمونیسم مانع بهبودی زندگی بشر ... ۸۱

۱. غلبه گوئی کمونیستها ... ۸۲

۲. عدالت اجتماعی ... ۸۵

۳. خوشبختی جهانی ... ۹۳

۴. آزادی ... ۹۹

۵. صلح جهانی ... ۱۰۴

۶. اختتام و نتیجه گیری ... ۱۱۱

پیشگفتار

کتاب حاضر نتیجه‌ی یکی از جدی‌ترین تحقیقاتی است که تاکنون در مورد وعده‌ها و کارهای کمونیستها بزبان فارسی ترجمه شده‌است.

با توجه به اینکه کشور ما مراحل بسیار حساسی را در تاریخ خود می‌گذراند و جو سیاسی و تجربیات تلخ گذشته نیروها را بر ضد غرب و مخصوصاً آمریکا بسیج کرده‌است. حق خدادادی انسان است که با دشمنان آزادی، نفع طلبان و سلطه جویان مبارزه کند. ولی متأسفانه امروزه می‌بینیم که حتی بنام مذهب که مروج بخشش، دوستی، عشق و اتحاد است، نفرت تبلیغ می‌شود. عده‌ی زیادی از روشنفکران ما متوجه شده‌اند که در حرکت انقلابی مردم ما چگونه برنامه ریزان کمونیست چه در داخل و چه در خارج ایران از فرصتی که آرزوی دیرینه‌ی آنها بوده استفاده کرده‌اند و با رساندن سوخت به این آتش نفرت در راه رسیدن به کمونیسم تمام پایه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را نابود می‌سازند.

یک روش کمونیستی برای هموار کردن راه "حکومت جهانی کمونیسم" قربانی کردن انسانها حتی دوستان خود می‌باشد. این کار تمام سازمانهای اجتماعی و اقتصادی نظام کهنه را از بین می‌برد و با فقیرتر کردن "خلق" محبوب خود، آنها را مجبور به قبول حکومت بی‌خدائی و دیکتاتوری کمونیسم می‌کنند. درست

همانطور که "استالین" با گرسنه نگه داشتن بچه‌ها در مدارس ابتدائی، آنها را مجبور می‌کرد که ایمان بیاورند که این فقط "استالین" است که نان می‌دهد نه خدا.

روش دیگر کمونیستها اینست که طرفهای مخالف را تشویق به جنگ شدید می‌کنند و با هر وسیله‌ای به آن تداوم می‌بخشند. تا هر دو طرف کاملاً ضعیف شوند و هر بار که کوچکترین نشانه‌ای از تمایل یک طرفه به مذاکره ببینند، سر سخنان تلاش می‌کنند تا از هر نوع توافقی جلوگیری کنند.

کمونیستهای کشور ما، مخصوصاً عوامل همسایه شمالی اینرا علناً اظهار می‌کنند، و این روشی بوده است که این عوامل برای آماده کردن زمینه جهت ارسال "دعوتنامه برای رفقا" در فعالیتهای خود بکار برده اند. اگر واقعاً ماهیت کمونیسم و هدف جهانی آنرا بدانیم، می‌توانیم بفهمیم که این درست همان چیزی است که کمونیستهای ایران دارند شب و روز برایش کار می‌کنند. کمونیستها از هر اقدامی که در جهت هدفشان باشد حمایت می‌کنند ولی به محض اینکه احساس کنند چیزی بر خلاف خواستشان در حال انجام شده است با تبلیغات و سر و صدای زیاد، سعی می‌کنند احساسات مردم را بر علیه آن اقدام تحریک کنند.

چاپ این کتاب مخصوصاً در موقعیت کنونی ایران برای حامیان واقعی انسانها و ارزشهای اصیل اخلاقی و آزادی بسیار مفید است زیرا قبلاً "وعده" کمونیسم به همه اعلام شده بود و اخیراً "عمل" کمونیسم چه در داخل و چه در کشورهای مثل لهستان، افغانستان و چین برای مردم دنیا عیان شده است، گذشته از اینکه تاریخچه شصت و پنج ساله کار کمونیستها در روسیه کاذب بودن ایده‌ئولوژی مارکسیسم لنینیسم را ثابت کرده است.

بدیهی است که دین اسلام ماهیتی ضد کفر، ضد بی‌خدائی و نتیجتاً ماهیتی ضد کمونیستی دارد و رهبران مذهبی که اصالت اسلام را بر اساس بخشش یا، گذشت و عشق شناخته‌اند، این جنبه‌های واقعی دین را تبلیغ می‌کنند و همینها می‌توانند بزرگترین امید برای نجات کشور ما و دنیای اسلام از سلطه جوئی کمونیسم

باشند. ولی حتی این رهبران مذهبی نمی‌توانند بدون شناختن ماهیت اصلی و تاکتیک‌های دشمن او را شکست دهند.

بنابراین بسیج کردن مردم مذهبی و حمله و کتک زدن کسانی که نشریات کمونیستی یا شبه کمونیستی می‌فروشد نه تنها جلوی نفوذ کمونیسم را نمی‌گیرد، بلکه بر عکس بنظر می‌رسد که اینگونه اقدامات جاهلانه بیشتر به نفع کمونیستها است و آنها از این طریق بهتر می‌توانند حمایت اشخاص بیطرف را جلب کنند. این همان نقشهٔ گروه‌های کمونیستی یا شبه کمونیستی کشور ما برای بدست آوردن تعداد بیشتری "سمپات" است.

یک کتاب ضد کمونیستی مسلماً مخالفت کمونیستها را بر خواهد انگیزد، و قابل انتظار است که از اسلحهٔ قدیمی خود یعنی مهر مرتجع بودن یا نسبت "امپریالیست" دادن یا کمک به آنها استفاده نمایند، همانطور که در کشور خودمان این اسلحه برای چینی‌ها بسیار مفید بوده است، ولی امید فراوان وجود دارد که این کتاب به بیداری هم میهنان ما و برادران و خواهران مسلمان در مورد خطر کمونیسم کمک کند.

انگیزه‌ای که باعث مخالفت با کمونیست شده است، اعمال جنایتکارانهٔ آنها در پشت نقاب "حمایت از خلق" می‌باشد. در حالی که کمونیستها عملاً نشان داده‌اند که اولین قربانیان جنایاتشان همین "خلق" بی‌گناه هستند. ولی دلیل اصلی برای مخالفت با کمونیسم بوسیلهٔ آنهایی که ماهیت اصلی کمونیسم را شناخته‌اند اینست که "کمونیسم نه تنها دشمن خلق است بلکه در واقع دشمن خدا است". کمونیسم فقط یک سیستم ایده‌ئولوژیکی و عقیدتی از سیاست و اقتصاد نیست بلکه در واقع شکلی از "مذهب بر اساس بی‌خدائی" است. کمونیسم طور کامل افکار، اعمال و راه زندگی بشر را که فقط وظیفهٔ دین می‌تواند باشد کنترل می‌کند و "کمونیسم مذهبی است که اصرار دارد که خدائی نیست". بعلاوه خود ایده‌ئولوژی جای خدا را در افکار، اعمال و راه زندگی مردم اشغال کرده است، و انسان را بی‌اراده و ماشین مادی می‌داند. بنابراین، کمونیسم یک دشمن نابخشودنی

است که با خدا مخالفت می‌کند. یک مذهب شیطانی است که می‌خواهد خدا را از افکار، دلها و روابط مردم و در غایت از روی زمین محو کند و ماده را جایگزین آن نماید. از آنجائیکه ایده‌ئولوژی کمونیسم با انکار خدا شروع می‌شود و سپس در عمل میلیونها نفر را قربانی می‌کند، قبل از اینکه کمونیسم دشمن خلق باشد، دشمن خدا است.

با توجه به اینکه دفع خطر کمونیسم یک مسئولیت فوری برای هم میهنان عزیز است، دعای صادقانه‌ی ماست که این کتاب کمکی برای برداشتن نقاب از چهره‌ی واقعی کمونیسم باشد، تا با شناخت دشمنان اصلی دین و کشور، جو نفرت و پر از سوءتفاهم و عدم اعتماد موجود از میان برداشته شود و راه برای رسیدن به زندگی پر از امید و امنیت و آزادی راستین گشوده شود.

مترجم

مقدمه

کمونیسم برای کشورهای جهان سوم يك مدل جالب جهت پیشرفت سیاسی و اقتصادی شده است. در سپتامبر ۱۹۷۵ وقتی در کنفرانس کشورهای غیر متعهد در لیما در کشور پرو جمهوری خلق کره (کره شمالی) و جمهوری دموکراتیک ویتنام بعنوان عضو پذیرفته شدند، جاذبه پیشرفت کمونیسم به نمایش گذاشته شد. باید بطور جدی در مورد نفوذ در حال پیشرفت کمونیسم به مردم دنیا هشدار داده شود. لازم است که در ایدئولوژی و عمل کمونیسم يك بررسی دوباره شده و معلوم گردد که آیا کمونیسم می‌تواند به آرزوهای بشری جامعه عمل ببوشاند؟ از آنجائی که این فلسفه به مدت ۶۰ سال در چندین کشور عمل شده، می‌توان آن را بطور عینی از پروندی موفقیتها و شکستهایش در حل مشکلات این کشورها مورد بررسی قرار دهیم. در این کتاب این سؤال مطرح می‌شود که آیا کمونیسم می‌تواند به وعده عدالت اجتماعی، پیشرفت اقتصادی و صلح جهانی وفا کند؟ دلایل زیادی وجود دارد که چرا کمونیسم به تعداد زیادی از کشورهای در حال رشد نفوذ کرده است. قبل از هر چیز روسها و چینیه‌ها منابع متناهی کمک اقتصادی و فنی به تعداد زیادی از کشورهای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین نموده‌اند و نیروهای نظامی و اقتصادی آنها را تقویت می‌کنند. این کمکها در

مقایسه با کمکهای اکراه آمیز غرب کمونیسم را در نظر مردم بزرگ و محبوب کرده است. علاوه بر این، کشورهای جهان سوم آگاهند که چین و شوروی با وجود تمامی کمبودهای جدی غذا و کاهش تولید در داخل کشور خود تمام این هزینه‌ها را متحمل می‌شوند.

دوم، دولتهای شوروی و چین کنترل شدیدی در درز کردن اطلاعات و انتشار اخبار و اوراق اعمال می‌کنند. بدین جهت واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی گزارش شده حاکی از پیشرفت و بهبود وضع مردم در آن کشورها است. اما در کشورهای صنعتی غرب بعلت آزادی مطبوعات، اطلاعات بسیار زیادی به خارج درز می‌کند. در حالی که از افشای همان اطلاعات در کشورهای کمونیستی شدیداً جلوگیری می‌شود. در نتیجه بی‌عدالتی‌های دموکراسی غربی برای مردم کشورهای جهان سوم بسیار آشکارتر است. بدین جهت کمونیسم از موفقیت خود تصویری بیشتر از آنچه که واقعا بدست می‌آورد، به مردم محروم نشان می‌دهد، در حالی که در غرب به آسانی در معرض و انتقاد قرار می‌گیرد و تاثیر مهم آن این است که مردم يك تصوير تحريف شده از کمونیسم می‌بینند.

سوم، کمونیستها در خط اول نهضت‌های اطلاعات در تقسیم زمین و استقلال ملی بوده‌اند. بدین ترتیب آنها از احساسات ضد استعماری بهره‌برداری کرده و آنها را بسوی انقلاب کمونیستی هدایت کرده‌اند و با بدست گرفتن کنترل انقلاب‌های ملی توانسته‌اند با زیرکی متحدان خود را بیشتر کرده و انقلابها را از مسیر اصلی خود بسوی هدف کمونیسم رهبری نمایند.

مائو تسه تونگ، هوشی مینه و فیدل کاسترو قبل از بدست گرفتن قدرت بعنوان يك کمونیست همگی بعنوان اصلاح طلب بپا خاسته‌اند. چه کشاورزان آمریکای لاتین که تا گلو به زمین داران مقروض هستند و چه انقلابیون آنگولائی که در صدد خاتمه دادن به حکومت استعماری می‌باشند، (البته آنگولا سرانجام به حوزه کمونیسم سقوط کرد) عده زیادی از آنها از مائو و کاسترو بعنوان سرمشق پیروی می‌کنند، در حالیکه در مورد تاثیر نهائی کمونیسم بر زندگی‌شان در جهالت

هستند.

چهارم، کمونیسم با نشان دادن بی عدالتی های اجتماعی و اقتصادی به روشنفکران و دانشجویان کشورهای جهان سوم از آنها خواسته است تا بپاییزند. آگاهی از بی عدالتی ها و استثمار در پیرامون روشنفکران آنها را به ایده آلهای فریبنده مارکسیسم و استفاده عنلی از تجهیز توده ها برای دستیابی به تحولات اجتماعی جلب کرده است. عده زیادی معتقدند که وقتی يك تحول اساسی لازم باشد در آن موقع فلسفه های دیگر و ادیان در يك حالت بی اثری باقی می مانند. کمونیستها به نفرت و کینه دامن زده و آن را تشدید می کنند و سپس قاطع ترین و مستقیم ترین روش را برای بیان آن ارائه می دهند و آن انقلاب خشونت بار است. همانطور که این روشنفکران پستهای مؤثری در کشورشان بدست می آورند، تنفر طبیعی و و ناسازگاری با غرب و همدردی با عوامل کمونیست را در کشورهای در حال رشد تحریک می کنند.

از مطالب بالا شخص می تواند ببیند که پیشرفت کمونیسم مستقیما بستگی به شکست کشورهای صنعتی در اتحاد و کمک به کشورهای در حال رشد دارد. مثلا اروپائیان و ژاپنیها بعنوان حکومت استعماری سابق غالبا به کشورهای جهان سوم بصورت تحقیر آمیزی می نگرند. آمریکائی هایی که در خارج هستند، به جای اینکه در بین مردم زندگی کنند و با مردم این کشور مشارکت و مصاحبت داشته باشند، معمولا جدا از مردم در منازل مرفه و گرانقیمت زندگی می کنند. عده زیادی معتقدند که غربیان، بومیان زبده را تشویق به پیروی از روش زندگی غرب می کنند تا وقتی صنعت خارجی و برنامه های توسعه و پیشرفت به کشورهای در حال رشد برسد منافع به جای اینکه به جیب توده مردمی برود به طور اجتناب ناپذیری به ثروتمندتر شدن اشخاص زبده کمک می کند. نمونه دیگر از این شکاف بین کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال رشد این است که در جنگ ویتنام سربازان آمریکائی که به صنایع بسیار پیشرفته نظامی مجهز بودند، با مردم عادی و دهقان یا بسیار کم درآمد در ارتباط بودند یا اصلا ارتباطی نداشتند، در

حالی که ویت‌کنگیاها با روستائیان زندگی می‌کردند و در سختیها و مشکلات با آنها مشارکت داشتند. با وجود برتری تسلیحاتی عده‌ای به نتیجه رسیدند که آمریکا در جنگ ویتنام به این علت شکست خورد که نتوانست در قلب و زندگی مردم آسیا مشارکتی داشته باشد.

در سالهای اخیر مشکلات اجتماعی روزافزون، ازدیاد جنایات، زوال اخلاقی و فساد در غرب تصویر دموکراسی را در کشورهای در حال رشد تیره و تار کرده است. اعتبار و شهرت آمریکا بعنوان سرزمین فرصت و آزادی بطور وحشتناکی لطمه خورده است. در نتیجه تعداد زیادی از رهبران ملی، کمونیسم متعهد را به آزادی بی مسئولیت ترجیح می‌دهند. اگرچه زوال روزافزون تمدنهای پیشرفته غربی بطور گسترده‌ای شناخته شده است. به نظر می‌رسد که هیچ راه حلی برای مهار آن وجود ندارد.

علاوه بر این قدرتهای غربی در رابطه با کشورهای در حال توسعه غالباً انگیزه‌ای جز منافع خود ندارند. شرکتهای سهامی خارجی که در پی رسیدن به حداکثر نفع خود، کارخانه‌هایی تأسیس می‌کنند، متهم هستند که منافع و کارگران این کشورها را مورد استثمار قرار می‌دهند. قدرتهای صنعتی همینطور به خاطر استفاده از کشورهای جهان سوم بعنوان آلاتی در حوزه سیاسی و اقتصادی خود و بهره‌کشی و محافظت از منافع خویش بدون توجه به احتیاجات و خواسته‌های مردم آن کشور مورد انتقاد قرار می‌گیرند.

عده‌ای حتی ایالات متحده را متهم می‌کنند که از هر دیکتاتور راست‌گرائی در مقابل حکومت دیکتاتوری دست چپ حمایت می‌کند. راست یا دروغ این جنبه از ایالات متحده و کشورهای غربی در حقیقت انتشار کمونیسم را تشویق می‌کند. این دلالت بر فقدان اعتماد دارد که تنها با یک طرز تلقی غیر خودخواهانه از طرف غرب می‌تواند بازسازی شود که نشان می‌دهد رفاه و سعادت مردم تمام دنیا مهمتر از منافع هر شرکت یا کشور یا گروه است.

آیا ایدئولوژی کمونیسم می‌تواند ما را به دنیائی که آرزوهای بشری را برآورده

کند نزدیک نماید؟ بدون شك هدف عدالت اجتماعی، اقتصاد نیرومند، مساوات بین‌المللی، آزادی و صلح جهانی با مشارکت همه مردم بدست می‌آید. کمونیسم ادعا می‌کند برای از بین بردن ریشه بی‌عدالتی، فقر و جنگ راهی برای رسیدن به این ایده‌آل‌ها ارائه می‌دهد. در حقیقت يك ایدئولوژی باید خود را در عمل ثابت کند. "مائو تسه تونگ" گفته است: آنچه فلسفه مارکسیست آن را بعنوان مهمترین چیز در نظر می‌گیرد فهم قوانین بیرونی و یا تشریح آن نیست، بلکه تغییر فعالانه دنیا با بکارگیری معلومات بشر از قوانین عینی است.^۱

بنابراین با بررسی کار کمونیسم در طول تاریخ ۶۰ ساله^۲ آن بعنوان يك ایدئولوژی ارشادی و نیروئی برای تغییر جامعه باید بتوان موفقیت یا شکست آن را ارزیابی کرد تا اگر در رسیدن به هدفهای مورد ادعای خود شکست خورده است، يك ایدئولوژی برتر برای انجام آرزوهای بشر جایگزین شود.

اندرو ویلسون

۱ مائو تسه تونگ "در عمل" آثار منتخب (پکن جلد ۱ ص ۲۹۷ ژوئیه ۱۹۳۷)
۲ این کتاب در سال ۱۹۷۵ نوشته شده است

فصل اول

کمونیسیم: وعدہ و عمل

کمونیسم قول داده است که يك اتویپای جهانی (بهشت کمونیسم) از صلح و خوشبختی بنا کند. بر طبق فلسفه مارکسیستی، وقتی روش زندگی کمونیستی به واقعیت درآید، انسان در محیط اجتماعی و اقتصادی خود از بردگی آزاد و آقای سرنوشت خود خواهد شد. از دید مارکسیست‌ها، اوضاع اقتصادی و اجتماعی موجود، کارگران را در جوامع سرمایه‌داری محبوس می‌کند تا هرگز نتوانند مانند انسانهای آزاد کار کنند. جامعه کمونیستی آزادی بشریت را اینگونه به تصویر می‌کشد: "بدین ترتیب برای اولین بار انسان در يك مرحله معین سرانجام از بقیه حیوانات جدا شده و از شرایط ساده حیوانی موجود به اوضاع بشر واقعی ظاهر می‌شود."

تمام شرایط زندگی که پیرامون انسان است و تاکنون بر انسان حکومت کرده، اکنون زیر تسلط و کنترل او می‌باشد که برای اولین بار اشرف واقعی و دانای طبیعت می‌شود. زیرا اکنون انسان آقای سازمان اجتماعی خودش شده‌است. این صعود بشر از حوزه ضرورت و احتیاج به حکومت آزادی است.

کمونیسم این امید بزرگ را پیشنهاد می‌کند و این منبع قدرت متقاعد کنند آن است. به يك کارگر گرسنه، آینده‌ای از فراوانی پیشنهاد می‌کند، به يك آفریقائی استثمار شده وعده آزادی از فشار استثمار را می‌دهد. به کشاورز مستاجر بی زمین

مژده زمین و آزادی کشت آن را می‌دهد. کشورهای فقیر دنیا می‌توانند ثروت کشورهای غربی را تصرف کرده و از آن به نفع مردم خود استفاده کنند. بشریت که از جنگ خسته شده برای اولین بار خواهد توانست در صلح و آسایش زندگی کند. در حقیقت وعده کمونیسم هدف همه بشریت است.

کشورهای کمونیستی ادعا می‌کنند که دارند راه تازه زندگی خودشان، حکومت آزادی را می‌سازند و فشار و اختناق را که مردنشان را قرن‌ها در بدبختی نگه داشته ریشه کن کرده‌اند. آنها خودشان را بعنوان مبتکر نظام جدیدی بسیار برتر از سیستم کشورهای کاپیتالیست قلمداد می‌کنند. کمونیستها ادعا می‌کنند که فقر، جنایت، مالیات و همه انواع فشارها و تحمیل‌ها را از بین برده‌اند. يك جامعه غیر طبقاتی جایی که خواست مردم ماهیت سیاست دولت را دارد، در آن حکمفرما است. کمونیستها می‌خواهند کشورشان را دوباره بسازند و يك روش زندگی سوسیالیستی بوجود بیاورند. آنها شدیداً معتقد هستند که خود موج آینده هستند و بزودی تمامی بشریت در زیر لوای زندگی خواهد کرد.

ولیکن بیائید واقعیت‌های کمونیسم این عصر را بررسی کنیم تا معلوم کنیم این وعده‌ها انجام شده است یا نه.

۱. صلح از طریق جنگ

وعدۀ کمونیسم صلح جهانی است، ولی برای کمونیست‌ها صلح فقط در صورت نابودی سرمایه‌داری مخصوصاً "امپریالیست" آمریکا ممکن است. اختلاف بین کمونیست‌ها و دشمنان سرمایه‌داری يك مجادلۀ زودگذر است که تنها با نابودی حوزهٔ سرمایه‌داری حل می‌شود. این عمل هرگز بطور صلح آمیزی روی نمی‌دهد بلکه فقط از طریق انقلاب خشونت آمیز انجام می‌شود.

"جنگ این هیولای قتل عام دو جانبه در بین انسانها سرانجام با پیشرفت جامعهٔ بشری در آینده‌ای نه چندان دور از میان خواهد رفت. اما تنها يك راه برای از بین بردن جنگ وجود دارد و آن مخالفت با جنگ از طریق جنگ و مخالفت با جنگ انقلابی با جنگ انقلابی و ... وقتی جامعه بشری به مرحله‌ای برسد که طبقات و دولت از میان برداشته شود دیگر جنگی باقی نخواهد ماند... و آن زمان صلح دائمی برای بشر است."^۱

با این توجه کمونیست‌ها برای بدست گرفتن قدرت از جنگ استفاده کردند و کشورهای دیگر را تصرف نموده‌اند و شورشها و مخافتها بر علیه خود را سرکوب

۱ مانو تسه تونگ، مشکلات منطقه‌ای در جنگ انقلابی چین (دسامبر ۱۹۳۶) جلد ۱ برگزیده‌ای از صدر مانو تسه تونگ استوارت آرشرام، چاپ ۱۹۶۷ ص ۳۵

کرده اند. مائو گفته است: هر کمونیستی باید حقیقت را درک کند، قدرت سیاسی از ماشهٔ يك تفنگ بدست می‌آید.^۲

در انقلاب روسیه، بلشویک‌ها در انتخابات آزاد در آراء عمومی به نسبت يك به چهار در اقلیت بودند با این حال آنها آن شورا را با مسلسل از میان برداشتند. و خودشان يك دولت جدید بوجود آوردند. از آن زمان به بعد، روسیهٔ شوروی ارتش سرخ خود را برای تصرف اروپای شرقی فرستاد. چین با اعمال زور تبت را به خود ملحق کرد. کرهٔ شمالی در سال ۱۹۵۰ تلاش کرد تا کرهٔ جنوبی را تصرف نماید و امروز وحشتناکترین رژیم دیکتاتوری در دنیا را دارد. در آوریل ۱۹۷۴ کمونیستها در جنگ ۳۰ سالهٔ ویتنام پیروز شدند و بدین ترتیب کنترل هند و چین را بدست گرفتند.

امروز، در حالیکه کمونیستها از فروش اسلحه به کشورهای جهان سوم بوسیلهٔ کشورهای غربی شدیداً انتقاد کرده و غرب را به تشدید مسابقات تسلیحاتی متهم می‌کنند، خود در پی ایجاد بازارهایی برای فروش سلاح‌های خود هستند. ارقام منتشر شده بوسیلهٔ دولت شوروی نشان می‌دهد که بودجهٔ دفاعی شوروی مخصوصاً هزینه‌های تسلیحات جدید افزایش مداومی داشته است.^۳

توجیه کردن جنگها

کمونیستها که فقط به جنگ معتقدند، جنگها را علت پیشرفت کمونیست می‌دانند. به عقیدهٔ مائو تسه تونگ: "تاریخ نشان می‌دهد که جنگها به دو قسمت تقسیم شده‌اند، عادلانه و غیر عادلانه. تمامی جنگهایی که تهاجمی‌اند عادلانه هستند. تمام جنگهایی که مانع پیشرفت هستند نابجا می‌باشند. کمونیستها با تمامی جنگهای نابجا که مانع پیشرفت هستند مخالفند، اما با جنگهای انقلابی و پیشرفت طلب و بجا مخالفتی ندارند. نه تنها ما کمونیستها با این جنگها مخالفتی نداریم بلکه فعالانه

۲ مائو تسه تونگ "مشکلات جنگ و استراتژی" (۷ نوامبر ۱۹۳۸ ص ۳۳)

۳ این ارقام نشان می‌دهند که بودجه امور دفاعی ۲۰ درصد و بودجهٔ نیروهای تهاجمی هسته ای روسیه ۶۰ درصد بیشتر از آمریکاست.

با آنها همکاری می‌کنیم.^۴

از این راه کمونیستها تهاجم بیرحمانه و حیوانی خود را از این راه توجیه می‌کنند. مثلاً در کره اگر چه قشون کره شمالی آشکارا حمله کرده و نیروهای کره جنوبی را در پوسان تقریباً به طرف دریا به عقب راندند، آنها نیروی سازمان ملل را مجبور کردند که دخالت کنند. وقتی کمونیستها دوباره در سال ۱۹۵۱ پیشروی کردند، عکسهائی از قبرهای گروهی منتشر کردند که ادعا داشتند از قتل عام مردم بوسیله آمریکائی‌ها باقی مانده است.^۵

در واقع وقتی نیروهای سازمان ملل یکسال قبل از پیشروی به سوی شمال تعدادی از این قبرها را یافتند، متوجه شدند که ظاهراً کره‌ای‌های شمال قبرها را از مردم خودشان در عقب نشینی خود قتل عام کرده بودند پر کرده‌اند. در ویتنام اگرچه هر دو طرف بی‌رحمی‌های زیادی کردند، کمونیستها همیشه ایالات متحده را متهم به تهاجم و مسئول هر نوع عمل جنایتکارانه می‌دانستند در حالیکه جنایات خودشان را کشتن شیران ظالم توجیه می‌کردند. اکنون جنوبی و کامبوج آزاد شده‌اند. مطبوعات آرام هستند، هنوز در پس سکوت کامبوج گزارش پناهندگی حاکی است که: فشار و کنترل شدیدی بر تمامی کشور حکمفرماست و ده‌ها هزار کشته برجامانده است و انتظار می‌رود که جمع کشته شدگان به یک میلیون برسد.^۶ (این واقعیت‌ها را از ده‌ها هزار پناهنده‌ای که با کشتی‌ها از کامبوج و ویتنام فرار می‌کنند بهتر می‌توان درک کرد).

با این منطق وقتی يك کمونیست کشته می‌شود يك جنایت است در حالیکه جنایتی که توسط کمونیستها انجام می‌شود لازم و صحیح است. مائو این را با فصاحت بیشتری مطرح کرده است.

"تمامی انسانها باید بمیرند اما مرگ می‌تواند در موارد مختلف فرق داشته باشد. نویسنده چین باستان "زوماچین" گفت: اگرچه مرگ همه انسانها را یکجور ساقط می‌کند، ممکن است سنگین‌تر از کوه تائی یا سبکتر از يك پر باشد. مردن

۴ مائو تسه تونگ "در جنگهای طولانی" مه ۱۹۳۸ ص ۳۲-۳۳

۵ کره جلد ۲۵-۱۹۵۸ (انتشارات زبان خارجی پیمانگ یانگ)

۶ نیویورک تایمز. ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۵- نیوزویک ۱۸ اوت ۱۹۷۵

برای مردم سنگین تر از کوه تائی است اما کار کردن برای فاشیستها و مردن برای استثمار کننده‌ها و مستبدین سبکتر از يك پر است.^۷

جنگهای چریکی

کمونیستها از جنگهای چریکی بعنوان يك وسیله اصلی برای پیروزی استفاده می‌کنند. بیش از پنجاه گروه چریکی در سراسر دنیا وجود دارد. اگرچه همهٔ چریکها کمونیست نیستند، بیشتر آنها متعلق به جبهه‌های محبوبی هستند که کمونیستها در آن نفوذ کرده‌اند و قصد تسلط بر آنها را دارند.

مائو تسه تونگ يك کتابچهٔ كوچك كلاسيك برای جنگهای طولانی نوشت که تاکنون يك راهنمای استاندارد برای چریکهای شورشی بوده است. کمونیستها فعالانه به این نیروها آموزش می‌دهند و برای آنها اسلحه تهیه می‌کنند. علاوه بر این آنها مارکسیست لنینیستهای خشن هستند که اخیراً نهضت‌های محلی را مانند گروه جورج حبش و امثال آنها را بوجود آورده‌اند که در پی ایجاد يك قدرت تازه و انعطاف ناپذیر در خاورمیانه هستند. هم شوروی و هم چین از تمام "جنگهای آزادی بخش ملی" شدیداً حمایت می‌کنند و با پول و اسلحه و مشاورت‌های نظامی تاکنون تعداد زیادی از حکومت‌های غیر کمونیستی را در نقاط مختلف جهان سرنگون و نابود کرده‌اند.

روسیهٔ شوروی از جنگهای مقدس برای آزادی خلق حمایت کرده است و به حمایت خود ادامه خواهد داد. این کشور حمایت کامل اخلاقی و اقتصادی، نظامی و سیاسی از جنگهای آزادی ملی را انجام داده و انجام خواهد داد.^۸

کمونیستها همانطور که از جنبشهای آزادی ملی در کشورهایی که به استقلال سیاسی دست یافته‌اند، حمایت می‌کنند. در مورد مناطق مستعمراتی خود نیز اینطور عقیده دارند که اگر کشورهای مستقل تازه تأسیس باز هم در قرار دادهای اقتصادی با کشورهای غرب باقی بمانند به ادامه استثمار و استبداد خدمت

۷ مائو تسه تونگ "به خلق خدمت کن" ص ۹۷

۸ موفقیت شوروی در برابر پکن، کمونیست شماره ۱۱ ژوئیه ۱۹۶۳

می‌کنند. با حمایت از غیرقابل انعطاف‌ترین عناصر در این کشورهای تازه استقلال یافته، کمونیستها قصد دارند که آنها از غرب دور کنند و به جای حل اختلافات با کشورهای صنعتی به مناقشات دامن می‌زنند و باین ترتیب از سازمانهای بین المللی مثل سازمان ملل متحد جلب حمایت می‌خواهند، در واقع کمونیستها انتظار دارند کنترل خودشان را بر دولتهای این کشور در حال رشد سخت‌تر کنند.

برای به حرکت در آوردن توده‌ها و توسعه اقدامات ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و انقلاب دموکراتیک طرفداری می‌کنند تا پیروزی نهائی به دست آید.

حل این مسائل به طور اجتناب ناپذیری بر علیه سرمایه‌داری است.^۹

تاکتیکهای چریکی ثابت می‌کند که کمونیستها به حکومت دولتهای غیر کمونیستی بر امور داخلیشان احترام نمی‌گذارند.

همینطور اکنون تعداد بیشماری از وقایع آدم‌زدی، خرابکاری و اعمال دیگر انجام می‌شود که از نظر سیاسی به تروریسم تحرك می‌دهد. گروههای تروریستی که بیشتر آنها مارکسیست لنینیست هستند از طریق بمب‌گذاری و آدم‌زدی توجه جهانی را به خود جلب کرده‌اند. هدف آنها این است که محیطی از دلهره و ترس بوجود بیاورند تا حکومتهای دنیای آزاد مجبور شوند تدارکات جلوگیری کننده و استبدادی برای امنیت عمومی بکار ببرند.

چریکها امیدوارند که بمب‌هایشان باعث بوجود آمدن شرایط پلیسی، امنیتی و دولتی بشود. آنگاه مردم عادل که قبلاً دلیلی برای نفرت از دولت نداشتند، خشمگین، سرکش و حتی انقلابی می‌شوند و به چریکها می‌پیوندند. همانطور که لنین گفت: "تنها کشمکش به طبقه استثمار شده فرهنگ سیاسی می‌هد"^{۱۰}

تاکتیکهای کمونیستی

تاکتیکهای کمونیستها بسوی هدفی برای بدست گرفتن قدرت هدایت شده است. نابود کردن سرمایه داری و طرفداران آن برای صلح جهانی به هر قیمتی می‌ارزد.

۹ از روزنامه پراودا (۱۸ مارس ۱۹۶۵) نقل از "صلح و همزیستی مسالمت آمیز".
۱۰ لنین نقل از "حزب کمونیستها و شما".

با سازماندهی و دیسیپلین در حزب کمونیست و آگاهی خوب از وظیفه خطیر تاریخی که در مقابل آنهاست، آنها می‌توانند خود را از سیاستهای قبلی جدا کرده و اگر به نفع آنهاست بارها و بارها تغییر ماهیت و تغییر سیاست بدهند. این یکی از بزرگترین قدرتهای کمونیستهاست.

همانطور که لنین گفت: "شدیدترین وفاداری به عقائد کمونیسم باید با توانائی ساختن همه نوع تعدیلهای عملی لازم ترکیب شود. "تغییر رویه دادن"، "بستن قرارداد"، "عمل زیگزاگی" عقب نشینی و غیره می‌توانند رسیدن به قدرت را تسریع کنند."^{۱۱}

کمونیستها هرگز به خوش قولی شناخته نشده‌اند. اگر به نفع آنها باشد قراردادی را امضاء می‌کنند و بلافاصله آن را نقض می‌کنند. در اوایل سال ۱۹۷۳ ایالات متحده و ویتنام شمالی قرارداد صلح پاریس را امضاء کردند. ایالات متحده مفاد قرار داد را اجرا کرد و تمامی نیروهایش را بیرون کشید اما ویتنام شمالی هرگز به مفاد قرارداد توجهی نکرد. برای رسیدن به آرزوی دیرینه اتحاد ویتنام، هانوی با نقض موافقتنامه، نیروهای بیشتری به جنوب فرستاد تا تهاجم موفقیت آمیزی را در بهار ۱۹۷۵ تدارک ببیند. اما این فقط یک نمونه از دیپلماسی کمونیستهاست. از چشم آنها نقض موافقتنامه غیر اخلاقی نیست بلکه کاربرد فلسفه مارکیست لنینیست است.

سیاست خارجی شوروی، تاریخ طولانی از مصلحتهای تاکتیکی است.^{۱۲} این تازه‌گی ندارد که اتحاد شوروی اخیراً در باره صلح صحبت کند و موافقتنامه‌هایی امضاء نماید. در حالی که همزمان با آن نیروی های مصلح خود را تقویت می‌کند. روسها حدود نیم قرن است که الگوی زیرکانه قدرت را طرح ریزی کرده‌اند. تا زمان مناسب فرابرسد. آنگاه از طریق ویرانی و جنگ، کشورهای دیگر را تصرف و اشغال می‌کنند. تمامی این تاکتیکها همان عینیت را داشته است. رسیدن به پیروزی نهائی بر علیه قدرتهای صنعتی و تأسیس مرحله به مرحله حوزه جهانی

۱۱ لنین، سخنرانی در هجدهمین کنگره حزبی ۱۹۱۹

۱۲ نمونه آن را در رنگ عوض کردن های حزب توده ایران می‌بینیم. (مترجم)

تحت کنترل روسیه. مطلب زیر خلاصه‌ای از سیاست خارجی شوروی است.^{۱۳}
۱۹۱۷-۱۹۲۱، در این سالها لنین و دستیارانش نقشه انقلاب جهانی را بعد از آرامش پس از جنگ جهانی اول طرح ریزی کردند.
این سیاست که بطور عادی "جنگ کمونیست" شناخته شد وقتی لنین دریافت که مجبور است این نقشه را حذف کند و یک پایه قوی برای کشور خودش بسازد کنار گذاشته شد.

۱۹۲۴-۱۹۲۱، این دوره عملیات متحدین بود که هدفش تصفیه در نهضت‌های توده‌های اجتماعی در حمایت از تقاضاهای روزانه آنها برای دستمزد بیشتر و کاهش مالیات بود. لنین "افراطیون دست چپی" را محکوم کرد و از تعدیل حمایت نمود و همانطوری که یک وسیله اصلی در برنامه کمونیستها است، رهبران توده‌های اجتماعی را فریب داد.

۱۹۲۸-۱۹۲۴، روسها سعی کردند که گروههای سوسیالیست را که چند سال قبل تصفیه کرده بودند "بلشویکی" کنند. آنها سعی کردند که رهبران این گروهها را دستگیر کرده و سیاستهای آنها را در جهت سیاست مسکو برگردانند.
۱۹۳۴-۱۹۲۹، کمونیستها در جستجوی منفعت خود به فشار و اختناق در مناطق مختلف کار کردند تا به فعالیتهای انقلابی دامن بزنند. با حمایت از صلح غرب را متهم کردند که در زیر نقاب لیگ ملل آماده جنگ می شوند.

۱۹۳۹-۱۹۳۵، این دوره کلاسیک "جبهه متفقین" بود. کمونیستها قلبه گوئی‌های خود برای انقلاب را کنار گذاشته و دست به همکاری با سوسیالیستها و لیبرالها بر علیه فاشیسم زدند. اتحاد شوروی یک قرار داد دفاعی با فرانسه بر علیه هیتلر امضاء کرد و رابطه دیپلماتیک با ایالات متحده برقرار نمود. در فرانسه به آرامی "جبهه متفقین" برای بدست گرفتن مقامهایی برای نفوذ در جامعه بکار بردند. در حالیکه در اسپانیا حکومت مورد علاقه مردم با چهل هزار داوطلب کمونیست برای جنگ با فرانکو عقب نشستند. کمونیستها به این ترتیب حکومت جمهوری اسپانیا را که پلیس مخفی شوروی بداخل آن نفوذ کرده بود، با تماس با

^{۱۳} آنتونی باسکارن " آیا جنگ سرد تمام شده؟"

سوسیالیستهای پاکسازی شده و ترقی خواهان، تحت تسلط خود در آوردند. در چین هم همینطور "مائو تسه تونگ" با اتحاد با رقیب خود "چیان کای چک" بر علیه ژاپن به جبهه متفقین پیوست.

۱۹۴۱-۱۹۳۹، در یک مانور ماهرانه روسها یک قرار داد عدم تهاجم با هیتلر بر علیه متحدان را امضاء کردند. ای فرصتی به روسها داد تا مواضع دفاعی خود را تقویت کنند و به آنها توانائی داد که ایالات بالتیک و نیمی از لهستان را بخود ضمیمه نمایند. گروه هائی از کمونیستها در ایالات متحده تظاهراتی بر علیه کمک ایالات متحده به متحدانی که بر علیه نازیها می جنگیدند برپا کردند.

۱۹۴۵-۱۹۴۱، آلمانها به روسیه شوروی حمله کردند و بلافاصله اتحاد جماهیر شوروی خود را برای شکست دادن نازیها تجهیز کرد در حالیکه با ایالات متحده و انگلستان متحد شد. استالین با وانمود کردن دوستی خود و با تزویر و سوءاستفاده از خواست خوب و صداقت آمریکا از فرصت استفاده کرد و روزولت را قانع کرد که وی از نظر قلبی ناسیونالیست است. استالین موفق شد در یالتا امتیازات مهمی بگیرد و از طریق اقدامات سیاسی و خواستههای آشکار تمام اروپای شرقی را تحت تسلط خود در آورد و کره شمالی و منچوری را از ژاپن گرفت.

۱۹۴۸-۱۹۴۵، در این دوره کمونیستها گسترش خود را ادامه دادند. از مائو در چین حمایت کردند و شورشیانی مثل "هوشی مینه" را به ویتنام فرستادند. سازمانهای کمونیستها در تمامی آسیای شرقی تأسیس شد و جنگهای چریکی پشت امپراطوری ژاپن را خم کرد. یک شورش هدایت شده کمونیستی در یونان از ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸ طول کشید. و چکسلواکی با کودتا سقوط کرد.

۱۹۵۴-۱۹۴۸، پس از شکست محاصره برلین و شکست "مارشال تیتو" در یوگسلاوی روسها تظاهر به "صلح تهاجمی" در اروپا کردند. در حالیکه در حال اجرای سیاست توسعه طلبی در شرق دور بودند. در بحران کره ارتش کره شمالی بوسیله روسها مسلح شده بود و با یک میلیون نفر از قشون چین همکاری می شد. عملیات چریکی در ویتنام فرانسویها را در "دین بین فو" شکست داد و باعث

شد در کنفرانس ژنو ویتنام شمالی کمونیست تأسیس شود و پایگاهی برای جنگ چریکی در هند و چین فراهم شود.

۱۹۶۲-۱۹۵۴، دیپلماسی خروشچف مخلوطی از تهدید و تشریک مساعی صلح آمیز بود. وی سعی می کرد در کوبا تسلیحاتی بوجود آورده و ایالات متحده را از برلین بیرون براند اما او همینطور با "آیزنهاور" و "کندی" هم ملاقات کرد و همکاری مسالمت آمیز را عنوان نمود. خواه ناخواه، روسها با حمایت از جنگهای ملی گرایان در کشورهای جهان سوم نفوذ خود را توسعه دادند. تعداد زیادی چپی های ضد آمریکائی در آمریکای لاتین و خاورمیانه به سازمانهای خط اول جبهه وارد شدند که بعدها کمونیستها بتوانند بر آنها مسلط شوند. آنها اینکار را در کوبای کاسترو و در چندین کشور غربی انجام دادند.

۱۹۷۵-۱۹۶۳، در این دوره نیروی نگه دارنده روسیه منفجر شد. روسها در سرکوبی یک دولت مردمی در چکسلواکی بعلت تمایلات آزادیخواهانه آن تردید کردند. با وجود اختلاف بین مائو و رهبران شوروی، منافعشان بطوری کلی به هم آمیخت تا بر علیه غرب بجنگند. هر دو طرف از جنگ ویتنام و جنگهای ملی گرایانه در جهان سوم حمایت کردند. اگرچه هر کدام در بدست آوردن تسلط رقابت می کرد. در این زمان روسها در آمریکای لاتین و خاورمیانه قویتر هستند در حالیکه چین به آفریقا چشم دوخته است هر دو به سلطه طلبی در آسیا طمع دارند جائی که وضعیت شبه جزیره کره شدیداً بر مانع اصلی آنها ژاپن تأثیر می گذارد.

سرمایه داری، سرچشمه پلیدی

برای فهمیدن اینکه چرا کمونیست جنگ را تشویق می کند شخص باید ایده‌ئولوژی اساسی کمونیست را بفهمد. مارکس دید خود را بر جامعه و تاریخ و اقتصاد بنیان گذاشت. روابط تولید (روابط اقتصادی بین انسانها) خصوصیت، سیاست، فرهنگ، مذهب و فلسفه یک جامعه را تعیین می کند. بر طبق نظریه مارکس تا موقعی

که روابط تولید یک شخص را بر دیگری رجحان می‌دهد، جنگ همیشه وجود خواهد داشت. در تمامی طول تاریخ روابط تولید از یک جامعه برده‌داری به جامعه فئودال و بعد به جامعه سرمایه‌داری تکامل پیدا کرد و جنگها مداوماً در مسیر این تکامل وجود داشته است. ولیکن وقتی که سرمایه‌داری جایش را به کمونیسم بدهد و تمام مردم برابر شوند و در ثمرات کار گروهی خود "به هر نفر بر طبق احتیاجش" سهیم باشند، آنگاه جنگ خاتمه خواهد یافت.

مارکس سالها برای اثبات اینکه سرمایه‌دار کار طبقه کارگر را استثمار می‌کند مطالعه و کوشش کرد. او انقلابی بود و مجبور بود اثبات پلیدی ذاتی سیستم سرمایه‌داری را با انقلاب توجیه کند. اساساً او می‌گفت که ارزش یک محصول از مقدار کار انسان در تولید آن محصول بوجود می‌آید. از آنجائی که کارگران فقط کسری ارزش کار خودشان را که به محصول اضافه می‌شود بصورت دستمزد دریافت می‌کنند. مارکس ادعا کرد که سرمایه‌دارها آنچه را که حقیقتاً به کارگران تعلق دارد می‌دزدند. این پلیدی در ذات سیستم سرمایه‌داری است. بنابراین خود سرمایه‌داری باید نابود شود تا به استثمار پایان دهد.

کتابهای زیادی در اشتباهات تئوریهای مارکس نوشته شده‌است. ما چند نمونه را در اینجا بیان می‌کنیم.

اول، این دورغ است که روابط اقتصادی خصوصیات جامعه را تعیین می‌کنند. اساسی‌تر از روابط تولید اخلاقیات و معنویات هستند که تمام روابط انسانی را هدایت می‌کنند. هر رابطه اقتصادی یک طبیعت دوگانه دارد. از نظر بیرونی جنبه پولی دارد و از نظر درونی رابطه بین انسانها مطرح است که بر طبق معیارهای اخلاقی معینی رفتار می‌کنند. این ارزشها بوسیله خانواده، مذهب و فرهنگ منتقل می‌شوند. مارکس فقط به شکل بیرونی روابط اقتصادی یعنی پول و ماده نگاه می‌کرد. اگرچه تئوری کمونیسم بر مبنای زبان اقتصادی بیان می‌شود در واقعیت یک اعتراض اخلاقی برعلیه روابط غیراخلاقی بشری است.^{۱۴} بنابراین یک تحول در معیارهای اجتماعی و ارزشهای اخلاقی بیشتر می‌تواند خصوصیات و شخصیت

۱۴ کمونیسم: انتقاد و پیشنهاد متقابل

اجتماعی را عوض کند. تا برنامه‌های اقتصادی.

نقص دیگر در تئوری مارکس، شکست او در تصدیق ارزش تکنولوژی است. مارکس عقیده داشت که یک ماشین ده هزار دلاری فقط می‌تواند ده هزار دلار ارزش بصورت ساخته شده تولید کند. یعنی فقط می‌تواند برای پرداخت بهای خودش کار کند. امروز کارخانه‌های وجود دارند که شخص می‌تواند با فشار یک دکمه تمامی مراحل خودکار ماشین را برای تولید کالا به تنهایی انجام دهد. اما اگر مارکس تصدیق می‌کرد که ماشین ارزش تولید می‌کند، آنگاه مجبور می‌شد تصدیق کند که سرمایه‌دار که صاحب ماشین است مستحق کسب سود و منفعت است و البته او نمی‌تواند این کار را بکند. در حقیقت سرمایه دارها علاقه دارند تا ماشین آلات جدیدتری بخرند که بسیار مؤثرتر از استخدام کارگران جدید است.^{۱۵} اما مارکس علاقه‌ای به توصیف واقعیتهای اقتصادی نداشت. هدف او این بود که انقلاب را توجیه کند و طبقه کارگر را تشویق به انقلاب نماید.

مارکس فکر می‌کرد که سرمایه‌داری بوسیله قانون تاریخی محکوم به فنا است و از آنجائی که کمونیستها در مسیر پیشرفت بودند، آینده بطور اجتناب ناپذیری از آن آنها خواهد بود. همانطور که زمان می‌گذرد طبقه کارگر فقیرتر و از نظر تعداد بیشتر و تعداد سرمایه دارها کمتر و ثروتمندتر خواهند شد و جامعه مستعد انفجار می‌شود. در واقعیت تمام پیش بینی‌های مارکس غلط از آب در آمدند. کشورهای سرمایه داری برنامه‌هایی را برای رفاه اجتماعی انجام دارند که امروزه اکثریت کارگران از زندگی سطح بالائی بهره‌مند هستند. تئوری مارکس در مراحل اولیه سرمایه‌داری واقعیتهائی را در برداشت، اما در دنیای امروز که تکنولوژی پیشرفته‌ای در کشورهای سرمایه داری بکارگرفته می‌شود از واقعیتهای بسیار دور است.

هدف کمونیسم انقلاب خشونت آمیز است. بنابراین در تجزیه و تحلیل سرمایه‌داری هرگز اشتباهات خود را تصدیق نمی‌کند. همینطور هرگز به احتمال اینکه به بی عدالتی و نابرابری در کشورهای سرمایه داری می‌تواند با اصلاحات

۱۵ همان مأخذ

بدون خشونت حل شود تن در نمی‌دهد. کمونیسم بدور از یک تئوری علمی از تصدیق آزمایشهای تجربی خود امتناع می‌کند و فقط می‌خواهد بعنوان یک تئوری قاطع و مسلم خود را بقبولاند. تمام فرمولهای عقیدتی آن برای خود و توجیه عقیده انقلاب با خشونت ساخته شده‌اند.

امروزه کمونیسم توجیحات دیگری را هم برای انقلاب مورد استفاده قرار می‌دهد و به هر نوع فشار و اختناق برای حمایت از ادعاهای خود اشاره می‌کند. نابرابری‌های نژادی، نابرابری در سرمایه‌گذاری خارجی، مجادلات مذهبی و سیاستهای استعماری در کشورهای مختلف بهانه‌ها و توجیهاتی برای انقلاب خشونت‌آمیز شده‌اند، هر رنجشی بوسیله کشورهای در حال رشد و هر رفتار غیر عادلانه بوسیله غرب بعنوان موضوعی مورد حمایت کمونیسم استفاده می‌شود و کمونیستها از هرگونه ناهنجاری که در بین مردم جامعه می‌بینند برای انقلاب کمونیستی و ضدیت با سرمایه‌داری بهره‌برداری می‌کنند.

این روشن است که یک ایده‌تولوژی خشونت‌آمیز هرگز نمی‌تواند وعده دنیای صلح‌آمیز و آرام را بواقعیت در آورد. صلح تنها بر اساس اعتماد و همکاری بین مردم می‌تواند ساخته شود. کمونیسم یک سازمان بسیار مؤثر برای جنگ و انقلاب بوجود آورده است که زندگی انسان را نابود می‌کند و این تا موقعی که کمونیستها از کمونیست بودن دست‌نکشند هرگز متوقف نخواهد شد. وعده آنها برای صلح یک فریب و خیانت هم در تئوری و هم در عمل آنها است.

۲. حکومت و استفاده از زور

کمونیسم وعده می‌دهد که به استثمار پایان داده و جامعه‌ای بوجود می‌آورد که در آن هر کسی با میل و اشتیاق با دیگران برای هدف مشترک کار کند. جنگ و جنایت محو خواهد شد و بجای آن همکاری و اعتماد بوجود خواهد آمد. این بهشت سوسیالیست امید بزرگی که کمونیستها وعده آن را می‌دهند. "مالکیت اجتماعی وسائل تولید محیط را فاسد می‌کند که باعث تقویت طمع و خودخواهی می‌شود و الزاماً اهمیت حرکت اجتماعی در فعالیت مردم را پدید می‌آورد."^۱

کمونیستها می‌گویند که زندگی کارگر بطور سنتی محدود و مورد بهره‌کشی قرار داشته است و فرصت کمی برای تحصیل و فرهنگ می‌ماند، اما در تحت رژیم کمونیستی کارگران آزادند تا به بالاترین درجه تحصیلات و فرهنگ دست پیدا کنند و تشویق می‌شوند که در تمام شئون زندگی شرکت کنند. بدین ترتیب هر کسی راضی و خشنود خواهد بود و علت رنج و سختی ریشه کن خواهد شد و سرانجام خود دولت هم زایل و حل خواهد گردید.

۱ جامعه سوسیالیستی، اصول علمی تکامل مسکو ۱۹۶۱ ص ۲۰۹

در طول شصت سال کار کمونیستها، این وعده انجام نشده است. با کمال تأسف زندگی روزمره در درون کشورهای کمونیستی شدیداً برنامه ریزی شده و تحت کنترل شدید پلیس مخفی و مأمورین اطلاعاتی پر از وحشت و نا آرامی روحی می باشد. وعده های قشنگ و ایده آله، برعکس واقعیت تلخ موجود در کشورهای کمونیستی است.

اعدامهای دسته جمعی

هیچ حکومت انقلابی نمی تواند از اعدام استعمارگران صرف نظر کند.^۲ ما باید اول روشن کنیم که منظور از مردم چیست و منظور از "دشمن" چیست. در این مرحله از مراحل ساختن سوسیالیسم، طبقات توده ها و گروههای اجتماعی که در سیستم سوسیالیستی با علاقمندی و با حمایت از سیستم کار می کنند، همه در طبقه مردم قرار دارند. در حالیکه نیروها و گروههایی که در مقابل انقلاب سوسیالیستی مقاومت می کنند و دشمن یا خراب کننده سیستم سوسیالیستی هستند، دشمنان مردم می باشند.^۳

بدین ترتیب لنین و مائو به اعدام دسته جمعی سرمایه دارها، روشنفکران، بورژواها و هر کسی که با سیاست حکومت موافق نبود دست زده و آنرا توجیه می کردند و آنقدر آن را عادلانه می دانستند که صریحاً در باره اش صحبت می کردند. در چین تخمین زده می شود که بین سی و پنج تا شصت و پنج میلیون نفر از مردم از سال ۱۹۴۸ تا کنون بعلت این عقیده کمونیستی قتل عام شدند.^۴ در روسیه با برآوردهای بیش از سی و پنج میلیون نفر از مردم بوسیله مقامات کمونیستی اعدام شدند.^۵ در ویتنام شمالی گفته می شود که از زمانی که هوشی مینه به قدرت رسید بیش از پانصد هزار نفر از مردم کشته شدند.^۶ (آمارهای

۲ لنین: کارهای اشتراکی (چاپ چهارم روسی) جلد ۲۵ ص ۳۱۶

۳ مائو تسه تونگ کاربرد درست تضاد در بین مردم (۲۷ فوریه ۱۹۵۷) نقل از صفحه ۲۵

۴ ریچارد واکر، بهای انسان در چین کمونیست (کمیته تحقیق در اداره امنیت داخلی در عمل و دیگر قوانین امنیت داخلی ۲۷ جولای ۱۹۷۱)

۵ توماس داد، همان مأخذ

۶ جیمز ایستلند، همان مأخذ

پنج سالهٔ اخیر نشان می‌دهد که پس از بقدرت رسیدن کمونیستها در هند و چین بیش از سه میلیون نفر کشته شده‌اند.)

بسیاری عقیده دارند که این آمار پس از سقوط ویتنام جنوبی بدست کمونیستها بسیار بیشتر است.^۷ این آمار چنان باور نکردنی است که عدهٔ زیادی در غرب از قبول آن خودداری می‌کنند. با این وجود قتل عام دسته جمعی در کشورهای کمونیستی در سطح گسترده ای مرتباً بوسیله پناهندگان، ناظرین خارجی و حتی اظهارات وسائل ارتباط جمعی کمونیستها عنوان می‌شود.^۸

"مائو تسه تونگ" غالباً از اعدامهای دسته جمعی بعنوان درس زنده‌ای برای عامه استفاده می‌کرد. یک شاهد گزارش داد: " دروازه های ادارهٔ امنیت عمومی باز شدند و یک کامیون پلیس با بیست مرد پلیس که تفنگ بدست درون آن ایستاده بودند بیرون آمده و بدنبال آن بیست کامیون پر از زندانیان که هر کدام چهار نگهبان داشتند خارج شدند. کامیونها آهسته از کنار هتل گذشتند و من دیدم که زندانیان لخت بودند و فقط زیرشلواری بپا داشتند و دستهایشان از پشت بسته بود. آنها در کف کامیونها ولو شده بودند و بدون زندگی بنظر می‌رسیدند. در اولین نگاه مثل یک دسته خوک بنظر می‌رسیدند که داشتند به سلاخی برده می‌شدند. بلندگو شروع به صحبت کرد: ضد انقلابیون را اعدام کنید و جمعیت فریاد کشیدند و هلله کردند و کف زدند. در اطراف من مردم به آرامی نجوا می‌کردند و می‌خندیدند. پس از اینکه کامیونها رد شدند انبوه جمعیت بدنبال آنها به محل اعدام روان شدند. آن روز بیش از چهار صد نفر بعنوان ضد انقلابی تیر باران شدند. من به جایگاه اعدام نرفتم اما شنیدم که محل مسدود شد و پس از مراسم اعدام، جمعیت تحت راهنمایی‌هایی شروع به هلله و شادی کردند. آن شب یک نسخه از کتاب "چارلز دیکنز" بنام "افسانه در شهر" را از یک عضو دیگر هئیت مأمور که اتفاقاً نویسنده بود قرض کردم. همانطور که آن را می‌خواندم و توانستم بفهمم که چطور امکان دارد که از فرانسوی لذت کشتن اقتباس شود.

۷ دوگلاس پایک، واشنگتن پست، ۱۵ مه ۱۹۷۰ نقل از ایسلند ص ۸۳-۹۵
۸ رادیو مسکو ۷ آوریل ۱۹۶۹ گزارش داد: در یک دورهٔ ۱۰ ساله، بیش از بیست و پنج میلیون نفر در چین قتل عام شدند.

آنها از حکومت اشرافی فرانسه متنفر بودند. اما آنچه را که من آنروز دیدم فرق داشت توده‌ها هیچ دعوائی با آنها که کشته می شدند نداشتند با این وجود فریاد می زدن و از قتل عام مخالفین حکومت هلهله و شادی می کردند. من فکر می کنم که آنها در قلبشان می‌بایست احساس ترس می کردند.^۹

در روسیه استالین حد نصاب مردمی را که باید اعدام می شدند تعیین می کرد. یک افسر پلیس مخفی این تلگرام رسمی را که از مسکو به شهر دورافتاده رسیده بود توصیف می کند. " شما مسئولید که ده هزار نفر از دشمنان مردم را بعنوان وظیفه قلع و قمع کنید. با علامت نتایج را گزارش دهید."^{۱۰}

در بسیاری از شهرهای کوچک مأمورین دولتی نمی‌توانستند کسی را برای تیرباران کردن پیدا کنند جز دزدان، کشیشها و بستگان آنها و کسانی که نسبت به شرایط تحت رژیم استالین دید انتقادی داشتند.

کار اجباری

بعنوان یک قسمت از کوشش کمونیستی برای اصلاح و کنترل ساکنین کشور اقدامی شبیه به اعدام دسته جمعی، کار اجباری است. همانطور که سولژنیتسین در کتاب مجمع الجزایر گولاک می‌نویسد^{۱۱} لنین و استالین شبکه ای از اردوگاههای کار در سیبری تأسیس کردند. در آنجا زندانیانی را که به پنج و یا بیست و پنج سال حبس محکوم شده بودند به کار سخت در همان معادن بصورت سهمیه ای مجبور می کردند. شرایط طوری بود که نسبت مرگ برای هر سال ده درصد بود بطوری که عدّه زیادی نمی توانستند تمام مدت زندانی خودشان را بگذرانند. زندانیان برده مانند این اردوگاهها بیشتر کارهای معدنی، الوار کشی و مقدار زیادی از کارهای ساختمانی را تا پایان دهه ۱۹۵۰ انجام می دادند. بیشتر مقامات برآورد می کنند که دوازده تا پانزده میلیون نفر در اوج قدرت استالین در این

۹ واکر زیرنویس شماره ۲۰

۱۰ روبرت کانکونست، وحشت بزرگ "سال ۱۹۷۳" ص ۷۰۳

۱۱ الکساندر سولژنیتسین، مجمع الجزایر گولاک (۱۹۷۵)

اردوگاهها زندانی بوده‌اند.^{۱۲} از زمان سخنرانی خروشچف در مورد جنایات استالین در بیستمین کنگره حزبی در سال ۱۹۵۶ گزارش شده است که دو سوم زندانی‌ها آزاد شدند اما حتی امروز این اردوگاههای کار پر از زندانی هستند.^{۱۳}

در اوج حکمرانی استالین، توده‌های بردگان واقعی مورد احتیاج بودند تا طرحهای معدنی و ساختمانی را انجام دهند. بازداشتها دلبخواهی بود. عده‌ی زیادی از مردم بیگناه زندانی شدند. شوخی این دوره این بود: "سربازی از یک زندانی پرسید، چرا در اینجا زندانی شده‌ای؟ و زندانی جواب داد، من بیگناهم من بخاطر هیچ انجا هستم. چند سال برایت بریده‌اند؟ زندانی جواب داد بیست و پنج سال. سرباز گفت: تو دروغگو هستی، اگر بیگناه باشی فقط ده سال برایت زندانی می‌برند."^{۱۴}

در چین سیستم "اصلاح از طریق کار خدمتی" یا کار اجباری یک قسمت از اقدامات چینی‌ها در از بین بردن بورژوازی صفت مشخصه طبقه مردم و کمک به تهیه نیروی کار لازم برای اقتصاد چین بود.

یک گزارش سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۵ برآورد کرد که بین سی تا سی و هشت میلیون نفر در اردوگاه‌های کار اجباری بسر می‌برند.^{۱۵}

شرایط غیرانسانی این اردوگاهها باعث نابودی زندگی بسیاری از مردم شد. کمونیستهای چینی نه تنها زندانی‌ها را در شرایط غیر انسانی نگهداری می‌کردند بلکه همانطور که در شهادت "یوان لی" به کمیسیون تحقیق برعلیه عملیات اردوگاههای کار اجباری در برزیل فاش شد، شدیداً بوسیله نگهبانان تحقیر می‌شدند.

"یک روز صبح در زمستان همانطور که باد سوزناکی از شمال می‌وزید، صد و هفتاد کارگر مطابق معمول با صف بسوی محل کار خود می‌رفتند. در موقع ورودشان به محیط کار، کارفرما که شخصی بنام "فانگ یو" (که معنای آن ستاره

۱۲ کانکوئست - شماره ۲۶

۱۳ شهادت اوراهام شیفرین، اردوگاههای کار اجباری در روسیه تحقیقات کمیته امنیت داخلی فوریه ۱۹۷۳ ص ۷۴

۱۴ شیفرین، همان مأخذ ص ۷۵

۱۵ واکر، زیرنویس شماره ۲۶ ص ۱۸

مهلک است) بود به مردان دستور داد که خودشان را به آب سرد بیاندازند. او سه بار سوت زد، ولی کارگران از حرکت کردن خودداری کردند. آنگاه شروع کرد به تیراندازی هوایی، و تهدید کرد که اگر از دستور او اطاعت نکنند، آنها را خواهد کشت. من و دو نفر از دوستانم خوش شانس بودیم که مأمور شده بودیم درختان قطع شده را در سرایشی بغلطانیم، اما تیراندازی او هر دونفر آنها را ترساند و در زیر انبوه بوته‌های دسته شده پناه گرفتند. من در پشت یک تنه درخت بزرگ پنهان شدم و آنچه را که اتفاق می‌افتاد نگاه می‌کردم. کارگران در دسته‌های سه نفری و پنج نفری شروع به در آوردن لباسهای خود کردند و مثل حیوانات بسوی آب یخزده رانده شدند. چند نفر از آنها نتوانستند با سرعت کافی وارد آب شوند. این کار باعث عصبانیت کارفرما شد و یک مسلسل از نزدیکترین نگهبان گرفت و شروع کرد به تیراندازی کرد که در یک آن چندین نفر را کشت. بقیه همانطور خود را با لباس به آب انداختند. اما تیراندازی بسیار شدید بود و آنها سعی کردند راهی برای فرار از تیرها پیدا کنند.^{۱۶}

مأمورین اطلاعات و پلیس مخفی

برای اطمینان از "پاکی" افکار مردم، یک شبکه مجهز و پر خرج از مأمورین اطلاعاتی و پلیس مخفی در هر کشور کمونیستی وجود دارد. لنین در سال هزار و نهصد و هیجده پلیس مخفی روسیه بنام "چگا" را بنیان گذاشت. پس از چندین بار تغییر نام "کا. گ. ب." که امروزه یک سازمان بسیار عظیم است بوجود آمد که صدها هزار نفر هم در داخل و هم در خارج روسیه برای آن فعالیت می‌کنند. عملیات آن در داخل روسیه بسیار گسترده است. برای در نظر داشتن و کنترل دیپلمات‌های خارجی، روزنامه‌نگاران و دانشجویان و توریست‌ها و تحت نظر داشتن تماس آنها با مردم روسیه، گرفتن جنایتکاران اقتصادی که در بازار سیاه کار می‌کنند، بازرسی منازل و ادارات، بازرسی نامه‌ها و کنترل خطوط تلفنی، تعقیب و نابود کردن روشنفکران ناراضی و کنترل و تحت فشار قرار دادن نهضت‌های مذهبی

۱۶ همان مأخذ ص ۱۹

مردم روسیه تحت نظر چشمهای همیشه مراقب پلیس مخفی زندگی می کنند. آنها در هر جایی پایگاه دارند تا هر نوع وضع غیر عادی در زندگی روسها را در نظر داشته و ثبت کنند. برای جلوگیری از فرار ناراضیان روسی به خارج کشور بیش از سیصد هزار نگهبان مخصوص در سر مرزها مسلح به مجهزترین اسلحه ها و سیستمهای نظارت کننده الکترونیکی هستند.^{۱۷}

همینطور مردم عادی تشویق می شوند که هر عمل و نشانه‌ای را که بوسیله کسی بر علیه حزب مشاهده می کنند به مقامات اطلاع دهند. در روسیه، زمان استالین افراد با کمترین دلیل دستگیر می شدند یک شوخی، یک شکایت به دوست، تنبلی در سر کار یا یک نامه نامطلوب به حزب می توانست برای پنج سال در اردوگاه کار اجباری کافی باشد. در بین دوستان یک شخص، همقطاران و یا همکاران یا حتی در بین افراد خانواده یک شخص، ممکن است مأمورین اطلاعاتی باشند. بچه ها از همان کلاسهای پایین تشویق می شوند که در مورد والدین خود همه چیز را اطلاع دهند. در اینجا یک نمونه از نصیحت که در "چین جوان" یک مجله دانشجویی چینی چاپ شده است، ملاحظه می شود.

در جواب به یک درخواست از یک پسر بچه در مورد وظیفه اش برای بدگوئی یا محکوم کردن پدرش به یک مالک سابق که با خانواده اش پنهان شده بود، سر دبیر اینطور اظهار داشت:

"بله رابطه خونی را بخاطر عدالت تصفیه کن، اما صبر کن! تصفیه فقط یک حرف است. رژیم فقط بدترین جنایتکاران را می کشد، بقیه را با کار سخت اصلاح می کند. پدر تو قدردانی خواهد کرد و تو وسیله ای برای رستگاری او خواهی بود. اگر او اصلاح نشود دوباره می توانی در مورد کارهایش گزارش بدهی."^{۱۸}

مردم در ترس دائمی از مأمورین امنیتی زندگی می کنند. آنها باید زبانشان را از هر نوعی لغزش برحذر دارند.

۱۷ جان بارن، کا. گ. ب" کارهای مخفی شوروی، مأمورین مخفی شوروی، ۱۹۷۴ ص ۱۲۰-۹۶
۱۸ تجدید چاپ در موسسه جورج بکمن "مدنیزه کردن چین و ژاپن (هارپر ۱۹۶۲) ص ۵۲۰

کشمکش بر سر قدرت، تصفیه و جنگ داخلی

در هیچ کشور کمونیستی تاکنون یک انتقال قدرت صلح آمیز وجود نداشته است. فقط بیرحم‌ترین و زیرک‌ترین مردان می‌توانند به راس مقام حزبی برسند، جائی که در بین خودشان برای بدست آوردن قدرت مجادله دارند. شرایط بسیار بالا است یا قدرت مطلق یا افتضاح و رسوائی و مرگ.

"استالین" و "مائو تسه تونگ" و "کیم ایل سانگ" همه در تصفیهٔ رقبای خود بیرحمانه آنها را نابود کردند. حتی همکاران حزبی و رفقای خودشان را که سالها از ابتدای انقلاب با وفاداری به آنها خدمت کردند، قربانی نمودند.

از بین سی و یک عضو اولیهٔ کمیته مرکزی که انقلاب روسیه را سازمان دادند، فقط چهار نفر از جمله استالین به مرگ طبیعی مردند. بقیه مورد اتهام قرار گرفتند، شکنجه شدند و بوسیلهٔ رفقا و همکاران حزبی خودشان اعدام شدند. از بین دو میلیون و هشتصد هزار نفر عضو در سال هزار و نهصد و سی و چهار برآورد شده است که یک میلیون و ششصد هزار نفرشان در تصفیه هزار و نهصد و سی و نه اعدام شدند یا به اردوگاههای کار اجباری روانه شدند، فقط پنجاه هزار نفر از اینها زنده ماندند و دوباره آزاد شدند.^{۱۹} در چین در طول انقلاب بزرگ فرهنگی "پرولتاریا"، بسیاری از رهبران کمونیست مردانی مثل "لیوشائوچی" که رفیق بسیار نزدیک "مائو" در راهپیمائی بزرگ بود، در بین عامه رسوا و سپس تصفیه شدند. اخیراً "لین پیائو" کسی که بیشترین کوشش را در سازماندهی و پیشبرد انقلاب فرهنگی بکاربرد ظاهراً در یک حادثه هوائی پس از یک اقدام ناموفق برای کودتا کشته شد.

کمونیستها، زندگی را سراسر پر از مجادله در نظر دارند. مارکس می‌گوید "هرچیزی از طبیعت است. پیشرفت با مجادلهٔ اضداد در وجود خود بدست می‌آید. "مائو تسه تونگ" از مجادله و کشمکش با تحسین و شکوه یاد می‌کند. به نظر او جنگ، کمونیست را خشن و فولادین می‌کند. ایده آل او در مورد انسان

۱۹ کانکوئست زیرنویس شماره ۲۶ ص ۱۷۳

این است که انسان در جنگ تربیت می‌شود. بطور دوره‌ای "مائو" تمام جمعیت چین را برای جنگ داخلی بسیج کرد. مثلاً انقلاب فرهنگی بزرگ پرولتاریا برای پاکسازی توده‌ها و حزب بود. چون عده زیادی سالهای سخت جنگ در جنگهای انقلابی را فراموش کرده بودند. مائو گفت: "جنگ انقلابی، پادزهری است که نه تنها زهر دشمنت را خنثی می‌کند بلکه ما را هم از ناپاکی تصفیه می‌کند."^{۲۰}

ارقام^{۲۱} در انقلاب فرهنگی گویای خشونت بیرحمانه در جنگ داخلی هستند که در آن تمامی جمعیت شهرها خود را با نیزه‌های ساخت خانگی مجهز می‌کردند و گروه‌های جمعیت بدون دادرسی قربانیان خودشان را با چوب و چماغ تا سرحد مرگ می‌زدند و رودخانه‌های چین پر از اجساد مردان جوان شده بود. این یک مورد مشخص است که بوسیله یک مقام رسمی سابق گارد سرخ بیان شده است. سؤال: چند نفر بوسیله افراد گارد سرخ در برخورد مسلحانه "آموی" کشته شدند؟

جواب: چون تعدادی از اجساد بوسیله طرف دیگر جمع آوری شده از بین رفته بود غیرممکن است که تعداد واقعی کشته شدگان را بدست بیاوریم. من می‌توانم یک مورد را بیان کنم. که نشان دهد که چقدر تلفات سنگین بود. پس از یک جنگ در پایان ماه دسامبر هزار و نهصد و شصت و هفت ما اجساد را از میدان جنگ جمع آوری کردیم، آنها را در کلاسهای درس مدرسه متوسطه "منگلی" در "آموی" قرار دادیم. اجساد آنقدر زیاد بودند که تمامی کلاسها از اجساد انباشته شده بود. مدرسه "منگلی" در کنار جاده "شنگ پینگ" قرار داشت و بهترین مدرسه متوسطه در "آموی" بود. این حقیقت که تمام کلاسهای چنین مدرسه بزرگی پر از اجساد شده بود نشان می‌دهد که تعداد تلفات چقدر سنگین بود.^{۲۲}

مائو دستور داد تا این تصفیه در دو سال آخر انجام شود تا مردمش را به جنگاوران پولادین مبدل کند و حزب را از اشخاص نامطلوب تصفیه و قدرت

خودش را تثبیت نماید.

۲۰ مائو تسه تونگ، در "جنگ طولانی" ص ۳۳

۲۱ اسفغان پین وریموند جاکر، گارد سرخ یکن، ۱۹۶۸ ص ۱۵۵-۱۵۴-۲۶۵-۲۲۰

۲۲ فرد شوارز، سه چهره انقلاب، ۱۹۷۲ ص ۹۸ - ۹۷

امروزه در خاک اصلی چین جنگ داخلی با برخوردهای خشونت آمیز در کارخانه‌ها و شهرها ادامه دارد.^{۲۳} گاهی ارتش سرخ برای خوابیدن سر و صدا مداخله می‌کند. اگرچه جوامع کمونیستی از نظر ظاهری نظم و هماهنگی را که در آن مردم فعال و سخت کوش برای ساختن آینده بهتر متحد شده‌اند، نشان می‌دهد واقعیت این است که اتحاد ملی از طریق ترور، خشونت و اختناق و فشار شدید بر مردم و ترسی که مقامات در چشم مردم بوجود آورده‌اند دوام یافته است.

توجیه زور در ماتریالیسم دیالکتیک

بنظر مارکس، پیشرفت بر اساس مجادله و کشمکش بدست می‌آید. فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک بر مبنای حکومت کمونیستی است. بر طبق عقیده دیالکتیکی هر موجودی در درونش عقیده متضاد دارد و فقط با حفظ مجادله بین عناصر متضاد است که یک موجود کامل‌تر بوجود می‌آید. این الگوی طبیعت، همینطور الگوی تاریخ و الگوی جامعه بشری است. بدین ترتیب در سیستم سرمایه داری، مجادله بین بورژواها و طبقه پرولتاریا کشیده می‌شود و به سوسیالیسم می‌رسد. تا موقعی که مجادله و کشمکش با انقلاب خشونت آمیز آماده و حاضر برای نتیجه گیری نشده باشد، هیچ پیشرفتی وجود ندارد. تعدیل و اصلاح فقط مجادله و کشمکش را به عقب می‌اندازد و جلوی پیشرفت را می‌گیرد ولیکن این مجادله دیر یا زود ظاهر می‌شود. این در بطن سیستم است و یک قانون طبیعی و تاریخی می‌باشد.

بعلاوه، حکومت کمونیستی خود تداوم این مجادله و کشمکش است. حتی پس از انقلاب، عناصر بورژوا و "ضد انقلاب" در بین مردم باقی می‌مانند. تا موقعی که آنها فعالانه بوسیله طبقه پرولتاریا و نیروهای مسلح و پیشگام آن، حزب کمونیست سرکوب نشوند، جامعه نمی‌تواند بسوی یک جامعه بالغ کمونیستی پیشرفت کند.

لینن خصوصیات دولت را در حکومت کمونیستی به این ترتیب توصیف کرد:

۲۳ رابزینک تاید، ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۵

" دیکتاتوری پرولتاریا یک کشمکش مداوم با خونریزی و بدون خونریزی با خشونت و صلح آمیز، نظامی و اقتصادی، فرهنگی و اداری برعلیه نیروها و اعتقادات جامعه کهنه است. نیروی سنتی و اعتقادی میلیونها و دهها میلیون نفر وحشتناک ترین نیرو است. بدون یک حزب فولادین که این کشمکش را گرم کند... بدون یک حزب که نظارت کند و حالت تودهها را تحت نفوذ قرار دهد، غیرممکن است که چنین کشمکشی را با موفقیت هدایت کرد." ۲۴

در نظر کمونیستها، این یک قانون علمی است که هیچ ربطی به وجدان یا احساس بشری ندارد. کمونیستها معتقدند که دیکتاتوری پرولتاریا، یک پله لازم بسوی آزادی کامل است.

حکومت از تمامی وسائل جنگ برعلیه مرتجعین و دیگر عناصر دشمن در درون آن استفاده می کند. پلیس، زندانها، ارتش و وسائل ارتباطی، تمام سازمانهای دولتی با وظیفه دشوار کشاندن به جنگ برعلیه مردم خودشان مجهز شده اند. دیالکتیک می گوید که تنها وجه تمایز، سیاه و سفید هستند و هیچ چیز در میانه نیست: "هر کسی که مختصر دیسیپلین آهنین حزب یا پرولتاریا (مخصوصاً در طول زمان دیکتاتوری آن) را تضعیف کند، در واقع به بورژوازی بر علیه پرولتاریا کمک می کند." ۲۵

پلیس مخفی، مأمور اعدام و مخصوصاً دبیر کل حزب، وسائل پیشرفت بسوی کمونیست هستند. مأمور اطلاعاتی که بهترین دوستش را بخاطر وظیفه قربانی می کند صلح جهانی را یک روز نزدیک تر می کند. فکر دیالکتیکی، منطق یک کمونیست واقعی است.

کمونیست ها می گویند، در آینده نزدیک وقتی تمام آثار جامعه کهنه محو شود، هیچ احتیاجی به دولت یا دستگاه پلیسی آن نخواهد بود. دولت می بایست محو شود و یک دنیای پر از همکاری که جمعیتی از مردان و زنان سوسیالیست دارد بجا خواهد گذاشت. ۲۶ این فردوس در روی زمین هدف تمام کمونیست ها است

۲۴ لنین، منتخب آثار جلد ۲ ص ۱۹۰

۲۵ همان مأخذ ص ۱۹۰

۲۶ لنین، "دولت و انقلاب" منتخب آثار، جلد ۲ مسکو ۱۹۵۱ ص ۲۹۲-۲۹۱

که از جهتی به امید و حکومت ایده‌آل مذهبی برای حکومت الهی شباهت دارد.

کشمکش دائمی

اگر دیالکتیک یک قانون طبیعی و همیشگی است در اینصورت چطور ایده‌آل کمونیستها می‌تواند بدون کشمکش و مجادله وجود داشته باشد؟ چه نوع نیروهای متضادی در حکومت ایده‌آل کمونیستها در حال جنگ خواهد بود؟ هرگز هیچ کمونیستی بروشنی نمی‌تواند به این سؤال جواب دهد. این یک تضاد بسیار آشکار در تئوری دیالکتیک مارکس می‌باشد.

شصت سال پس از انقلاب روسیه نیروهای "دشمن" در داخل روسیه از بین نرفته‌اند و مقاومت علیه کمونیسم از همیشه شدیدتر است. کارگران نارضایتی و شکایت خود را از طریق کم کاری و بی تفاوتی بیان می‌کنند و روزنامه‌های مخفی و زیرزمینی از هر گوشه سر بر می‌آورند. شورش خود بخود بطور دوره‌ای در چین بپا می‌خیزد. بعلاوه در بیست سال گذشته مردم چکسلواکی و بلغارستان بطور ناموفقی بر علیه حکومت کمونیستی خودشان اقدام به شورش کردند. هیچ کمونیستی بطور جدی در مورد زائل شدن حکومت صحبت نمی‌کند. اگر روسها، چینی‌ها، مردم کره شمالی و مردم اروپای شرقی واقعاً پیشرفت خوبی بسوی هدفشان دارند، چرا مرزهای خودشان را برای مردم دنیا باز نمی‌کنند تا کامیابی‌های سوسیالیستی آنها را ببینند؟

ماتریالیسم دیالکتیک بعنوان "علم"

فهم مارکس از دیالکتیک چقدر درست است؟ آیا طبیعت بوسیله اتحاد و مجادله بین عناصر متضاد تکامل می‌یابد؟ طبیعت از طرفهای مقابل تشکیل شده است. زمین و آسمان، نر و ماده، مثبت و منفی، پروتون و الکترون با اتحاد با هم تشکیل اتمها را می‌دهند، نر و ماده با اتحاد با هم خانواده و تولید مثل بوجود می‌آورند. این درست است که حرکت و توسعه از طریق عمل طرفهای مقابل روی می‌دهد.

اما هیچ مجادله‌ای بین آنها وجود ندارد. بجای آن فاعل و مفعول در یک هماهنگ و داد و گرفت با هم متحد می‌شوند. لازمهٔ مجادله و کشمکش این است که دو عنصر هدفهای مخالف داشته باشند. اما در طبیعت، عناصر متفاوت یک موجود با هم یک هدف یکسان دارند. آنها برای تشکیل یک واحد بزرگتر همدیگر را تکمیل (پر) می‌کنند.^{۲۷} طبیعت اساساً و بکلی با آنچه که دیالکتیک مارکس شرح می‌دهد فرق دارد.

مارکس از مثال جوانه زدن یک دانهٔ گیاهی استفاده می‌کند. جوانه می‌باید پوستهٔ تخم را بدرد تا بیرون بیاید. گیاهک یا جوانه و پوستهٔ تخم، عناصر در یک دانه هستند. پوسته در واقعهٔ جوانه زدن نابود می‌شود. اما وقتی این جریان عمل با دقت مطالعه شود، روشن است که رابطهٔ پوسته و جوانه از نوع همکاری بین دو طرف برای هدف مشترک تولید گیاه جدید است. پوسته از گیاهک نابالغ محافظت می‌کند و وقتی زمان جوانه زدن نزدیک می‌شود، پوسته نازک و ضعیف شده و راهی برای بیرون آمدن جوانه باز می‌کند.

آیا بین پروتون و الکترون مجادله وجود دارد؟ یک "انقلاب" در اتم باعث نابودی خود عالم هستی می‌شود. آیا بین معده و کبد مجادله وجود دارد؟ اگر چنین باشد شخص خیلی ضعیف می‌شود. بطور عادی آنها با هم کار می‌کنند تا غذا را هضم کنند. اگر مارکسیسم در بدن انسان وجود داشته باشد، مطمئناً مرض دائمی در همهٔ مردم وجود خواهد داشت و یک انسان سالم در تمام عالم نباید وجود داشته باشد.

مجادله در جامعهٔ بشری

مارکس در توصیف وضعیت بشری اظهار داشت که در زندگی انسان مجادله و کشمکش می‌بینیم. مردم از شروع تاریخ بشری با یکدیگر در جنگ و کشمکش بوده‌اند. ولیکن رابطهٔ انسان و جامعه از نظر کیفی با رابطه در دنیای طبیعی فرق دارد. مارکس از روی اشتباه زندگی بشری را به طبیعت تعمیم داد. او می‌بایست

^{۲۷} کمونیسم، انتقاد و پیشنهاد متقابل ص ۱۲۳-۱۱۹

اعتراف می‌کرد که این دو با هم تفاوت دارند.

عده‌ای زیادی از مردم احساس می‌کنند که انسان باید بر اساس اصولی که در طبیعت حاکم است زندگی کند. در بسیاری از روابط، انسانها باید با هم همکاری و کمک کنند، اما بجای آن انسانها با هم مخالفت می‌کنند و می‌جنگند. یک خودخواهی و غرور فطری در وجود انسان است که او را به جنگیدن و کشمکش با دیگران می‌کشاند. مردم مذهبی معمولاً این را فطرت (طبیعت) "سقوط کرده" می‌نامند که از خودخواهی ناشی می‌شود. وقتی انسانها با طبیعت سقوط کرده و خودخواهی زندگی کنند، احتیاجات و خواسته‌های خودشان را برتر از هر چیز دیگری قرار می‌دهند و در مورد احتیاجات و هدفهای جامعه بزرگتر فکر نمی‌کنند. مجادله و جنگ وقتی روی می‌دهد که هر طرف هدف و منابع خودش را بالاتر از هر چیز دیگری خواهان باشد.

کمونیستها خودشان این مسئله را قبول کرده‌اند، بدین ترتیب آنها اهمیت اساسی اتحاد حزبی را در کشمکش بر سر قدرت بیان می‌کنند. "لیوشائوچی" که زمانی رئیس جمهوری چین بود، خصوصیات فداکاری را که کمونیستها برای کمک به تشکیل حزب قوی و متحد لازم دارند، اینطور بیان کرد:

"اگر یک عضو حزب کمونیست بتواند بطور مطلق و بدون قید و شرط منافع شخصی خود را در هر شرایطی فدای منافع حزب کند، ملاکی است که با آن وفاداری خود را به حزب، انقلاب و هدف کمونیستی نشان داده است، برای قربانی کردن منافع شخصی حتی زندگی خود بدون هیچ تردیدی بالاترین تجلی اخلاق کمونیست است."^{۲۸}

یک کمونیست خوب با اصول همکاری و اتحاد زندگی می‌کند. اگر متمرکز به خود (خودخواه) بشود، یک دین یا بدهی برای حزب خواهد بود. خود کمونیستها قبول دارند که بهترین روابط بشری، صفت و خصوصیتی از همکاری دارد نه مجادله. آنها با سفسطه‌بازی دیالکتیک را برای دیگران بکار می‌برند اما نه برای

خودشان.

۲۸ لیوشائوچی، چطور یک کمونیست خوب باشیم، پکن ۱۹۴۹، ص ۵۰

همه روابط بشری در این دنیا پر از مجادله نیست. وقتی انسان با وجدان خودش زندگی کند و یک نفع مشترک را بیش از خواست و میل خودش قرار دهد، می‌تواند رابطهٔ هماهنگ داشته باشد. یک دوستی عمیق یا یک ازدواج با دوام با این اصل یعنی دادن غیر خودخواهانه کار می‌کند. برای همین است که تمام ادیان تعلیم داده‌اند که بر خودپسندی غلبه کرده و بخاطر دیگران زندگی کنیم. وقتی در یک رابطهٔ هماهنگ درگیر باشیم، احساس عشق، دوستی و اعتماد آشکار می‌شود. چون مارکس فلسفهٔ خودش را فقط بر اساس روابط اقتصادی انسان که معمولاً سرد و خشک است بنا گذاشت، کاملاً این جنبهٔ بالاتر از تجربهٔ بشری را مورد جهالت قرار داد.

ماتریالیسم دیالکتیک با عظمت دادن و تحسین مجادله و کشمکش برای کسب قدرت، گرمی و عشق در زندگی بشری را از بین می‌برد. بدون شناختن و دانستن آن کمونیسم غرور و تکبر را در ذات و شخصیت بشری توجیه و تأیید می‌کند. آنهایی که در رژیم کمونیستی موفق می‌شوند کسانی هستند که آموخته‌اند کورکورانه از مافوق اطاعت کنند و بدون احساس ترحم برای تأسیس قدرتشان بجنگند. دوستی، احساس دلسوزی و وجدان هیچ جایی در دنیای کمونیستی ندارد. آنها فقط با خونسردی و خشکی درگیر واقعیت مجادله و کشمکش بر سر قدرت می‌شوند.

یک کمونیست که با این نوع احساسات تحت تأثیر قرار می‌گیرد، خودش را تضعیف می‌کند و آسیب پذیر می‌سازد. بدین ترتیب حزب به او تعلیم می‌دهد که چنین عواطف نرم "بورژوازی" را از بین ببرد. حزب کمونیست باید تمامی مخالفتها را سرکوب و نابود کند و در همه حال در مقابل انتقاد و شکایت کور و کر باشد. به این دلیل کوشش برای همکاری در جوامع کمونیستی هرگز نمی‌تواند بدون تهدید به اجبار و زور بدست آید.

کمونیست خشونت و حکومت با زور را سازمان‌بندی می‌کند و هرگز نمی‌تواند به وعدهٔ صلح و هماهنگی در بین انسانها وفا کند. برای بشر زمان آن فرا رسیده

است که در جستجوی یک ایده‌تولوزی جایگزین باشد که واقعاً یک دنیای متحد بر اساس همکاری و برادری را به واقعیت درآورد.

۳. اصلاحات ارضی و مزارع اشتراکی

بیشترهبران انقلابی مانند "لنین، مائوتسه تونگ و هوشی مینه" اصلاح طلبانی برای تقسیم زمین بودند، اما تقسیم زمین فقط یک تاکتیک است. برنامه غائی کمونیسم، همانطور که مارکس گفت برانداختن مالکیت خصوصی و بوجود آوردن مالکیت دولتی است.

در بسیاری از کشورهای در حال رشد، زمین در تملک یک اقلیت مالک ثروتمند است و کشاورزانی که بر روی زمین کار می کنند مجبورند اجاره های گزافی بپردازند. و در بیشتر مواقع بدهی زیادی هم دارند. کسانی که امروزه از سرزمین اصلی چین بازدید می کنند، مخصوصاً در مرود مالکان بی توجهی که با وجود بسیاری از مردم گرسنه در خیابانها گندمها را احتکار می کردند داستانهائی نقل می کنند. بر اساس گزارش های چینی ها، خانواده های دهقانان حتی بچه های خودشان را بعنوان برده می فروختند تا بدهی های خود را بپردازند. زندگی دهقانی بسیار سخت، بدون آینده، بدون امید بود و کشاورزان با دادن بیشتر محصول خود به مالکان، زندگی پر رنج و محقرانه ای را می گذراندند، در حالی که مالکان ثروتمند می توانستند از تمامی تجملات زندگی راحت در سطح بالا برخوردار باشند. بخاطر

این سابقه بی‌عدالتی، کمونیستها وعده اصلاحات اراضی می‌دهند و بدون شک این در بین کشاورزان با استقبال زیادی روبرو شده است.

اصلاحات ارضی

وقتی کمونیستها قدرت را بدست بگیرند از اولین اقدامات آنها مصادرهٔ اموال و زمین مالکان محلی و تقسیم آنها بین کشاورزان است. مالکان اگر موفق به فرار نشوند غالباً اعدام می‌شوند در چین در بین سالهای ۱۹۵۲-۱۹۴۹ چندین میلیون نفر اعدام شدند.^۱ و میلیونها نفر دیگر به اردوگاه کار اجباری فرستاده شدند. در ویتنام شمالی شاهدان عینی گزارش دادند که بین سه تا پنج هزار نفر در هر دهکده کشته شدند.

بیشتر آنهایی که اعدام شدند حتی بوسیلهٔ دهقانان دشمن یا تحت فشار قرار دهندهٔ مردم معرفی نشده بودند. مطمئناً تعدادی مالک عمده وجود داشتند که کشاورزان را تحت استثمار قرار می‌دادند، اما بسیاری از اعدام شدگان کشاورزانی صاحب کمی زمین بودند که چند نفر معدود را در استخدام داشتند که در چند هکتار زمین کار می‌کردند.

در مورد ویتنام شمالی^۲ موج ترور و وحشت از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۶ تمامی نواحی کشاورزی را در بر گرفت. گروه‌های کمونیستی دهقانان را زیر کتک و شکنجه وادار می‌کردند که دیگران را با جنایات خیالی متهم کرده و در مورد آنها شهادت دهند. این موج ترور و وحشت چنان از کنترل خارج شد که "هوشی مینه" از مردم معذرت خواست و از تمام مردم و اعضای حزب که از شرکت در این وحشت پراکنی خودداری کرده بودند خواست که پیش بیایند تا از آنها تشکر شود. اما این یک حقه بود، چون پس از شنیدن عقیدهٔ آنها، آنها را به اردوگاههایی برای سه سال کار سخت تبعید کردند. هوشی مینه یک مرد بسیار موزی و زیرک بود. او ترور و وحشت را از سر گرفت و کشیشان مسیحی و راهبان بودائی و

۱ واکر، همان مأخذ زیرنویس ۲۶

۲ هوانگ وان چه، از استعمار تا کمونیسم، پراگر ۱۹۶۴

همینطور دهقانان طبقه متوسط را تا سال ۱۹۵۶ پاکسازی کرد. آنگاه یکبار دیگر بعنوان "اصلاح اشتباهات" معذرت خواهی کرد و "نگوین جیاب" سخنگوی حزب اعتراف کرد:

"ما لزوم اتحاد با کشاورزان طبقه متوسط را درک نکردیم، ما می‌بایست به نتیجه می‌رسیدیم که نوعی همکاری دهقانان ثروتمند را که با آنها مثل مالکان بزرگ رفتار کردیم، جلب می‌کردیم. ما تعداد زیادی از مردم درستکار را اعدام کردیم و چون در هر جایی دشمن می‌دیدیم دوباره ترور و وحشت گسترده‌ای برقرار شد.

ما در حالی که برنامه اصلاحات ارضی را انجام می‌دادیم، نتوانستیم اصول آزادی ایمان و عبادت را در بسیاری از مناطق درک کنیم. از این بدتر، شکنجه بعنوان یک عمل عادی درآمد.^۳

بطور روشن هدف واقعی در پس ترور و وحشت اصلاحات ارضی "هوشی مینه" فقط تقسیم زمین نبود. هدف غائی کمونیسم (کمونیستها) مزرعه اشتراکی یعنی یک پله سخت‌تر بود که مطمئناً مخالفت دهقانان را بر می‌انگیخت. ترور و وحشت برای ترساندن دهقانان و تأمین امنیت کمونیستها برای کنترل کامل دهکده‌ها بود. همینطور حزب دهقانان را واداشت در جنایت و قتل عام عده زیادی از مردم دهکده خود شرکت کنند. با اینکار، در گناه شریک می‌شدند و با فشار وجدان مجبور می‌شدند تا از حزب طرفداری کنند و هر سرنوشتی را که برایشان تعیین می‌شد بپذیرند. برنامه احساس گناه دهقانان پس از قتل عام ۵ درصد از جمعیت رسماً بعنوان "آگاهی دهقانان به اینکه آقای سرنوشت خود باشند" توصیف شد. حزب اقدام به خشونت را توصیه کرد تا جمله "نگوین مان تونگ" را انجام دهند. که می‌گفت: "بهتر است که ده بی‌گناه کشته شوند تا یک دشمن فرار نکند."^۴

تقسیم زمین در ابتدا یک برکت پیچیده برای دهقانان است. از طرف دیگر

۳ نان دادن، شماره ۹۷۰، اکتبر ۱۹۵۶ تجدید چاپ در ایستلند، ص ۲۰
۴ نگوین مان تونگ، مربوط به اشتباهات اصلاحات ارضی، نقل در ایستلند، ص ۲۱

این عمل بی عدالتی و استثمار در سیستم فئودال را تصحیح می کند. اما از طرف دیگر بهانه‌ای برای ترور و جنایت بر مردم بی گناه است. این شعار راهی برای کمونیستها باز می کند تا دهکده‌ها را کنترل و مردم مذهبی را اذیت و آزار یا اعدام کنند و در پایان این کار فقط یک آمادگی برای نقشه واقعی کمونیستها برای دهقانان است، یعنی کشاورزی اشتراکی و مالکیت دولت بر زمین. لنین یک بار گفت:

***"در ابتدا ما از مالکیت دهقانان برعلیه مالکان حمایت می کنیم و با تمامی امکانات از مصادره اموال جانبداری می کنیم و سپس (بهتر است بگوییم در همان حال) از طبقه پرولتاریا برعلیه دهقانان حمایت می کنیم. بدون کوشش برای بدست آوردن محبوبیت ارزان ما فقط می توانیم یک چیز را بیان کنیم، ما باید هر نوع کوششی را در مناطق کشاورزی انجام دهیم تا به انقلاب دموکراتیک دست یابیم. در اینجا آن را برای خودمان راحت تر می کنیم تا حزب پرولتاریا هرچه سریعتر به یک مرحله بالاتر از وظیفه خود برسد و آن انقلاب سوسیالیستی است."^۵

مزارع اشتراکی و مقاومت دهقانان

تقسیم زمین فقط اولین حرکت در برنامه کمونیستی برای دهقانان است. در حرکت دوم دهقانان از مالکیت زمین خلع و در مزارع اشتراکی بکار وادار می شوند. به آنهایی که زمین داده شده بلافاصله زمینشان مصادره می شود. بسیاری از دهقانان که سالها بصورت انسان‌های آزاد در روی زمین کار کردند از خانه هایشان به مزارع اشتراکی رانده می شوند. این یک ضربه به اساسی‌ترین سنت و ارزشهای آنها است. و مقاومت در برابر این کار همه گیر می شود.

در سال ۱۹۳۲ استالین سعی کرد که برنامه مزارع اشتراکی را در بین دهقانان اوکراین بزرو اعمال کند. اما آنها مقاومت کردند و شروع به کشتن عاملین استالین کردند. سال بعد کشاورزان فقط برای مصرف خودشان زراعت کردند، بنابراین استالین با مصادره کردن تمام محصول آنها عکس‌العمل نشان داد. در آن سال

۵ لنین، اتحاد طبقه کارگر و دهقانان، مسکو ۱۹۵۶ ص ۱۱۲-۱۱۱

در شهرها غذا فراوان بود، اما قحطی در اوکراین زندگی ۵ میلیون نفر را گرفت.^۶ همانطور که یک شاهد عینی نوشت: "مردان اول مردند، سپس بچه‌ها و سرانجام زنان"^۷

همینطور در سالهای دهه ۱۹۳۰ استالین در حدود ۵ میلیون "گولاکی" را به اردوگاه‌های کار سیبری تبعید کرد. یک گولاک دهقانی بود که صاحب به اندازه زمین بود که بتواند یک زندگی راحت برای خود تأمین کند. یک گولاک بیشتر از هر دهقانی در مقابل برنامه مزارع اشتراکی مقاومت می‌کرد. چون گولاک‌ها در سرزمین کشاورزی روسیه بیشترین شباهت را به بورژواها داشتند، پس همه افراد این طبقه می‌بایست نابود شوند. دهقانان فقیری که باقی می‌ماندند به مزارع اشتراکی می‌پیوستند.^۸

مائو در چین بتدریج برنامه مزارع اشتراکی را پیاده کرد. کشاورزان چینی پس از جنگ از بی غذایی به گرسنگی شیدی دچار شدند. برای همین سازمانی بنام "کادر کمک به خود" تشکیل دادند و حیوانات و کار خود را به میان گذاشتند. گروه‌های کمونیست که برای تقسیم زمین به دهقانان کمک کردند حال شروع به تشکیل گروه‌های کار نمودند. قدم بعدی در چند سال بعد مزارع تعاونی بود، جایی که هر خانواده‌ای هنوز زمین داشت ولی همه چیز به میان گذاشته می‌شد و با هم از زمین استفاده می‌کردند. در همین حال کمونیستها هر رهبر محلی را که بعنوان یک شخص بانفوذ می‌توانست کمکی برای مقاومت دهقانان باشد را اعدام کردند. کشاورزان برای حرکت مخالف برعکس مزرعه اشتراکی که در سال ۱۹۵۸ با تشکیل کمونهای عظیم بوجود آمده بود، هیچ راهی نداشتند. اگر یک زارع از پیوستن به مزرعه اشتراکی خودداری می‌کرد، آب برای آبیاری زمین را از دست می‌داد و بنا به بعضی گزارشها، سربازان مسلح در سر جمع آوری محصول سر می‌رسیدند و گندمهای او را می‌گرفتند. امروزه کشاورزان چینی در کمونهای متشکل از ۲۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ نفر که بنوبه خود کمونهای ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفری تقسیم شده

۶ زیرنویس شماره ۲۱، توماس داد، ص ۱۳

۷ ایوان استاندنیوک، مردم فرشته نیستند، نقل از توماس داد ص ۱۳

۸ هلموت آندیکز، حکومت وحشت، ۱۹۶۹ ص ۹۵ - ۸۳

اند زندگی می‌کنند. این یک نوع زندگی است که در طول ۲۴ ساعت شبانه روز از نزدیک می‌تواند بوسیله مقامات کمونیست کنترل شود.

وابستگی دهقان به زمین

مقامات کمونیستی وابستگی شدیدی را که دهقان به زمین دارد درک می‌کنند. بر طبق تئوری کمونیستها، کشاورزان باید به "انسانهای اجتماعی" تازه‌ای تبدیل شوند که هیچ نوع بستگی بورژوازیانه‌ای به زمین نداشته باشند. آنها با همان روحیه فداکاری پرولتاریا برای سرزمین سوسیالیستی کار می‌کنند. تا موقعی که کشاورزان صاحب زمین باشند یک تأثیر برژوازیانه خطرناک برای تمام دولت سوسیالیستی وجود خواهد داشت. "کیم ایل سانگ" رهبر کره شمالی می‌نویسد: "باقیمانده فئودالیسم و سرمایه‌داری عمیقاً در نواحی روستائی در کمین خواهند نشست و تا موقعی که نابود نشوند، این باقیمانده برای خود سیستم سوسیالیستی یک تهدید خواهد بود."^۹

کمونیستها می‌توانند با خواست دهقان برای تملک زمین خودش بجنگند اما هرگز نمی‌توانند در ریشه کن کردن این خواست دهقان موفق شوند. تمام انسانها یک میل فطری و اساسی برای سلطه بر محیط خود دارند تا زیبایی و فراوانی در آن بوجود بیاورند و در هیچ جایی برای دهقان بیانی بهتر از عشق او به زمینش نمی‌توان یافت. با کار سخت زمین را آماده می‌کند، با محدودیتها و مشکلات مختلف می‌جنگد و آنگاه بدست آوردن محصول بدست خود از نتیجه کار خود یک لذت برای دهقان است. این کار به دهقان معنی و وقاری می‌دهد که از نظر وضعیت مادی خود مستقل است.

آیا آرزوی فردی دهقان منکر امکان همکاری و عمل اشتراکی است؟ ابداً اینطور نیست. تجربیات تازه‌ای در کشاورزی سوسیالیستی وجود دارد که در دهکده‌های کشاورزی تحولی بوجود آورده است که باید قرن‌ها بدون تغییر باقی مانده است و آنها را به یک عصر مدرن و پیشرفته منتقل کرده است. کیبوتز در

۹ روبرت اسکالاپینو و چونگ سیک لی، کمونیسم در کره، ۱۹۷۲ ص ۱۰۶۱

اسرائیل و نهضت "سائی مائول"^{۱۰} (دهکده تازه) در کره جنوبی دو نمونه از این کشاورزی سوسیالیستی هستند. برای دهقان همکاری و اشتراک مساعی یعنی محصول بهتر و مرغوبتر و پیشرفت وسیع در خانه سازی، تهسیلات و ماشین آلات کشاورزی که توسعه فوق العاده به سطح زندگی آنها می دهد.

اینها همه جدا از سیستم کمونیستی انجام شد. کشاورزان هنوز صاحب زمین خود هستند و برای تولید و کارائی مسئولیت دارند و صاحب منافع کوششهای اشتراکی خود هستند زندگی آنها کنترل نمی شود و مجبور به انجام شعارهای رژیم دیکتاتوری نیستند. همکاری داوطلبانه کشاورزان برای تشکیل دهکده اجتماعی نباید با مزارع اشتراکی حکومت کمونیستی اشتباه شود.

رژیم کمونیستی دهقانان را مجبور می کند که برای حکومت کار کنند و محصول کار آنها را به جیب می زند و به آنها جیره می دهد. آنها تحت نظارت دائمی و مراقبت بوسیله کادرهای حزبی هستند که هر نشانه نارضایتی را سرکوب کنند. از این بالاتر کمونیستها می خواهند که دهقانان با علاقه و حرارت در ساختمان جامعه کمونیستی همکاری کنند. برای رسیدن به این هدف کوششهای زیادی بخرج داده اند تا کشاورزان را بر اساس وجدان پرولتاریائی شستشوی مغزی دهند. مائو یکبار گفت:

"یک چیز مشخص در بین ۶۰۰ میلیون مردم چین این است که آنها فقیر و برهنه اند. این ممکن است یک چیز بد بنظر برسد، اما در واقعیت یک چیز خوب است. بر روی یک ورقه کاغذ نانوشته که از هر گونه علامتی خالی است تازه ترین و زیباترین خصوصیات می تواند نوشته شود. و تازه ترین و زیباترین عکس می تواند در آن نقاشی شود."^{۱۱}

کمونیستها می گویند که دهقانان براه زندگی خود ایمان دارند و خوشحالند که سخت کار می کنند تا به سطح بالاتری از زندگی برسند. آنها با علاقه با حزب همکاری می کنند تا هدفهای طرح ریزی شده را انجام دهند.

۱۰ ک.و.لی "کشاورزان کره ای پیش بسوی کار اشتراکی اکتبر ۱۹۷۳
۱۱ مائو تسه تونگ، "معرفی یک کار اشتراکی" آوریل ۱۹۵۹ ص ۲۰

با این وجود در روسیه پس از ۴۰ سال کشاورزی اشتراکی هنوز قطعات کوچک زمین خصوصی هستند که با وجودیکه هر یک به سختی به یک هکتار می‌رسند ولی نیاز به غذای مردم روسیه را می‌دهند. بین ۳ تا ۴ درصد از زمینها در مالکیت خصوصی است با این وجود از همین زمینها ۶۳ درصد محصول سیب زمینی، ۴۱ درصد سبزیجات، ۴۰ درصد گوشت و ۶۳ درصد تخم مرغ مصرفی روسیه شوروی بدست می‌آید.^{۱۲} در چین قطعات کوچک زمین که تحت مالکیت خصوصی هستند کمتر از ۱۰ درصد مناطق زیر کشت را تشکیل می‌دهند و ۲۰ تا ۴۰ درصد از محصول غیر دانه‌ای (غیر گندم و برنج و امثال آن) را تهیه می‌کنند.^{۱۳} اگرچه رهبران کمونیست سعی دارند مالکیت خصوصی را از بین ببرند و کلاً زمینها را در اختیار خود داشته باشند، ولی آنها نمی‌توانند از عهده از دست دادن چنین تولیداتی بریابند.

اختناق در مزارع اشتراکی

کارکردن در گولخوز (مزرعه اشتراکی) می‌تواند به همان اختناق دوره کشاورزی سرف (رعیت) در زمان روسیه تزاری باشد. مثل سرفهای قدیم آنها نمی‌توانند بدون اجازه ناظر مزرعه حتی به مسافرت بروند. در سال ۱۹۳۸ دستمزد یک کشاورز غیر ماهر به سختی به دو سوم دستمزدی می‌رسید که ارباب در سال ۱۹۱۴ به کشاورز روسی می‌داد. در طول سالها مدت کار کشاورزان در مزرعه اشتراکی اضافه شد و از ۱۰۰ روز در هر سال قبل از جنگ جهانی دوم به کار تمام وقت در عصر حاضر رسید.^{۱۴}

نظر دهقان روسی در مورد زندگی در مزرعه اشتراکی چیست؟ با وجود معدودی مزرعه نمونه که شدیداً برنامه‌ریزی شده و مؤثر است، کشاورز متوسط بی‌احساس و خونسرد است. او بر روی زمینی که به او تعلق ندارد کار نمی‌کند،

همانطور که یک کشاورز اظهار داشت:

۱۲ روبرت کانکونست، کارگران کشاورزی در روسیه شوروی ۱۹۵۹ ص ۱۱۴

۱۳ اسکاپینولی، همان مأخذ ۱۱۵۴

۱۴ اندیکز همان مأخذ ص ۹۵-۸۳

"اگر برنامه‌کندن گودالها و گذاشتن پایه‌هایی برای حصار باشد، اگرچه این پایه‌ها نمی‌توانند دائمی باشند مطمئناً در طول یک سال یا دو سال در زمین می‌پوسند گودالها کنده می‌شوند و پایه‌های چوبی در آن کاشته می‌شوند و اگر هیچ سیم خارداری برای این پرچین‌ها وجود نداشته باشد، این پایه‌ها چه فایده‌ای دارند؟"^{۱۵}

در چین و کره شمالی دهقانان شدیداً کار می‌کنند. از آنجائی که زمینها بصورت مزارع اشتراکی در آمده امکان سازمان دادن کارهای عمومی زیادی با پروژه‌های مختلف بوجود آمده است. دهقانان با دستهای خالی هزاران هکتار زمین تازه را آباد می‌کنند، بر روی رودخانه‌ها سد می‌بندند و سیستمهای آبیاری بوجود می‌آورند آنها تراکتور و دیگر ماشین آلات کشاورزی را که برای مزارع کوچک به صرف نیست بکار می‌برند فقط برای دیدار کنندگان از چین صحنه سازی‌هایی می‌شود که نشان دهند که معیار زندگی دهقانان پیشرفت کرده است. با این وجود زندگی یک دهقان متوسط بسیار فقیرانه است. بر طبق اظهارات پناهندگان عده زیادی از خانواده‌های کشاورز به سختی می‌توانند زندگی خودشان را تأمین کنند. آنها گزارش می‌دهند که مقامات چین بطور مصنوعی برای بازدید کنندگان خارجی صحنه سازی می‌کنند آنها را به یک دهکده که مخصوصاً برگزیده شده است می‌برند و به ساکنین آنجا غذای اضافی می‌دهند و به آنها می‌آموزند که به خارجیان چه چیزی بگویند. در واقعیت جیره دهقانان چنان پایین است که بسیاری از زنان روستائی مجبور می‌شوند بخاطر کمبود مواد غذایی به شهرها مهاجرت کنند. دولت کمونیستی بیش از ۷۰ درصد محصول کشاورزان را ضبط می‌کند.^{۱۶} اگر حزب محلی اعلام کند، افراد خانواده‌ها را از هم جدا می‌کنند. یعنی مردان در یک مجتمع مسکونی و زنان در یک مجتمع دیگر و بچه‌ها در پرورشگاه نگهداری می‌شوند.

در چین و کره شمالی جائی که حرارت و علاقه رسماً از طرف مقامات

۱۵ جان دورتبرگ، تزار جدید، روسیه تحت حکومت وارثین استالین ۱۹۷۲ ص ۴۰۰

۱۶ تنوری و عمل کمونیسم، قسمت ۱ ۱۹۷۳ ص ۸۵۸

کمونیست خواسته می‌شود، کشاورزان می‌دانند که چگونه احساس خودشان را در درونشان حبس کنند. در حالی که فیلم‌های تبلیغاتی از کارهای خاکبری دسته‌های متشکل کمونیستی و استخراج سنگ از صخره‌ها را تماشا می‌کنند شخص گیج می‌شود که دهقانان درباره کار آنها چگونه احساس می‌کنند. این نکته از کره شمالی بوسیله یک مقام حزب کمونیست در مرود یک مزرعه اشتراکی است.

"یک مزرعه اشتراکی... بهترین نوع خاکی را که ذخیره شده برای "مزرعه متحد" خواهد داشت. این مزارع باید دقیق‌ترین کشت، سموم گیاهی و بیشترین کود و بهترین نوع آبیاری را داشته باشند. محصول این مزارع به دولت اختصاص داده می‌شود تا از طرح‌های متحد کمونیستی حمایت شود. احساس واقعی کشاورزان از اینکه چگونه در مورد این مزارع عملاً دقت نشان می‌دهند معلوم می‌شود. گاهی شلنگهای آبیاری را شبانه بطرف مزارع خود منحرف می‌کنند. کود و سموم گیاهی را که برای مزارع متحده ذخیره می‌شود بطریقی بدون اینکه کسی بفهمد برای مزرعه خود کش می‌روند. هر کسی در اداره من... خودش را برای بازدید یک شخصیت مهم آماده می‌کرد، وقتی که ما داشتیم آخرین بازرسی قبل از بازدید را در مزرعه متحده بعمل می‌آوردیم، یک حقیقت تعجب‌آور را کشف کردیم. محصول این مزرعه مخصوص بسیار بدتر از مزارع معمولی بود حتی یک شخص در یک نظر ظاهری می‌توانست متوجه این بشود. من گفتم نگاه کنید فردا "کیم ایل" معاون رئیس خواهد آمد، چکار کنیم راه حلی پیشنهاد می‌کنید؟

یک نفر با تردید گفت: یک راه حل وجود دارد، اما...

بگو تردید نکن!

اگر می‌توانستیم پایه‌های حصار را نقل مکان دهیم...

من هیجان زده گفتم، خوب ادامه بده...

ما علامت پایه‌های چوبی برای حصار را از قسمت مزارع معمولی حرکت دادیم و علامت مزارع متحده را با آن عوض کردیم تا نشان دهیم که محصولات مزارع معمولی محصول مزرعه متحده است.

آقای ناظر، اگر این موضوع بعداً کشف شود چکار کنیم؟ دهقان بی خبر است در این مورد چیزی بگوید...

نگران نباش من ترتیب آنرا خواهم داد، ما دیشب در مورد این توافق کردیم... منظور تو این است که این تغییر موقتی است؟
بله درست است آقای ناظر، او لبخندی زد...

از این همه بیشتر، فقط بخاطر احتیاط ما توافق کردیم وانمود کنیم که همه داوطلب هستند که بهترین محصول مزارع معمولی را بعنوان محصول مزارع متحده قلمداد کنند.^{۱۷}

مالک جدید، دولت

از آنجائی که دهقانان تحت کنترل شدید دولت هستند، دولت محصول را خود می‌گیرد، غذای دهقانان را بصورت جیره‌بندی و دستمزد آنها را بصورت ثابت تنظیم می‌کند. از این راه ثمرهٔ کوشش فوق العاده و اضافی دهقانان به جیب دولت سرازیر می‌شود. حزب می‌تواند بطور دلخواه جیرهٔ غذائی دهقانان را زیاد و کم کند در حالیکه به آنها فشار می‌آورد که تولید را بیشتر کنند. از این راه کشاورز تمام هزینه‌های سنگین نظامی، صنعتی را که اقتصاد مارکسیستی (کمونیستی) طلب می‌کند بر دوش خود تحمل می‌نماید. کشاورز هیچ زمینی از آن خود و هیچ دخالتی در اینکه در آن چه بکارند ندارد^{۱۸} و بنابراین برای اینکه نسبت به نتیجهٔ کار خود علاقه‌ای نشان دهد هیچ دلیلی نمی‌بیند. تمام تصمیم‌ها برای مزرعه‌های اشتراکی بوسیلهٔ رهبران حزب کمونیست گرفته می‌شود. در حالیکه سهمیه کار بیشتر و کار سخت‌تر می‌شود، دهقان هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه فقط کار کند. برای دهقان این وضعیت هیچ تازگی ندارد. دهقان مالک قدیم را از دست داده است تا یک مالک جدید بدست بیاورد. این مالک جدید دولت کمونیستی است.

۱۷ بیان کی یونک، کرهٔ شمالی آنطور که من شناختم، سنول ۱۹۷۴، ص ۹۰-۸۷

۱۸ خروشچف با برنامه ریزی کشت تمام محصولات از مسکو صدمهٔ شدیدی به کشاورزی شوروی زد. برای انجام برنامه زمینها را شخم می‌زدند و گیاهان نامناسب می‌کاشتند. کاهش در محصولات چنان شدید بود که در سال ۱۹۶۳ تعداد خوک‌ها از ۷۰ میلیون به ۴۱ میلیون کاهش یافت. (الک نوو، تاریخ اقتصادی روسیه ۱۹۶۹، ص ۳۶۳)

۴. رشد اقتصادی و رنج بشریت

کمونیسم وعده ثروت و فراوانی برای همه مردم را می‌دهد. در کشورهای در حال رشد که در تلاش برای بوجود آوردن اقتصاد صنعتی مدرن هستند، معمولاً يك شكاف بزرگ بین ثروتمند و فقیر وجود دارد. در چنین وضعی کشمکش و نزاع کمونیستی يك واقعیت است. عقیده کمونیستی در این باره بطور خلاصه چنین است:

یکبار که تمام مالکیت خصوصی آزاد شود و استثمار يك فرد بر دیگری از بین برود، باید افزایش فوق العاده‌ای در تولید بوجود بیاید تا در يك دوره کوتاه هر کسی تمام احتیاجات خود را بتواند، بدست بیاورد. آنگاه هیچ گونه فقر، طمع و استثمار نمی‌بایست وجود داشته باشد. در شرایط تازه اگر کسی تمام دارائی يك ثروتمند را به فقیر بدهد ثروتمند خواهد شد. این وعده بزرگ کمونیستها است: نان برای کارگر.

کشورهای کمونیستی نرخ بالائی را در رشد اقتصادی اعلام کرده‌اند و این نرخها بسیار بالاتر از بیشتر کشورها بخصوص کشورهای جهان سوم است. روسیه شوروی در طول ۶۰ سال از يك کشور عقب افتاده به دومین قدرت اقتصادی

دنيا توسعه دنيا يافته است. چين از يك کشور گرسنه به يك اقتصاد تقريباً خود کفا پيشرفت کرده است. با اين وجود ژاپن، چين را بسيار عقب گذاشته است. کره جنوبي بسيار پيشرفته تر از کره شمالی و آلمان غربی با روسیه شوروی فرق و تفاوت زيادی دارد. اما مقايسه چندان امکان پذير نيست، چون هر کشوری خصوصيت و ظرفيت اقتصادی منحصر به خود را دارد. حال بياييم واقعيتهاي اقتصادی را در کشورهای کمونيستی بررسی کنيم.

زندگی با کار سخت و محرومیت

با وجود تبليغات وسيع کمونيستها، در کشورهای کمونيستی توليدات اقتصادی به مردمی که آن را بوجود آورده اند داده نمی شود. کمونيستها دائماً اهالی کشور را به فدا کاری و کار سخت برای روزهای آینده خوشبختی کمونيستی دعوت می کنند. در يك کشور کمونيستی ایده آل، شعار اين خواهد بود "از هر کسی بر طبق لياقت، به هر کسی به اندازه نیازش" اما تا اين زمان شعار "از هر کسی بر طبق لياقت، به هر کسی به اندازه کارش" بوده است.

در اوائل دهه ۱۹۶۰ انجمن کره شمالی ساکن ژاپن "چه سودن" اينطور تبليغات کرد که کره شمالی بهشت مردمش است، جائی که غذا فراوان، شغلها همه خوب، و امنيت اجتماعی فوق العاده ای است. ۹۰۰۰۰ نفر از مردم کره در ژاپن اين تبليغات را باور کردند و به کره شمالی برگشتند. واقعیتی که با آن روبرو شدند کاملاً مخالف آنچه بود که شنیده بودند. صدها نامه از طرف آنها به ژاپن فرستاده شد که در آن مورد فقر و بدبختی مردم گفته شده بود:

"در سينه شیری ندارم که به نوزادم بدهم، زیرا در اینجا نمی توانم برنج بخورم... می خواهم حتی يك بار هم که شده رشته یا ماهی بخورم. خواهش می کنم که وقتی اين نامه را می خوانی عقلت را به کار اندازی و وضعيت اینجا را بفهمی. ما نمی توانيم حتی يك پنی ذخيره کنيم (اين وضعيت عادی ماست). همينطور نمی توانيم هيچ غذائی اضافه تر از جيره خودمان بخوريم و فقط يك مقدار بسيار کم

برنج می‌خوریم. چه می‌شد اگر من کمی شکر یا نایلون می‌داشتم که آنرا با پول عوض می‌کردم. اما وضعیت اینجا از بد هم بدتر است بطوریکه، نمی‌توانی تصور کنی، من شنیدم که در ژاپن هر عدد "توفو" ۶۰ ین است. ما با غذائی در اینجا زندگی می‌کنیم که کالری خیلی کمی دارد و اصلاً ارزش غذائی ندارد.^۱ بهشت نعمت و فراوانی که کمونیستها وعده داده‌اند هنوز حتی صحبت کردن در مورد آن بسیار بعید است."

سهمیۀ کار، انسان در چرخ آسیاب

در کشورهای آزاد يك شخص برای تأمین زندگی خود کار می‌کند و بنابراین يك محرك برای ساختن و بدست آوردن دارد. اما در کشورهای کمونیستی شخص برای دولت کار می‌کند. اگر این شخص يك عضو حزبی پر حرارت نباشد، معمولاً انگیزه کمی دارد، در اینصورت برای به حد نصاب تعیین شده تولید برسد، مزارع و کارخانجات باید سهمیۀ کار داشته باشند. برای کشیدن حداکثر کار از کارگران سهمیه کار بسیار بالا تعیین می‌شود و برای افزایش تولید متناوباً برنامه‌های فشرده و دیگر روشهای تحمیلی انجام می‌شود. کارگرانی که از سهمیۀ کار خود بیشتر تولید می‌کنند با جایزه و دیگر مزایا تشویق می‌شوند درحالیکه آنهایی که از انجام سهمیۀ کارشان عقب می‌افتند تنبیه می‌شوند. این اعمال با شرایط کار "کارگاه عرق ریزی" در کارخانجات اوائل قرن بیستم در سیستم سرمایه‌گذاری اولیه قابل مقایسه است و حتی شاید بدتر از آن هم باشد، زیرا تحت رژیم کمونیستی حق هیچگونه اعتصابی وجود ندارد.

مثلاً در کرۀ شمالی مسابقۀ کار با "ستاره صبح" وجود دارد. کشاورزان باید روز را در ساعت ۴ صبح شروع کنند و تا ساعت ۹ بعد از ظهر کار را ادامه دهند و بدین ترتیب در تابستان ۱۷ ساعت در روز کار می‌کنند. این برای آنها ۲ تا ۵ ساعت وقت برای خواب باقی می‌گذارد. بعضی از مسابقات مثل "هرگز دست خالی نباش" بسیار مضحك و چرند است که در آن کشاورزان باید هر وقت که

^۱ اگر مثل پرندۀ بال داشتم کمیته حقوق بشر زنان ژاپن ازدواج کرده با مردان کرهء شمالی سال ۱۹۷۴ صفحه ۶۸

به مزرعه می‌روند یا برمی‌گردند، چیزی با خود حمل کنند.^۲ گاهی يك کارگر به عنوان "داوطلب" در نظر گرفته می‌شود تا به استاندارد بالاتری از تولید دست یابند. آنگاه مدیر کارخانه آن استاندارد را به عنوان يك سهمیه کار جدید برای همه در نظر می‌گیرد و تمام کارگران را وادار می‌کند که با کار سخت تر ولی با همان دستمزد به آن استاندارد برسند. با وجدانی "کارگران نمونه" کارگران همکار آنها را به صورت خرگوش در مسابقه "سگ دشمن" می‌سازد.

سهمیه کار با توجه به زندگی کارگران تنظیم نمی‌شود، بلکه بر مبنای هدفهای طراحان مرکزی تنظیم می‌گردد. این سهمیه کار چیزیست که باعث اعتبار یا بی اعتباری مدیریت کارخانه در نظر حزب می‌شود. در دنیای کمونیستی هیچ محلی برای عدم موافقت برای تولید يك سفارش کالا وجود ندارد. مخصوصاً در کره شمالی يك مدیر کارخانه که گرفتار عدم امکان برای رسیدن به تولید بالای حد مورد نظر و محدودیت کارگر تولید کننده می‌شود مجبور است که بدون کوچکترین ترحمی حتی کارگران بیمار را بکار وا دارد. اگر مدیر نسبت به کارگزارش بیرحم و بدون گذشت باشد می‌تواند از نظر حزب يك عضو موفق باشد و ارتقاء درجه پیدا کند. با زنده‌ها کارگران و کشاورزان هستند که در خستگی و از پا افتادگی مداوم زندگی می‌کنند.

يك عامل مهم در رشد اقتصاد کمونیستی استفاده از دسته جمعی است. در زمان استالین تا ۸۰ درصد کارهای استخراج معدن و خاکریزی و سد سازی بوسیله کارگران مقیم در اردوگاههای کار اجباری انجام می‌شد. واقعاً تا سر حد مرگ از آنها کار کشیده می‌شد.^۳

چین در طول "جهش بزرگ به جلو" بیش از ۱۰۰ میلیون نفر از مردم را به انجام کارهای دسته جمعی برای آبیاری و کارهای عمومی مجبور کرد. مطبوعات چینی می‌گویند که آنها داوطلب شدند اما نامه‌هایی که آنها از چین به خارج

۲ یان کی یونگ، همان مأخذ، صفحه ۷۱ - ۶۴.
۳ شیفرین، همان مأخذ، صفحه ۲۰ - ۱۹.

فرستادند شك عده زیادی را بر انگيخته است که آیا واقعاً همه آنها داوطلبانه کار کرده‌اند.^۴

کمونیسم بر علیه سرمایه داری

هدف اقتصاد يك کشور این است که سطح زندگی مردم را بالا ببرد. بدون توجه به ارقام خشك و بیروحي مثل تولید ناخالص ملی یا بازده صنعتی معیار موفقیت اقتصادی در سود و منافع کارگران مشخص می‌شود. کمونیسم با وعده دادن نان در جلب حمایت بی‌خبران موفق بوده است، با این وجود در اولین ۶۰ سال عمل کمونیستها در روسیه و اولین ۲۵ سال حکومت کمونیستی در چین و کره شمالی، مردم این کشورها مجبور بوده‌اند که برای فردای بهتر فداکاری کنند.

این حالت را می‌توان با بدترین افراط کاریها و بی‌اعتدالی‌های سرمایه داری مقایسه کرد. در اوائل توسعه صنعتی سرمایه داری، عده زیادی از کارگران در فقر و کار بیش از حد رنج می‌بردند، اما در طول چند دهه، وقتی که کشوری سرمایه گذاری قابل ملاحظه‌ای به عمل آورد و اقتصادش شکوفا شد کارگران توانستند دستمزد بالاتری دریافت کنند و شرایط زندگی بهتری برای خود بوجود بیاورند. بدینترتیب، با وجود وعده‌های کمونیسم، هیچ چیز تازه‌ای به دنیای عقب افتاده داده نشد و هیچ چیز بهتری از سیستم سرمایه داری که می‌خواهد جانشین آن شود به کارگران نداده است. کمونیسم يك قدرت فریبنده برای سوق دادن کشورهای در حال رشد به عصر مدرن اما به بهای زندگی بسیاری از انسانها است در حالیکه سرمایه داری به خاطر طبقه، نژاد یا دین، میلیونها نفر از مردم را اعدام یا زندانی یا شکنجه نمی‌کند.

کمبودها و عدم خود کفائی

يك کشور پیشرفته کمونیستی چه کار کرده است؟ آیا يك کشور بسیار صنعتی مثل روسیه شوروی سرانجام وعده‌های کمونیستی را عمل کرده است؟ با وجود

۴ واکر، همان مأخذ، صفحه ۷۳

يك تولید ناخالص ملی که بیش از نصف تولید ناخالص ملی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۷۰ بود، مصرف کننده روسی فقط يك سوم ارزش دلاری مصرف کننده آمریکائی را خرج کرده است. اما حتی این رقم نیز گول زننده است زیرا يك زن خانه دار روسی احتمالاً مقدار زیادی کالا را باید از بازار سیاه به ۲ تا ۵ برابر قیمت بخرد، فقط به خاطر اینکه در فروشگاههای دولتی این کالاها قابل تهیه نیستند. انبارهایی پر از کالاهای غیر قابل فروش (اجناس باد کرده) در روسیه وجود دارد، در حالیکه وسائل یدکی برای کامیونها غالباً شش ماه پس از سفارش دادن طول می کشد تا بدست آید. از ۱۹۵۸ تاکنون نرخ رشد کالاهای مصرفی با دوام پایین تر از تمام کشورهای صنعتی بوده است.^۵

بیشتر مواقع، کالاهای ضروری یا موجود نیست یا با سایزهای مورد نیاز سازگاری ندارد و وقتی يك محموله جدید کالا می رسد مردم باید صف ببندند. يك خریدار باهوش در ته يك صف طولانی می ایستد زیرا در آنجا چیزی کمیاب و غیر عادی فروخته می شود، البته اگر شانس بیاورد و جنس را بخرد. فقط آنهایی که در سر صف هستند شانس خریدن جنس را دارند و آنها جنس را حتی اگر احتیاج نداشته باشند می خردند. بعداً شخص آن را در مقابل يك جنس دیگر یا دوستش مبادله می کند. اگر شخصی بدنبال يك کلاه نمره ۸ می گردد، اما فقط کلاه نمره ۷ یا ۹ برای فروش به او برسد، کلاه گشاد تر را می خرد و می گذارد که موهایش بلند شود.^۶

گوشت مخصوصاً کمیاب است و تغذیه مردم روسیه را در سطح فقیرترین فرد اروپائی نگه داشته است. يك کارگر متوسط روسی در هر دو روز فقط يك تخم مرغ می تواند بخورد. گوشت و ماهی فقط ۸ درصد غذای او را تشکیل می دهند.^۷ تعداد دام، گاو، گوسفند، و بز در سال ۱۹۷۰ کمتر از تعداد این چهارپایان قبل از انقلاب کمونیستی در سال ۱۹۱۶ بود.^۸

۵ استنلی کهن، اقتصاد شوروی، اجرا و رشد، در سیستم های اقتصادی مشابه، ۱۹۷۴ - صفحه ۳۵۱.

۶ دورنبرگ، همان مأخذ صفحه ۳۰۹، ۳۴۵، ۶۸.

۷ پیتر پترسین، روابط بازرگانی آمریکا و روسیه در عصر حاضر، ۱۹۷۴ - صفحه ۵۳.

۸ دورنبرگ، همان مأخذ صفحه ۳۲۶.

وضع حمل و نقل و مسکن هم همینطور بسیار پائین تر از استاندارد دنیای غرب است. از سال ۱۹۵۶ طراحان روسی کوشش خود را بر ساختن مسکن ارزان قیمت متمرکز کردند تا کمبود بسیار شدید مسکن در مسکو را بر طرف کنند، زیرا بیش از ۹۰ درصد از جمعیت مسکو در مجتمع آپارتمانی بصورت زیر زندگی می کردند. در خانه‌های يك اطاق خوابه، هر سه تا هفت خانواده از يك آشپز خانه و يك دستشویی مشترکاً استفاده می کردند. اکنون آن آپارتمان‌های لبریز از جمعیت به ویرانه تبدیل شده‌اند و خانواده‌ها خوشحالند که به آپارتمانهای آجری مجتمع دیگری علی‌رغم بنائی نا مرغوب، آبچک کن، و بدون گرما نقل مکان کنند. وضع جاده‌ها چنان بد است که مدت مسافرت از مسکو به لنینگراد در این زمان مثل صد سال پیش است. عده بسیار کمی دارای اتومبیل هستند.

بدینترتیب، حتی در يك کشور صنعتی مثل روسیه شوروی، با وجودی که تولید ناخالص ملی باندازه بیش از نیمی از تولید ناخالص ملی ایالات متحده است عده زیادی از مردم در سطح افراد ۱۰۰ سال پیش زندگی می کنند. سطح زندگی آنها نتوانست همراه با رشد اقتصادی و صنعتی بالا برود. در بعضی از کشورهای اروپای شرقی، سطح زندگی حتی مقداری پائین تر از قبل از جنگ جهانی دوم نزول کرده است. فداکاری زیاد و بهای زندگی انسانی که توده‌ها متحمل شده اند بیهوده بوده است کار آنها به خاطر عدم کفایت و ضایعات بلعیده می شود و بوسیله اقتصادی که به جای خدمت به مردم به دولت کمونیستی خدمت می کند استثمار می شوند.

نقایص اقتصاد مارکسیستی

تئوری ارزش مارکس مبنائی برای اقتصاد کمونیستی است. اساساً مارکس اظهار می کند که ارزش يك محصول از مقدار کاری که کارگر برای تولید آن به صورت ساعات کار مصرف کرده است بدست می آید. از این نظر، می خواست ثابت کند که سرمایه دارها با فروش محصولات به بهای بیشتر از کار کارگر سود را

برای خودشان بر می‌دارند و کارگران را استثمار می‌کنند. ماشین آلات و دیگر سرمایه‌های ثابت هیچ ارزشی به محصول اضافه نمی‌کنند. همینطور بر طبق عقیدهٔ مارکس، بجز پرداخت برای خودشان، نه طرح تولید، نه جذابیت و نه کنترل کیفیت، هیچکدام در ارزش محصول تأثیری ندارند. به عبارت دیگر ارزش مطلقاً محصول کار انسان است که در جریان تولید در کالا مصرف می‌شود. اقتصاد کمونیستی وقتی رشد می‌کند که تمام کارگران حداکثر مقدار کالا را برای تولید کنند. آنگاه مجموعه تولید همه کارگران، بدون اینکه به جیب سرمایه دارها سرازیر شود، می‌تواند برای ساختن یک کشور قوی استفاده شود.

بر اساس تئوری متمرکز بر تولید مارکس، کمونیسم یک اقتصاد برنامه ریزی شده از مرکز را به وجود می‌آورد تا سهمیه تولید تمام انواع اجناس را تنظیم کند و به حد نصاب تقاضای طرح ریزی شده اقتصادی برسد. این سیستم در بعضی از کشورهای عقب افتاده به خوبی کار می‌کند، جایی که احتیاجات مردم ساده است و دولت به علت تقاضای شدید اقتصادی می‌تواند از مردم بخواهد که به خاطر رشد اقتصادی فداکاری کنند. ثروت کشور می‌تواند در راه تأسیس صنایع سنگین بر طبق عقیدهٔ رهبری که در شرایط بلند مدت به نفع کشور می‌باشد هدایت شود، در حالیکه ضروریات مردم برای امرار معاش روزانه تهیه می‌شود. در این اقتصاد هیچ انتخابی برای مصرف کننده برای نیازهای روزانه‌اش نیست و او هر چیزی را که می‌تواند بدست آورد احتیاج دارد.

از طرف دیگر کشورهای پیشرفتهٔ کمونیستی مثل روسیهٔ شوروی مدرن در این مورد شکست خورده‌اند. مصرف کننده‌ها سلیقه‌ها و ارجعیت‌های خود را در نظر می‌گیرند. آنها به جای یک پیراهن زرد نمره ۱۲ به یک پیراهن آبی بشماره ۱۰ احتیاج دارند. آنها یخچالی می‌خواهند که پنج سال کار کند نه اینکه فقط سه ماه کار کند. بطور خلاصه کیفیت و سلیقه مشتری نقش مهمی در مصرف بازی می‌کند. ولیکن ملاک‌های تولید مارکس، بر اساس کار و کمیت به سلیقهٔ مصرف کننده اهمیتی نمی‌دهد. همینطور در یک اقتصاد پیشرفته، تنوع در تولید بمقدار

زیادی افزایش می‌یابد و برنامه ریزی و کنترل هر نوع جنس مشکلتر می‌شود. بنابراین اقتصاد مدرن روسیه به خاطر تئوریهای اقتصادی مارکس با مشکلات زیادی مواجه بوده است. از نشانه‌های آن ضایعات، فقدان قطعات یدکی، کمبود، قیمت‌هایی که سالها از ارزشهلی بازار عقب هستند، کیفیت پائین و اجناس نافرورش و بی مشتری^۹ می‌باشند.

مارکس سلیقه انسانی مصرف کننده و همینطور بین کارگر و کارفرما است. در بازار بهای تمام شده برای تولید کننده و سلیقه مشتری با هم مقایسه و توجیه می‌شوند، تا اینکه بهای هر نوع کالائی با بر آورد منصفانه از ارزش آن تعیین شود. امروز تنوع دادن و جالب کردن اجناس مصرفی در دنیای سرمایه داری شاهد اثرات مثبت اقتصادی آن در بازار است.

استفاده غیر مؤثر از تکنولوژی

تکنولوژی کلید ساختن جامعه دولتمند مدرن است. ماشین آلات می‌توانند کالا را با کیفیت بسیار بهتر و بسیار ارزانتر از کار انسان تولید کنند. آنها انسان را از کارهای بسیار سخت و یکنواخت راحت می‌کنند تا انسان بتواند به کارهای ابتکاری بیشتری بپردازد. مارکس به ارزش تکنولوژی بی‌توجهی نشان داد، زیرا در زمانی که او تئوری‌هایش را می‌نوشت تکنولوژی در اروپا هنوز در مرحله ابتدائی خود بود. امروزه بیشتر موفقیت اقتصاد سرمایه داری به خاطر تأکید بر توسعه تکنولوژی جدید بوده است.

تکنولوژی باید همراه با خلاقیت بشری باشد تا بتواند مؤثر بیفتد. کشورهای که بر برنامه ریزی شدید مرکزی مرکزی متکی هستند، غالباً باعث دلسردی اختراعات و ابداعات تازه می‌شوند و در نتیجه علم و تکنولوژی مورد بهره برداری کافی قرار نمی‌گیرد. مثلاً روسیه شوروی یکی از بزرگترین تأسیسات علمی دنیا را دارد، با این وجود به استثناء برنامه‌های نظامی و فضائی، تکنیکهای صنعتی ۵ تا

۹ نو، همان مأخذ، صفحه ۳۵۷ - ۳۵۴.

۱۰ سال از غرب عقب تر هستند.^{۱۰} یکی از نکات مهم سرمایه داری اینست که مؤسس بنگاه تجارتي می‌تواند ابداعات تازه‌ای انجام داده و با قوهٔ ابتکار خود باعث بالا بردن کیفیت تولید شود. آزادی باعث تشویق قوه ابتکار فردی می‌شود، اما اقتصاد کمونیستی با تأکید بر هدفهای تولید و حداکثر بازده باعث دلسردی کسب تجربه و ابداعات که غالباً نیاز به وقفه موقت در تولید دارد می‌شود. اگر مخترع با ابداع کننده احتیاط نکند در معرض تصفیه حزب کمونیست قرار می‌گیرد. بسیاری از بهترین مهندسين استالین بجرم خرابکاری اقتصادی به قتل رسیدند.^{۱۱} کمونیسم سیستمی است که تعادل را در حد وسط نگه می‌دارد.

اصلاحات جدید روسیه

اقتصاد دانان روسی که از کمبود و عدم کارایی اقتصادیشان آگاهی دارند شروع به تجربه کردن دخل و تصرفاتی در روشهای اقتصادی کرده‌اند که بر طبق مدل مارکس نیستند.

اصلاحات علمی با استفاده از ایده های "لیبرمن" به آهستگی از ۱۹۶۵ در اقتصاد روسیه بکار گرفته شده است.^{۱۲} کارخانه‌ها اکنون به استفاده از حداکثر سود دهی، فروش و برگشت سرمایه هایشان بوسیله انگیزه های دولتی تشویق شده‌اند. به مدیران بطور قابل ملاحظه‌ای انگیزه های جدیدی برای ابداعات داده می‌شود تا ابداعات و ابتکارهایی برای جذابیت و جلب نظر کردن کالاهای تولید شده خود انجام دهند. از آنجائی که کارخانجات کالاهائی با کیفیت بهتر و جذابیت بیشتر بیرون می‌دهند، فروش بیشتری انجام می‌شود. این سیستم بطور غیر مستقیم به تولید کننده برای آوردن خواست مصرف کننده حالت انعطاف پذیر می‌دهد. سیستم جدید همینطور با واداشتن کارخانجات به ادامه بازگشت پول سرمایه گذاری شده تکنولوژی بهتری را تشویق می‌کند. در حالیکه این تغییرات تاکنون به سطح يك مؤسسه یا اقتصاد بازار آزاد پیش نرفته است، این نشان دهنده اقرار

۱۰ دورنبرگ، همان مأخذ، صفحه ۳۸۴ - ۳۶۸.

۱۱ نوو، همان مأخذ، صفحه ۲۳۶

۱۲ مارشال، گلدمن، انقلاب اقتصادی در روسیه شوروی، امور خارجی، ۱۹۶۷ صفحه ۳۳۱ - ۳۱۳.

به این است که تئوری اقتصادی مارکس در یک کشور صنعتی مدرن ارزش و اعتباری ندارند.

طبقه ممتاز

در کشورهای کمونیستی یک گروه از مردم هستند که در هر مقتضیاتی خوب زندگی می کنند، این طبقه گل سرسبد، رهبران حزب کمونیست، متخصصین، دانشمندان، دیپلماتها، روشنفکران، هنرمندان و ورزشکاران هستند که در یک جامعه بسیار مرفه جدا از مردم عادی زندگی می کنند. آنها در ویلاهایی در حومه شهر زندگی می کنند و از فروشگاههایی که اجناس وارداتی را میفروشد خرید می کنند. اتومبیلهای گران قیمت می رانند، فرزندان خود را به مدارس انحصاری می فرستند. به تمام نقاط دنیا مسافرت می کنند و در کلوپهای مخصوص با یکدیگر ملاقات می کنند. وقتی دزدان به آپارتمان "دیوید اویستراخ" ویولونیست معروف روسی دستبرد زدند، بیشتر از یک میلیون روبل اشیاء عتیقه و تابلوهای نقاشی گرانقیمت به سرقت بردند. عده زیادی از این میلیونرها در روسیه شوروی وجود دارند.^{۱۳}

وقتی دستمزد ماهانه یک کارگر دوزنده ماهر (۱۲۲ روبل) را با حقوق یک مدیر کارخانه (۱۵۰۰ - ۵۰۰ روبل) یا یک استاد برجسته دانشگاه (۱۵۰۰ - ۱۰۰۰۰ روبل) یا یک دانشمند شناخته شده در سطح جهانی (۹۰۰۰ روبل) مقایسه کنیم (ارقام مربوط به سال ۱۹۷۵ است) روشن می شود که شکافی بین ثروتمند و فقیر در "جامعه بی طبقه" روسیه وجود دارد بسیار عمیق تر از کشورهای سرمایه داری است. در حالیکه بسیاری از کشورهای سرمایه داری با اعمال مالیات های سنگین برای درآمدهای بالا به صورت تصاعدی سعی دارند ثروتمندان را محدود کنند. دولت روسیه بودجه خود را از پولهایی که از طریق مالیات غیرمستقیم بسته بندی شده بر تمام کالاهای مصرفی بدست می آورد تأمین می نماید و باعث می شود که گروههای کم در آمد ضرر کنند و طبقه ممتاز ثروتمند نفع ببرند.

۱۳ دورنبرگ، همان مأخذ، صفحه ۲۸۷ - ۲۷۶.

وضعیت در کشورهای باصطلاح "خالص" کمونیستی مثل چین و کره شمالی نیز همینطور است. مقامات بالا در چین در ضیافت‌های گرانقیمت با غذاهای چینی پذیرائی می‌شوند. ممکن است که لباسهایی با مدل یکسان بر طبق الگوی حزبی بپوشند، اما قیمت و کیفیت پارچه‌ها چندین برابر بالاتر است. در کره شمالی و چین مدارس مخصوصی مثل مدرسه "نوم سان" در "پیانگ یانگ" برای طبقه ممتاز وجود دارد^{۱۴} که در آن فرزندان رهبران حزب جدا از دیسپلین و سختی مدارس عادی بدون اعتناء به مردم عادی و بر اساس امتیازات طبقه خود بر دیگر مردم تحصیل می‌کنند.

این ساده نیست که شخصی جدا از سلسله مراتب امتیازات در جامعه کمونیستی یک عضو برجسته حزب کمونیست بشود. اول شخص باید به دانشگاه برود. از آنجائیکه در روسیه از بین شش نفر فارغ التحصیل دبیرستان فقط یک نفر می‌تواند به دانشگاه برود رقابت برای ورود به دانشگاه با رشوه انجام می‌شود، تا فرزندان بتوانند به دانشگاه پذیرفته شوند. در یک مورد که اخیراً در مطبوعات کمونیستی فاش شد بیش از ۷۰۰۰ روبل که ۵۸ برابر حقوق ماهانه یک کارگر ماهر است رشوه داده شد.^{۱۵} همینطور موضوع سابقه طبقاتی نیز در نظر گرفته می‌شود. حتی باهوش ترین محصل کره شمالی اگر والدینش مذهبی باشند یا یکی از بستگانش به کره جنوبی فرار کرده باشد نمی‌تواند وارد دانشگاه شود. از این راه خود طبقه نخبه و ممتاز و بچه‌هایشان تحصیلات و مقاماتی بدست می‌آورند و برای خود امتیاز و ثروت کسب می‌کنند.

حتی ازدواج نیز غالباً در بین اعضای یک طبقه معین محدود است. در یک مورد در کره شمالی جائیکه این مقررات شدیدتر عمل می‌شود، پسر یکی از اعضای حزب عاشق دختر یک کشاورز شد. دختر از طبقه پسر نبود و بدتر از این خانواده دختر سابقه مذهبی داشتند. حزب اجازه ازدواج به آنها نداد و تهدید کرد که یا پسر با دختر ازدواج کرده و از حزب خارج شود و زندگی فقیرانه یک

۱۴ یان کی، یونگ، همان مأخذ صفحه ۱۷۹ - ۱۷۴.

۱۵ دورنبرگ، همان مأخذ، صفحه ۲۷۱ - ۲۷۰.

کارگر را داشته باشد یا عشق خودش را فراموش کند.^{۱۶} بعضی از عشاق جوان به پیروی از سنت رمئو و ژولیت حتی دست به خودکشی می‌زنند. کمونیسم وعده يك اجتماع بی طبقه را می‌دهد اما در واقعیت بورژوازی بتدریج جایش را به يك طبقه ممتاز جدید که قدرت مطلق بدست آورده است می‌دهد که به تدریج خودش را از توده‌ها جدا می‌کند. همانطور که "میلووان جیلاس" در "طبقه جدید" بیان می‌کند:

طبقه جدید واقعاً يك طبقه جدید با يك موقعیت ممتاز و قدرت مخصوص است. با هر نوع تعریف علمی که بعضی از طبقات را بر طبق موقعیت مخصوص خود در تولید پائین تر از دیگران می‌داند، به این نتیجه می‌رسیم که در روسیه يك طبقه جدید مالک و استثمار کننده وجود دارد. خصوصیت علمی این طبقه جدید مالکیت اشتراکی است.^{۱۷}

مثل فرعون مصر، حکمرانان مستبد که مالک همه چیز بودند و هر چیزی را در کنترل داشتند کمونیسم يك طبقه حاکم با قدرت مطلق بوجود آورده است که از تمام لذت‌ها و زندگی تجملی بهره‌مند است در حالیکه بقیه مردم در سختی و معیشت، کار و زندگی می‌کنند. کمونیسم همان سیستم طبقاتی را که خود برای از بین بردنش وعده می‌دهد دوباره بوجود آورده است.

وعده کمونیستها برای زندگی مرفه برای همه جز يك فریب و حقه نیست. به استثناء طبقه ممتاز که بطور مرفه و راحتی زندگی می‌کنند: فقر و کار سخت برای طبقه کارگر يك واقعیت دائمی است. آنهایی که روش خشونت آمیز و پر از خونریزی انقلاب کمونیستها را به عنوان يك نوشدارو یا داروی همه دردها برای بیماریهای اقتصادی خود می‌بینند باید یکبار دیگر فکر کنند که: آیا راه بهتری برای آزادی از کار پر زحمت و با جان‌کندن وجود ندارد؟

۱۶ بیان کی یونگ همان مأخذ صفحه ۱۱۴ - ۱۱۱.
۱۷ میلووان جیلاس، طبقه جدید، ۱۹۵۱.

۵. دولت انحصاری و خواست عموم

کمونیسم به تمام مردم تحت فشار دنیا وعده آزادی می‌دهد. کمونیستها با کنترل کردن تمام امور زندگی مردم پیمان بسته‌اند که با دیکتاتوری مطلق، سلطه خارجی و استثمار يك طبقه بر طبقه دیگر بجنگند. کمونیستها خودشان را بعنوان رهبران انقلابی مردم می‌دانند که مسؤل انجام خواست مردم هستند و شعارهایی مثل "جنگ خلق" و "آزادی ملی" کلمات دهن پرکنی هستند که کسانی که خود را نماینده توده‌ها می‌دانند بطور فریب آمیزی بکار می‌برند. اما آیا واقعاً کمونیستها نماینده آرزوهای خلق هستند یا خودشان را به صورت يك محبوبیت ناخواسته بر مردم تحمیل کرده‌اند؟ در کشورهای کمونیستی امروز ما دیکتاتوری بسیار شدید و غالباً وحشیانه را می‌توانیم ببینیم. طبقه پرولتاریا و دهقانان که اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند می‌بایست بوسیله کمیته مرکزی کنترل می‌شود و کمیته مرکزی بوسیله يك گروه کوچک از مردانی که در رأس آنها "برژنف"، "مائو"، "کیم ایل سانگ" و غیره وجود دارند هدایت می‌شود این سلسله مراتب قدرت بسیار محدود است. هیچ نوع حزب مخالفی نمی‌تواند وجود داشته باشد روش تصمیم گیری در درون این سیستم بنام "مرکزیت دموکراتیک" خوانده می‌شود.

مرکزیت دموکراتیک

کمونیستها می‌گویند در درون باندها مردم می‌توانند درباره سیاستهای مختلف بحث و مجادله کنند. اما یکبار که تصمیم‌گیری انجام شد و دستور داده شد تمام کمونیستها وفادار باید با خواست و اراده جمعی متحد شوند. از آنجائی که تمام تصمیم‌ها در رأس گرفته می‌شود، مفهوم علمی مرکزیت دموکراتیک اینست که هر کسی باید از خط حزب پیروی کند. هر کسی که بر علیه تصمیم کمیته مرکزی عمل کند دشمن حزب است و در نتیجه دشمن مردم محسوب می‌شود و عادلانه است که ناپود شود. چون بودن در جهت مخالف بحث و تصمیم‌گیری حزب ناراحت‌کننده و خطرناک است، خواه نا خواه همه با تصمیم رهبران کمونیست موافق می‌شوند. بنابراین يك بحث سیاسی واقعی به اتفاق آراء گرفته می‌شود از این راه رهبران حزب اراده مردم خواهند شد.

تاریخ نشان می‌دهد آنهایی که در مخالفت با حکمرانان کمونیست خیلی پیش می‌روند ناپود شده‌اند. وقتی پارلمان آلمان شرقی قانونی گذراند که اجازه سقط جنین داده شود چند نفر از نمایندگان مخالف بودند. آنها به زودی از حزب خارج شدند و شغل خودشان را از دست دادند.^۱ "مائو تسه تونگ" راه پیمائی معروف خود "بگذار یکصد گل بشکفت" را در سال ۱۹۵۷ برای این براه انداخت تا هنرمندان و روشنفکران را تشویق کند که افکار خودشان را آزادانه بیان کنند. وقتی عده‌ای از آنها دستور مائو را جدی گرفتند آشکارا حکومت او را مورد انتقاد قرار دادند. بزودی "مائو" از تصمیم خود برگشت و آنها را ناپود کرد از این راه توانست مخالفان واقعی و مخالفان مستعد خود را از لاک خود بیرون بیاورد و از بین ببرد. در چکسلواکی "دوبچک" و اصلاح طلبان او موانعی را از راه مردم برداشتند اما تجربه آنها "مرکزیت دموکراتیک" را نقص می‌کرد و در عرض چند ماه تانکهای روسی بنام "اتحاد سوسیالیستی" وارد کارزار شدند.

۱ راس برادلی، دیلی نیوز نیویورک، اوت ۱۹۷۵ صفحه ۶۹

مطلق گرائی کمونیستها

کمونیسم بطور فریب آمیزی بعنوان دلسوزی و حمایت از محرومین پا به میدان می‌گذارد و اعلام می‌کند اراده اکثریت را در دنیا غالباً در کنترل اقلیت حاکم است اعمال کند. اما در پشت این، عقیده کمونیستها غیر قابل انعطاف و سازش ناپذیر است نوشته های مارکس، لنین و رهبران کنونی بعنوان کتابهای مقدس و مثل وحی آسمانی که تماماً حقیقت دارد مورد اعتقاد کمونیستها است. آنها اطمینان دارند که این تئوریه‌ها دنیا را بسوی صلح و فراوانی هدایت می‌کنند. دیگران که ادعا می‌کنند می‌دانند چگونه جامعه را رهبری کنند باید در اشتباه باشند. حتی اگر اکثریت مردم با کمونیستها به مخالفت برخیزند گمراه شده هستند. کمونیستها طبقه ممتازی هستند که باید توده‌ها را بر طبق حقیقت آموزش بدهند و آنها را تربیت کنند :

وقتی عدم موافقتی وجود داشته باشد "انتقاد و برخورد انتقاد کردن" روشی است که برای حل مشکل بکار می‌رود. آنچه که روی می‌دهد بسیار از يك بحث آزاد به دور است. کسی که در اشتباه باشد مورد اتهام و تحقیر قرار می‌گیرد و می‌باید خودش را مورد انتقاد قرار دهد و بر طبق خط رسمی خودش را اصلاح کند. يك روشنفکری و در خواست برای فکر باز در رژیم‌های کمونیستی وجود خارجی ندارد.

در اینجا يك مورد از تصمیم گیری را به عنوان مثال می‌آوریم :

یکبار يك جلسه علمی از ژن شناسان روسی تشکیل شد تا در مورد نظریه "لیسکنو" در مورد خصوصياتی که با ارث منتقل می‌شود بحث شود. بیشتر دانشمندان بر اساس نظریه "ژنتیک مندل" که با آزمایشات زیادی ثابت شده بود با این نظریه مخالفت کردند. آنگاه "لینسکو" بلند شد و گفت "کمیتة مرکزی کار مرا تصدیق می‌کند" روز بعد دانشمندان پست سر هم بلند شدند و اظهارات قبلی خود را انکار کردند و گفتند که در طول شب برایشان روشن شده است که حق با لینسکو بوده است. حتی سالها تحقیق و تجربه هم نتوانست بر اظهار نظر کمیته

مرکزی تأثیری بگذارد.^۲

در طول انقلاب روسیه، لنین در مورد طرز تلقی کارگران شکایت می‌کرد: آگاهی سیاسی از روی بی‌اختیاری کامل بی‌اختیاری آن کارگرانی که با بحث‌ها و محادلات کنار گذاشته می‌شوند، بسیار بیشتر از هر نوع سوسیالیسم یا سیاستی ارزش دارد.

تا اینجا وظیفه ما یعنی وظیفه دموکراسی سوسیالیستی اینست که از روی میل قلبی از طریق اتحادیه تجارتي کوشش کنیم که طبقه کارگر را زیر بال بورژوازی به مبارزه و تحول وا داریم و آنرا به زیر بال دموکراسی سوسیالیستی انقلابی بیاوریم.^۳

رهبران کمونیست به هیچ وجه علاقه‌ای به ارائه عقیده ملی هیچ طبقه یا گروهی را ندارند. با ایمان منطبق بر ایده ثلوثی خود مردم را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند. تا از آنها پیروی کنند و آگاهی سیاسی خودشان را توسعه دهند. هدف آنها همیشه تأسیس کمونیسم و از بین بردن دشمنان بوده است.

آزادی در نظر کمونیستها چیست؟ خواست و اراده مردم چیست؟ آزادی به معنی حق اشخاص برای فکر کردن و انجام آنچه که می‌خواهند نیست. خواست و اراده مردم به معنی تداول بودن و انجام عقیده عامه نیست. آنهایی که می‌پذیرند این چیزی است که کمونیستها از آزادی معنی می‌کنند سخت در اشتباهند و فریب خورده‌اند. آزادی یعنی آزادی از تحت سیستم سرمایه داری. آزادی‌ای که با پیروزی کمونیسم بدست می‌آید. مردم با فکر بورژوازیانه در مورد این نوع آزادی در جهالت نگهداشته شده‌اند. بنابراین آنها آزاد نیستند بلکه تحت استثمار هستند. آزادی در نظر کمونیستها آزادی برای کمونیستها آزادی برای کمونیست شدن و انجام برنامه‌های کمونیستی است.^۴ بهمین نحو خواست مردم یعنی خواست حزب کمونیست چون هر نوع عقیده دیگری يك حرکت گول زننده

۲ فرد شوارز، می‌توانید به کمونیست‌ها اعتماد کنید. (کمونیست بودن)، ۱۹۶۱، صفحه ۱۱

۳ لنین، چکار باید کرد؟ بین‌المللی، ۱۹۶۹، صفحه ۳۷-۴۱.

۴ آزادی یک شخص دقیقاً در رابطه با خواست خود شخص اعتقاد او و اعمال او برای انجام کارهای اجتماعی.. و مسیر و فعالیت شخص نه دیکته شده بوسیله جامعه وجود دارد. (کریف، آزادی و قانون - مسکو ۱۹۷۴)

و از طرف طبقات ارتجاعاتی است.

این مشکل است ولی ضرورت دارد درک کنیم که ایده‌تولوژی کمونیسم هیچ جایی برای کنار آمدن با دیگر سیستمهای فکری ندارد.^۵

توقیف و حبس روشنفکران و هنرمندان

در تأکید بر این طرز تلقی کمونیستها دائماً آزادی بشری و خلاقیت را مخصوصاً در بین روشنفکران و هنرمندان پایمال کرده‌اند. مثلاً در کره شمالی نویسنده‌ای به دستور حزب کمونیست سالها وقت خود را در ترجمه کتاب "مادام بوواری" و "آنا کارنینا" گذراند فقط برای اینکه طرحی انجام شود. حزب می‌خواست نسخه‌های کتاب در بین مردم پخش شود و مردم تحت تأثیر عناصر ضد انقلاب در کتاب قرار بگیرند. نویسنده رسماً توبیخ شد و به زندان افتاد. رئیس به او گفته بود که توصیف زیبایی در کتاب را حذف کند و توصیفات انقلابی بجایش قرار دهد اما وجدان او به وی این اجازه را نداده بود.^۶

در چین هزاران نفر از روشنفکران به اردوگاههای کار اجباری یا اردوگاههای شستشوی مغزی فرستاده شدند "ماسوتسوآنگ" که زمانی یکی از برجسته ترین ویولنیستهای چینی بود پس از تحمل ۱۰۳ روز شستشوی مغزی در سال ۱۹۶۶ به هنگ کنگ گریخت.

"این انقلاب فرهنگی نیست این انقلاب سیاسی است."

آنها تمام کتابها را می‌سوزانند و تمام اشخاص برجسته در رشته‌های مختلف فرهنگی تحت رنج و آزار و شکنجه قرار می‌گیرند.

من خیلی خوش شانس هستم. بسیاری از نویسندگان برجسته که نتوانستند فرار کنند دست به خودکشی زدند. "بعقیده من فرهنگ نماینده ترکیب عقل و کار و کوشش شدید بشریت در یک کشور بخصوص است." من نمی‌توانم بوسیله یک شخص با قدرت تصور و خیال او ساخته شوم هر چند او یک شخص فوق العاده باشد. برای مردم در هیچ دوره‌ای از امکان ندارد که از هیچ چیزی بوجود بیاورند

۵ رینهولد نیبور کاربرد اخلاقی و فزاینده به سازمان ملل متحد. ژوئیه ۱۹۵۲.

۶ یان کی یونگ همان ماخذ صفحه ۱۵۴-۱۵۱.

اگر چه "مائوتسه تونگ" اینرا بعنوان چیزی منحصر به فرد در عصر دیکتاتوری پرولتاریا بداند.^۷

میلیونها نفر به مناطق روستائی فرستاده شدند تا کار کشاورزی انجام دهند. "مائو" گفت: اشخاص محروم روشنفکرین اشخاص هستند. اشخاص طبقه ممتاز از جاهلترین اشخاص هستند. اما در بکار بردن این گفته در مورد لیاقت چین برای توسعه و رسیدن به يك تکنولوژی جدید بسیار مبالغه کرده است.

در روسیه شوروی توقیف وحبث روشنفکران از زمان تزار روس به بعد بسیار شدیدتر شده است. پس از يك نرمش مختصر در دهه ۱۹۶۰ رژیم کنونی شدیداً روشنفکران را سرکوب می کند و بسیاری را به بهانه دیوانگی در بیمارستان های روانی تحت معالجه قرار می دهد. این توقیف و حبس شاید به علت اینکه روشنفکران روسی دسترسی بهتری به عقیده عمومی بین المللی دارند در سطح گسترده ای بیشتر در غرب منتشر شده است. مثلاً ۹۵ دانشمند برجسته روسی نامه ای نوشتند که در آن اعمال زور و فشار به همکارشان "یتسین والپین" را که در سال ۱۹۶۸ در يك بیمارستان روانی تحت معالجه قرار گرفته بود محکوم کردند. "آلساندر سولژنیتسین" در يك نامه به چهارمین کنگره نویسندگان روسی چنین نوشت:

به نویسندگان ما حقوقی داده نمی شود حق ندارند قضاوت و نظر خودشان را درباره زندگی اخلاقی انسان و جامعه بیان کنند یا روش خودشان را در مورد مشکلات اجتماعی و تجربیات تاریخی که عمیقاً در کشور ما احساس می شود توصیف نمایند. آثاری که می تواند بلوغ فکری مردم را بیان کند و اثری بر روح بشری داشته باشد باعث بیداری وجدان جامعه شود با سانسور بر اساس ملاحظاتی که خیلی جزئی خودپسندانه و بر اساس دید ارتجاعی و تنگ نظری است تحریف یا توقیف می شود. عده زیادی از شرکت کنندگان در این کنگره می دانند که چطور خودشان تسلیم سانسور شده اند.

۷ یان و دجاگر همان ماخذ صفحه ۱۵۳.

بهترین آثار ادبی به صورت تحریف شده و ناقص منتشر می‌شود.^۸ چه نوع تحصیلاتی مردم کشورهای کمونیست کسب می‌کنند وقتی فقط کتابهایی را می‌خوانند که با دقت انتخاب شده‌اند تا در خط حزب کمونیست باشند؟ "خروشچف" یکبار گفت: مطبوعات، رادیو، نوشته‌ها، نقاشی، موسیقی، سینما و تئاتر اسلحه ایده‌ئولوژیکی و برنده برای حزب ما هستند. حزب به هیچ کس اجازه نخواهد داد این اسلحه را کند کند یا اثر آن را تضعیف نماید.^۹

تلقین

هدف رهبران کمونیست این است که مردم را با يك عقیده بدون چون و چرا بر اساس حقیقت کمونیسم آموزش دوباره بدهد. برای رسیدن به این هدف مخصوصاً در چین تلقین و بر خوردهای مجادله‌ای پشت سر هم روی می‌دهد جایی که عقاید غلط آشکار می‌شوند و تا موقعی که قربانی اشتباه خودش را تصدیق نکنند بیرحمانه متهم می‌شود. آنهایی که مقاومت می‌کنند کتک می‌خورند و یا کشته می‌شوند اما بیشتر مردم از روی ترس خط کمونیستی را قبول می‌کنند. در اینجا يك مورد از چنین برخورد و مجادله‌ای در حکومت چین بیان می‌شود در حالی که دست‌هایشان از پشت بسته شده بود :

"افسری که در میان جمع بود با صدای ترسناکی فریاد می‌زد هنوز بعضی از مردم حتی در بین طبقه خود ما وجود دارند که این عقیده را نگه داشته‌اند که مالکین بیشتر مواقع نسبت به مستاجرین دوستانه رفتار کرده‌اند این مردم اشتباه می‌کنند، بنابراین ما باید آنها را اصلاح کنیم. ما باید شدیداً در افکار این مردم این را بگنجانیم که مالکان بد هستند، درست همان طور که همه زاغها سیاه هستند، آیا به حرف کمیسر گوش داده‌اید؟ شما مالکان، دشمنان ما هستید. هر يك از شما هر يك از ما را مورد استثمار قرار داده است. درست است؟ جواب بدهید آیا می‌شنوید؟ او مشت گره کرده خود را بلند کرد و چشمان غضبناک او يك يك

۸ الکساندر سولژ نیتسین نامه به چهارمین کنگره نویسندگان روسی ۱۶ مه ۱۹۶۸.
۹ خروشچف و هنر ها سیایت های فرهنگ شوروی ۱۹۶۴ - ۱۹۶۲ صفحه ۲۰-۲۱.

قربانیان وحشت زده را برانداز کرد.

مردان و زنان زانو زده که سرشان به پایین خم شده بود در حال سکوت باقی ماندند.

جواب بدهید، آیا می شنوید؟ آیا قبول دارید؟ آیا به گناه خود اعتراف می کنید؟ او این سوال را با صدای رعد آسای خود تکرار کرد.

يك صدای ضعیف با ترس گفت: بله قبول داریم يك لحظه بعد يك شخص دیگر که در میان جمع نشسته بود سکوت مرگبار را شکست، اما من التماس می کنم که ما را ببخشید، ما نمی فهمیدیم که صاحب زمین بودن یا اجاره دادن زمین جنایت است او با صدای لرزان ادامه داد. هیچ کس به ما چنین چیزهایی را نگفت اما چیزی که انجام شده دیگر برگشت ندارد.

"تخم لاک پشت" رئیس مشتش را پایین آورد و بر روی میز کوبید و گفت: تو می خواهی مرا با کلمات موزیانه فریب دهی قبل از اینکه به جنایت خودت اقرار کنی باید پشتت از شلاق له شود.^{۱۰}

روشنفکران غالباً برای مدت شش ماه فشردی رشته کمونیستی به دانشکده های انقلابی فرستاده می شوند. از دانشجویان خواسته می شود که روح خودشان را در مقابل گروه پاک کنند. و تا موقعی که از گناه و تقصیر غرق شود باید از خود انتقاد نماید. آنگاه شخص در حالیکه گذشته خود و همینطور والدینش را تکذیب می کند می تواند "آزادی کمونیسم" را در بگیرد. شخص می باید با تلقین شدید به خود در متابعت از خط حزب با موفقیت بیرون بیاید. يك مقام سابق کمونیست در مورد این نوع مدارس در روسیه و چین اظهار داشت:

برای گرفتن رفیق و همکار حزبی و بهره گیری از علاقه آنها به آموختن و به وجود آوردن این عقیده در وجود آنها که به آنها حقیقت درباره تاریخ و فلسفه و سیاست داده می شود...

یکی از وحشتناک ترین جنایتها بر علیه فرهنگ است هدف حزب اینست که جریانات افکار انتقادی را قطع کند.

۱۰ س-ت، تانک، خاطرات روزانه محرمانه از چین سرخ، ایندیاناپولیس ۱۹۶۱، صفحه ۲۲-۲۱

همکاران حزبی از طبقه کارگر که به مدارس فرستاده می‌شوند غالباً از نظر جسمانی رنج می‌برند و از نظر عصبی صدمه می‌بینند. در حالیکه این بعنوان قسمتی از جریان عمل قبول مکانیسم روحی برای اطاعت کورکورانه و توقیف شخصیت پذیرفته شده است.

کسانیکه در دانشکده‌های انقلابی بیرون داده می‌شوند شباهت به زندانیانی دارند که پس از چندین سال زندگی با کار سخت در برنامه اصلاح از طریق کار اجباری ساخته شده‌اند.^{۱۱}

رنج و آزار مذهبی

برای اینکه بر قلب و فکر مردم شدیداً فرمان رانده شود کمونیسم نباید هیچ نوع ایده‌ئولوژی رقیبی مخصوصاً عقیده دینی را روا بداند. آنها می‌دانند که ایمان به خدا و شناختن يك قدرت و اختیار اخلاقی بالاتر از حزب کمونیست است. کمونیستها بطور افراطی ضد خدا و ضد دین هستند و در پی این هستند که تمام ادیان را بعنوان آثار سیستم طبقاتی قدیم از بین ببرند. یکی از اولین هدفهای کمونیستها پس از سرنگونی رژیم، بعد از مالکان از بین بردن کشیشان راهبان و مردم مذهبی دیگر می‌باشد. انجام اعمال مذهبی حتی در خانه‌ها هم ممنوع است. کتابهای مقدس از بین می‌رود و تمام (پاک شده) اسم مذهبی ممنوع می‌شود. اگر چه ممکن است چند کلیسا یا معبد را بعنوان تظاهر باز بگذارند کمونیستها در صددند که تمام خاطره خدا یا دین را در يك نسل محو و نابود کنند.

در روسیه شوروی مبارزات بر علیه مسیحیت با اعدام رهبران طراز اول مذهبی در سال ۱۹۲۰ با بستن تمام کلیساها و مداس دینی ادامه یافت. کشیش‌ها بعنوان اشخاص بیکار مجبور شدند خانه خود و شهر خود را ترک کنند و بسیاری از آنها در دوره ترور و وحشت در بین سالهای ۱۹۳۸-۱۹۳۷ کشته شدند.^{۱۲} اما شصت سال حکومت کمونیستی در روسیه نتوانسته است ایمان مذهبی را در بین

۱۱ گابریل آلموند، پژوهش‌خواهی‌های کمونیسم، ۱۹۵۴، صفحه ۱۱۶.

۱۲ آندیکز همان‌ماخذ صفحه ۱۰۲-۹۶.

مردم شوروی از بین ببرد. در سال ۱۹۶۴ بالغ بر ۶۴ میلیون پیرو مذهبی وجود داشته است و امروز در روسیه شوروی يك نهضت بیداری دوباره در ایمان به خدا و دین احساس می‌شود.^{۱۳}

در ویتنام در در زمانیکه کمونیستها شروع به رنج و آزار مذهبی کردند يك میلیون نفر کاتولیک از شمال فرار کردند. در تبت بیشتر معابد بزرگ با آثاری از تمدن که هزاران سال قدمت داشت در اقدام به محو کردن آثار لامائیسیم ویران شد. در کره شمالی مردمی که سابقه مذهبی دارند از ساکنین درجه دوم کشور بحساب می‌آیند زندگی آنها مایوسانه با کار سخت و طاقت فرسا می‌گذرد.^{۱۴} در چین، گارد سرخ با دقت معابد، کلیساها و آثار هنری را بعنوان اماکن غیر منطقی بلکه بنام مانع پیشرفت با شعار زیر از بین بردند :

مخالفت با افکار کهنه و فرهنگ کهنه، رسوم جدید، عادات کهنه، فکر جدید، فرهنگ جدید، رسوم جدید، عادات جدید بوجود بیاوریم مرگ بر امپریالیسم و تجدید نظر طلبها (روشینیسیم).^{۱۵}

دستورات اخلاقی کنفوسیوس قرن‌ها نقش مرکزی را در زندگی مردم چین ایفا می‌کرد و کمونیستها سخت کار کردند تا آنرا از بین ببرند.

پایه زندگی بر اساس دستورات اخلاقی کنفوسیوس واحد خانواده است و کمونیستها بیرحمانه به آن حمله کرده‌اند. در مدارس به بچه‌های کوچک آموخته می‌شود که به حکومت بیشتر از والدین خود احترام گذاشته و عشق بورزند و در مورد اخلاق خلاف والدین خود به معلمین خود گزارش می‌دهند. وقتی والدین دیگر نتوانستند به فرزندان خود اعتماد کنند سؤزن جای عشق را میگیرد. وقتی خانه خود شخص نتواند جائی و پناهی برای او باشد فرد مثل يك فرد مثل يك جزیره تنها می‌شود.

کمونیستها امیدوارند که وقتی يك نسل از مردم سپری شود و نسل تازه‌ای

۱۳ پل. ب. آندرسن "پیشرفت های اخیر در بلوک شوروی" کمیته اروپائی کمیته امور خارجی ۱۹۶۴ صفحه ۱۰۱-۱۰۰

۱۴ پان و دجار همان مأخذ ص ۱۶۱-۱۵۹

۱۵ همان مأخذ ص ۲۳

در چهار چوب رژیم کمونیستی آموزش ببیند يك نسل خالص کمونیستی بیا می خیزد. این رؤیای شیرین به شدیدترین وجه خود در کره شمالی انجام شده است، جایی که کارگران مادر اجازه ندارند بیش از چند ماه با کودک خود باشند و پس از آن او را به پرورشگاه تحویل می‌دهند. در کره شمالی از آنجائی که دستمزد چنان پائین است که هم پدر و هم مادر باید کار کنند تا بتوانند زنده بمانند مادر هیچ راهی جز تسلیم کردن بچه های خود ندارند.

در چند ماهگی به بچه‌ها یاد داده می‌شود که چطور راه بروند، بدوند و بوسیله کمونیستها تربیت شده حرف زدن یاد بگیرند، اولین کلماتی که به آنها آموخته می‌شود: "کیم ایل سانگ پدر من است."^{۱۶}

دید کمونیست از انسان

کمونیسم تلاش می‌کند که يك انسان تازه اجتماعی بسازد که عقیده داشته باشد بالاترین فضیلت خدمت به جامعه است چنین انسانی هیچ فکر یا احساس فردی ندارد. تمام کارهایی که انجام می‌دهد، بسوی هدف اجتماعی هدایت شده است. حزب کمونیست خود را بعنوان معلم، این اخلاق اجتماعی و راهنمایی برای آموزش دوباره انسان می‌داند. رهبران کمونیست در استفاده از خشونت و حبس هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهند. مثل والدین که وقتی بچه شیطنت می‌کند احساس گناه و حق تنبیه کردن را بخود می‌دهند، مردم باید بدینوسیله از رهبران کمونیسم راه درست زندگی کردن را بیاموزند. کمونیستها ایمان دارند که در زمانی که فرا خواهد رسید آنها اجتماع متحدی از مردم خواهند داشت که از کار کردن خوشحال خواهند شد و هیچ آرزوی دیگری جدا از خدمت به جامعه نخواهند داشت. آنها معتقدند که این شروع کمونیسم واقعی يك جامعه اتوپیا (بهشت کمونیسم) خواهند بود که همه مردم با خوشحالی و آزادانه برای خوبی جامعه شرکت خواهند کرد.

چطور این تحول و تبدیل امکان دارد؟ کمونیسم عقیده دارد که انسان مادی

۱۶ یان کی بونک، همان مأخذ، ص ۱۸۴

و يك حيوان تكامل یافته بدون فكر مستقل است. تمام این شعور و احساسات محصول شرایط مادی او هستند. مارکس عقیده داشت که انسان تکامل میمون در نتیجه توانائی‌اش در کار ابتکاری بوجود آمده است. انسان تمدن را بعلت وسائل تولید، ابزار آهن تکامل داد و پیشرفته تر شد. بنابراین با تغییر و اصلاح علمی محیط مادی انسان و روابط اجتماعی به يك شعور تازه دست خواهد یافت^{۱۷} این فهم از انسان هسته اصلی مارکسیسم است و هر برنامه کمونیسمی را برای اصلاح زندگی و افکار مردم توجیه می کند. آنها بی رحمانه می توانند عواطف انسانی ارزشها، ایده‌های انسانی را که به طبقات ارتجاعی خدمت می کند سرکوب کنند و ارزشها، احساسها و ایده‌آلهای درست برای ساختن کمونیسم را در وجود مردم می کارند. کمونیستها می گویند مثل سگهای پاولف انسان بوسیله محیط زندگی خود در اعتقادات معینی نگهداشته می شود و می تواند در يك نظام دیگری که شرایطش بر اساس کمونیسم ساخته می شود تغییر عقیده دهد.

اما، بر عکس عقیده کمونیستها، انسان صرفاً يك توده مادی تابع محیط نیست. انسان روح دارد که به او خواست ها و آرزوهای شخصی و اجتماعی می دهد، و خوشحالی او از برآوردن هر دو جنبه عمومی و خصوصی این خواستههای ذاتی او به بدست می آید. (میل انسان برای عشق، آزادی، عدالت و خوبی نتیجه شرائط محیط و تولیدات هیچ طبقه اجتماعی ای نیست.) این امیال خواستههای بی اختیار و باطنی روح انسان هستند. هر شخصی شخصیت منحصر به فرد خود را دارد و در پی آن است که این خصوصیت منحصر به فرد خود را در رابطه با اجتماعش تجلی دهد. ماتریالیسم مارکس نمی تواند دوام یابد، زیرا انسان نمی تواند با زور کنترل شود و در يك مسیر کاملاً محدود و دیکته شده تحت فشار زندگی کند. با استفاده از تلقین و وحشت و ترور، کمونیستها می خواهند همه را در يك قالب شکل بدهند و جامعه ای از ماشین های مادی که در اطاعت از دستورات رهبران کمونیست سریع هستند تشکیل دهند.

اما تاریخ نشان داده است که چنین اختناقی فقط مدت کوتاهی ادامه می

۱۷ پلخاف در دفاع از ماتریالیسم، تکامل دید مانیستی از تاریخ ۱۹۴۷، ص ۱۹-۱۹۲

یابد، تا انقلاب خونین آنها را سرنگون نماید. امروز نارضایتی و مخالفت در تحت هر حکومت کمونیستی ای لبریز شده است. در بلغارستان و چکسلواکی و (اخیراً در لهستان)، مردم بر علیه اختناق و حکومت استبدادی و ظلم طغیان کرده‌اند. شورش در چین متناوباً شور و هیجانی بوجود می‌آورد. پرده آهنین و دیوارهای برلین به عنوان یادبودهائی شوم و ترسناک از سیستم اجتماعی ای که تقلا می‌کند کاملاً واقعیت را تحریف شده به مردم پشت آن تبلیغ کند بر پا شده‌اند.

انسان همیشه در پی آزادی و سیستم اجتماعی عادلانه بوده است. این يك فاجعه و تأسف بزرگ در قرن حاضر است که میلیونها نفر از مردم با استقبال از کمونیسیم بخاطر وعده‌های طلائی‌اش از آزادی و عدالت به سیاهچالی بسیار عمیق تر از آنچه که از آن فرار کرده‌اند به اسارت می‌افتد و هیچ راهی برای بازگشت ندارند. کمونیسیم مردم دوستدار آزادی را فریب می‌دهد تا سیستمی را با آزادی بسیار کمتری بپذیرند. مثل امپراطوری ضد انقلابی ناپلئون که امیدهای انقلابیون فرانسوی را فرو نشانند. سیستم کمونیستی يك ضد انقلابی است که انسانها را گول می‌زند تا امیدش برای تغییر و تحول دلخواه را نابود سازد.

قسمت دوم

کمونیسیم
مانع بهبودی زندگی بشر

۱. غلبه گوئی کمونیستها

بدنبال کلمه "مارکسیسم لنینیسم" کلمات امیدوار کننده و جالبی مثل "سوسیالیسم" "آزادی" و "مردم" وجود دارند، اما هر کدام از این عبارات برای این بکار برده می‌شوند تا تعاریفی فریبنده از مارکسیسم را ارائه دهند. از طریق تکرار این کلمات کمونیستها از عکس‌العمل احساسی مثبت جانبداری می‌کنند، اما آنچه که منظور کمونیستها از استفاده از این کلمات است کاملا با آنچه که معمولا مردم درک می‌کنند تفاوت دارد.

مثلا "سوسیالیسم" معمولا بعنوان همکاری و شرکت در کارهای خوب برای همگان و رسیدن به معیارهای بهتری از زندگی و راه‌هایی برای بوجود آوردن برابری با توزیع عادلانه ثروت تعریف می‌شود. کمونیستها خودشان را سوسیالیست می‌دانند اما در فرهنگ کمونیستها، سوسیالیسم یعنی دیکتاتوری پرولتاریا. این نوع رژیم قبلا شناسانده شده است و شخص می‌تواند آنرا با درک خود از سوسیالیسم مقایسه کند.

ایده‌آل مارکسیستی از همکاری و آزادی بنام کمونیسم می‌بایست با جدال با نیروهای جلوگیری کننده دولت سوسیالیستی کمونیسم پیشرفته یا مدرن تکامل

یابد. اگر چه این يك ایده آل زیبا است، هرگز نمی تواند با خشونت و روشهای جابرانه که اکنون بکار گرفته می شود بدست آید. با اطمینان می توان گفت که در بین کمونیستها در روسیه و اروپای شرقی که مردمش بیش از شصت سال دیکتاتوری را تحمل کرده اند در مقایسه با همه انقلابیون کمونیستی و هواخواهان آنها در کشورهای غیر کمونیستی عده بسیار کمتری هستند که با صداقت به واقعیت در آمدن ایده آل کمونیستی را باور کنند.

از آغاز تاکنون حتی از زمان کلیسای مسیحی اولیه جائیکه پیروان عیسی آنچه را که داشتند و نان خود را با هم تقسیم می کردند، بیش از ۲۰۰ نوع مختلف از سوسیالیسم وجود داشته است تعداد زیادی از جنبشها مثل اتحادیه های تجارتي و انجمنهای داوطلبانه "آون"، "فوریه"، و "سنت سیمون" برای تغییر و تحولات پیشرفت طلبانه هدایت می شدند که معیار زندگی را بالا ببرند، اما مارکس به همه آنها اهانت کرد. او از هیچ چیزی بدون انقلاب و جنگ طبقاتی طرفداری نکرد. کمونیسم هیچکاری با سوسیالیسم ندارد و برای همین بیشتر احزاب سوسیالیستی مثل حزب سوسیالیست پرتغال اعلام کرده اند که کمونیسم دشمن آنهاست.

بهین روش کلماتی مثل "آزادی" و "مردم" باید با جدال با تئوری مارکسیست لنینیست تفسیر شوند. "آزادی" یعنی تأسیس حکومت کمونیستی که مردمش به آزادی کمتری آزاد شده اند. مردم یعنی آنهایی که به حزب کمونیست تعلق دارند که معمولاً در صد بسیار کمی از جمعیت کشور کمونیستی را تشکیل می دهند. در پرتغال در انتخابات اخیر فقط ۱۲ درصد از مردم به حزب کمونیست رأی دادند. در چین کمتر از ۵ درصد از جمعیت بزرگسالان در سال ۱۹۶۰ عضو حزب کمونیست بوده اند، و در روسیه شوروی ۱۲ میلیون نفر از مردم یا فقط ۵/۵ درصد از جمعیت جزو حزب کمونیست هستند^۱

کمونیسم هیچ ارتباطی با بر آوردن آرزوی بشری برای همکاری و صلح ندارد. کمونیسم از خشونت حمایت می کند. کمونیسم بر اساس رنجش، نفرت و شکایت رشد کرده و بزرگ می شود. کمونیسم نفرت طبقاتی را تشویق می کند و به رنجش

^۱ اسکالاپینوولی، همان مأخذ ص ۱۷۴

آنهایی که حکومتشان خواسته‌های آنها را بر آورده نکرده است دامن می‌زند، و يك گروه را بر علیه گروه دیگر تحريك می‌کند. رژیم‌های کمونیستی در مورد عقیده دیگران چشم پوشی نمی‌کنند و غالباً حتی جزئی‌ترین انحراف از خط رسمی و قرار دادی را تنبیه می‌کنند. کمونیسم بطور فریب آمیزی خودش را با هدف‌های بشری می‌شناساند و فقط پس از اینکه خودش را بعنوان آقای پر قدرت جا زد ماهیت خودش را آشکار می‌کند.

بهر حال، بر طبق اعلامیه سازمان ملل متحد راه صلح چنین است: "اعمال گذشت و زندگی در صلح با یکدیگر به عنوان همسایه‌های خوب و رسیدن به همکاری بین المللی در حل مشکلات جهانی در امور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، شخصیت انسانی و تشویق و ترغیب احترام به حقوق بشر و برای آزادی‌های اساسی برای همه بدون تبعیض از نظر نژادی، جنسیت، زبان یا دین..."

۲. عدالت اجتماعی

کمونیستها وعده عدالت اجتماعی را می دهند در حالیکه در کشورهای کمونیستی هیچگونه عدالت اجتماعی ای وجود ندارد بلکه بجای آن يك اجتماع کنترل شده وجود دارد که در آن فرد يك دندان از ماشین حکومت می شود. از طرف دیگر در کشورهای غیر کمونیستی هم به خاطر طمع و قدرت طلبی فردی که اجازه استثمار مردم را می دهد، نابرابری و بی عدالتی وجود دارد و وقتی فساد يك موضوع عادی شود، آنهایی که در مقامات بالا هستند بدون ترس از تنبیه هر چه که دلشان بخواهد انجام می دهند. در هر دو نوع جامعه، يك شکاف عمیق بین فقیر و ثروتمند می تواند وجود داشته باشد.

ولیکن در کشورهای غیر کمونیستی، امکان تغییر سیاست و روشها وجود دارد. گروههای مخالف می توانند برای به وجود آوردن اصلاحات دست به اقدام بزنند و اتحادیه های کارگری همه را به اعتصاب دعوت کنند. اما در جایی که قدرت دولت مطلق است امکان تغییر و اصلاحی وجود ندارد. هر چه کمونیست کلی تر کنترل کند سیاستهایش نیز خشکتر و بدون انعطاف تر می شود. در کشورهای آزاد، آزادی اندیشه، بیان، مطبوعات، جلسات وجود دارد و مردم از طریق ابتکارات و

ابداعات خود برای یافتن بهترین راه حل می‌توانند بحث و گفتگو کنند. در دنیای کنترل شده و پنهان ساخته شده کمونیسم، فقط عده معدودی از مردم انتخاب شده می‌توانند در سیاست حرفی بزنند، و مرکزیت دموکراتیک (قبلا شرح داده شد) صدای مردم عادی را می‌برد.

تغییر و تحول در سیاست‌ها که می‌توانند نابرابری‌های اقتصادی در جامعه سرمایه داری را اصلاح کند بخوبی شناخته شده است. اولین این تغییرات توزیع عادلانه منافع و دستمزدها بین تمام کارگران و مدیران، فروشنده‌ها و کارکنان دفتری، مهندسين و طراحان بر طبق شرکت آنها در جریان تولید و توزیع می‌باشد. همینطور معیارهایی برای حفظ امنیت اجتماعی، رفاه اجتماعی طرح‌ها و پروژه‌ها و بیمه‌های اجتماعی می‌باید بوسیله دولت برنامه ریزی و بودجه بندی شود تا بیکاری و فقر را از بین ببرد. سرانجام، سرمایه و دارائی باید در سطح گسترده تری توزیع شود. تمام این سیاستهای اصلاحی برای این هستند که بشر به تمام آزادیها دست یابد تا بتواند معیارهای اخلاقی و معنوی را برای بالاتر بردن خود دنبال کند.

همینطور مشکلات غیر اقتصادی دنیای مدرن، مجادلات نژادی و مذهبی، فساد و زوال اخلاقی، بوسیله تغییر دادن طرز فکرها ارزشهای فردی می‌توانند حل شوند. هیچ نوع سیستم اقتصادی و سیاسی‌ای به تنهایی نمی‌توانند عدالت اجتماعی بوجود بیاورد مگر اینکه مردم آموزش ببینند و بیاموزند که باید اخلاق و معنویات را حفظ کنند، مسئول باشند و نسبت به عقائد دیگران احترام بگذارند. برای رسیدن به این، دنیا به يك اصلاح روحی و معنوی احتیاج دارد.

کمونیسم و جبهه های متحد

بسیاری از اصلاح طلبان که در پی تغییر جامعه هستند بوسیله خرابکاری یا بقول خودشان "افشاگری" بوسیله کمونیستها، رسوا و تسلیم شده و کارشان خنثی شده است. از نظر سنتی، کمونیستها در جستجوی این بوده‌اند که با یکدیگر جنبشهای

اجتماعی منحصر برای استفاده از آنها بخاطر هدفشان متحد شوند. این معنی جبهه متحد کمونیستی است: "یک کمونیست باید آماده باشد به هر نوع فداکاری ای اقدام کند و اگر لازم باشد به هر نوع روشی متوسل شود و متدهای نامشروع را بکار ببندد، حقیقت را بپوشاند، تا به اتحادیه های کارگری نفوذ کند، آنجا بماند، و در بطن آن آنرا به کارهای انقلابی بکشاند."^۱.

طبعاً همانطور که در پرتغال اتفاق افتاد، کمونیستها از اصلاح طلبان و سوسیالیستها استفاده می کنند تا کنترل حکومت را بدست بگیرند و آنگاه آنها را تصفیه کنند. چون کمونیستها به خوبی سازمان یافته اند و از به کار بردن خشونت ابائی ندارند، آماده اند که هر وقت فرصت به دست می آید کنترل را بدست بگیرند.

امروزه در کشورهای غربی، کمونیستها یک نوع استراتژی جبهه متحد سست و لرزان را بکار می برند تا سیاست غرب و عقائد عمومی را تحت نفوذ خود در بیاورند. در حالیکه سازمانهای کمونیستی ضعیف و منشعب است، متعهدین و عوامل مارکسیستی در هسته بسیاری از جنبشهای سیاسی و اجتماعی کشورهای آزاد فعالیت می کنند. عده زیادی از لیبرالها در این کشورها نا خود آگاه از سیاستهای کمونیستی حمایت می کنند فقط به این علت که بین اظهار نظرهای بی ریا و صادقانه یک اصلاح طلب و تعصب مارکسیستی قدرت تشخیص ندارند. این فقط می تواند راه را برای گسترش عقائد کمونیستی در بین مردم هموارتر کند و سرانجام جبهه خود لیبرالها را در بکوبد و هیچ امیدی برای اصلاح باقی نماند.

از طرف دیگر، ضد کمونیستهای هستند که تمام اصلاح طلبان و سوسیالیستها را به عنوان عناصر خطرناک به حساب می آورند. عده ای با این تعصب بخاطر تجربیات تلخی از سازمانهای جبهه متحد آموخته اند که تمام اصلاحات سوسیالیستی پله هایی برای رسیدن به کمونیسم است. عده ای ترس دارند که نارضایتی و مخالفت با گروه ها می تواند به عنوان وسیله ای به تصفیه کمونیستی کمک کند و عده دیگری سعی می کنند اشخاصی را بعنوان افراد برتر همراه با حق

۱ لنین منتخب آثار جلد ۱۷ - ص ۱۴۵-۱۴۲

مالکیت خصوصی و تجارت آزاد حفظ کنند و عقیده دارند که دولت باید فقط به خاطر حمایت از این حقوق کار کند. اما چون این دیدها سعی دارند نابرابری، فرد گرایی خود خواهانه، و ملی گرایی دفاعی را جاودانه کنند، دیدهای نامتعادل و غیر قابل قبولی هستند. باید بین نیازهای فرد و ضرورت‌های عمومی تعادل وجود داشته باشد. انسان باید رابطه و مسئولیت خود را نسبت به مردم فقیر و محروم در سرتاسر دنیا درک کند. اگر چنین فهمی وجود نداشته باشد، بیچارگی و عجز مردم فقیر، خواه نا خواه آنها را به پذیرفتن کمونیسم مجبور می‌کند.

کمونیسم مشکلات اجتماعی را تشدید می‌کند

مشکلات زیادی در کشورهای غیر کمونیستی وجود دارد. نا برابری اقتصادی، تعصب نژادی، فساد اخلاقی، پاشیدگی خانوادگی جنایت و فساد مالی از جمله این مسائل هستند. با وجودیکه کمونیستها هدفشان این است که با این مسائل سروکار داشته باشند، همیشه سعی داشته‌اند این مشکلات را تشدید و بدتر کنند و به آنها عمومیت داده‌اند و از آنها برای تضعیف جوامع آزاد استفاده کنند. حداقل آنها اجازه می‌دهند که این مسائل چرکین شوند، و امیدوارند که وضع وخیم تر شده و مشکلات همه گیرتر شوند. اما اگر امکان داشته باشد هدفشان اینست که فعالانه به هر نوع تضاد و اختلافی در دنیای غیر کمونیست دامن بزنند.

از آنجائی که کمونیسم، دموکراسی را دشمن خود می‌داند، از هر نوع وضعی در جوامع آزاد بعنوان هیزمی جهت داغ تر کردن نارضایتی و مجادله استفاده می‌کند. آنها امیدوارند که مجادلات و بی عدالتی در جوامع آزاد شدیدتر رشد کرده و غیر قابل حل تر شود تا جامعه با خشونت و هرج و مرج از هم شکافته شود. آنگاه میوه برای انقلاب کمونیستی خواهد رسید و فرصت برای اقدام مستقیم کمونیستها بدست خواهد آمد.

مثلاً در ایالات متحده «پلنگان سیاه» یک حزب مارکسیست لنینیست از سیاهپوستان، سعی کرده است که به اختلاف بین سیاهان و سفیدها دامن بزند. با

وجود کوششهای هم اصلاح طلبان سیاه پوست و هم اصلاح طلبان سفید پوست برای کاهش تشنجات نژادی و بوجود آوردن پلی بین نژادها «حزب پلنگان سیاه» با سر سختی تمام در صدد قطبی کردن مسئله نژادی بوده‌اند. آنها وضعیت سیاهان آمریکا را نتیجه مستقیم سیستم سرمایه داری می‌دانند و یک جبهه غیر انعطاف گرفته‌اند که سیاهان موضوع استعماری برای سفید پوستان ثروتمند هستند. آنها درخواست کرده‌اند: «یک نظر خواهی عمومی تحت سرپرستی سازمان ملل متحد باید بعمل بیاید تا در سرتاسر مستعمرات فقط سیاهان تحت استثمار اجازه شرکت داشته باشند، با این هدف که خواست مردم سیاه بعنوان سرنوشت ملی آنها تعیین شود.^۲

هیچ شکی نیست که نژاد پرستی در ایالات متحده وجود دارد و اکثریت سفید پوستان باید رفتار و طرز تلقی خود را نسبت به اقلیت سیاهان تغییر دهند، اما بیشتر آمریکائیان در پی حل مسائل نژادی از طریق برابری نژادی کامل و فیصله دادن قطعی آن هستند. همان طور که ایالات متحده آمریکا یک دیگ برای آب کردن ملیتهای مختلف از مردم تمام کشورها در خود شده است، همینطور تمام مردم آمریکا باید امید دکتر "مارتین لوتر کینگ" فقید را برای بوجود آمدن یک کشور که "کورنگ" باشد بر آورده کنند. سیاستهای حزب پلنگان سیاه نتوانسته است حمایت جامعه سیاهان را جلب کند، برای همین آنها تاکتیکهای "جبهه محبوب" را با تهیه غذا، لباس، و برنامه های درمانی مجانی در پیش گرفته اند. آنها امیدوارند یک محبوبیت عمومی در بین مردم سیاهپوست کسب کنند، و سپس در بین مردم سیاهان رنجشهایی برای تحریک احساسات ضد سفید و انقلابی بوجود بیاورند.

کمونیستها همینطور در چندین نقطه از دنیا مجادلات مذهبی را تشدید کرده اند. در ایرلند شمالی ارتش جمهوری خواه ایرلند که بوسیله کمونیستها حمایت می شود کمک کرده است تا با استفاده از روشهای تروریستی قطبی بودن بین پروتستانها

^۲ حزب پلنگ سیاه "آنچه ما میخواهیم" آنچه که اعتقاد داریم، ۱۹۶۶ نقل از فرد شواتزر- سه چهره انقلاب ۱۹۷۲ ص ۱۰۸-۱۰۷.

و کاتولیکها افزایش یابد. روسها نهضت‌های ملی فلسطینی را در خاورمیانه در زیر بال حمایت خود دارند تا به آتش نفرت عرب یهود دامن بزنند. در هیچیک از اینها کمونیستها علاقه‌ای به همکاری یا حل و پایان دادن به مجادلات ندارند. نارضایتی روسها از توافق مصر اسرائیل برای یک مورد دیگر برای اثبات این طرز فکر و روش کمونیستها است.

حتی فساد اخلاقی و جنسی و از هم پاشیدگی خانوادگی به وسیله کمونیستها تشویق و حمایت می‌شود. "هربرت مارکوس" که نوشته اش بوسیله دانشجویان در سطح گسترده‌ای با استقبال روبرو شده است در مورد دعوت مارکسیسم برای هرج و مرج و اختلاط جنسی چنین نوشته است: "جسم کاملاً یک موضوع برای لذت بردن و وسیله‌ای برای تفریح است. این تغییر در ارزش روابط بین مرد و زن باعث تجزیه سازمانهائی خواهد شد که در آنها روابط خصوصی و مخصوصاً سیستم خانوادگی تنظیم می‌شود.^۳

با تشویق به خود اغتماضی، "مارکوس" و دیگر متفکران مارکسیست می‌خواهند جوانان را از والدین خود بیزار کنند و با ترغیب آنها به رفتار فساد آلود نظام جدید را تضعیف نمایند، و راه را برای فساد درونی دموکراسی هموار کنند. در حالیکه نمی‌توان گفت که مارکسیست تنها علت سرپیچی یا انقلاب جنسی جوانان است همینطور نمی‌توان گفت که کمونیستها این انحرافات را در کشورهای سرمایه داری تصدیق نمی‌کنند، مارکسیستها در پی تشویق این تمایلات انحرافی در غرب هستند. کمونیستها همینطور در تجارت مواد مخدر به غرب فعال هستند. منابع برآورد می‌کنند که حدود ۶۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ تن هروئین هر سال به طور پنهانی از چین صادر می‌شود، که این مقدار دو سوم بازار جهانی است. برای چین این تجارت غیر قانونی مواد مخدر یک منبع مورد احتیاج شدید برای کسب ارز خارجی بمقدار سالانه ۸۰۰ میلیون دلار می‌باشد.^۴

۳ هربرت مارکوس - فرسایش و تمدن (بوستون ۱۹۵۵) صفحه ۲۰۱.
۴ استانتون کاندلین، جنگ روانی - شیمیایی (آرلینگتون ۱۹۷۳) صفحه ۱۳۱-۶۷ همینطور تئوری و عمل کمونیسم قسمت ۱ صفحه ۸۷۳

این همینطور وسیله ای برای تخریب زیر بنای جامعه غرب می‌باشد. بعلاوه کمونیستها دارند کار می‌کنند تا زندانهائی سازمان دهند و جنایتکاران را تشویق به ارتکاب جنایات انقلابی بکنند. کمونیستها در زندانها گروههای مطالعه ترتیب می‌دهند و برنامه ریزی کردند تا در چندین زندان ایالات متحده شورش بپا کنند.^۵

عدالت اجتماعی بدون کمونیسم

مشکلات پیچیده اجتماعی که در پیش پای بشریت قرار دارند نمی‌توانند با افزایش قطب‌گرایی که بطور اجتناب‌ناپذیری به هرج و مرج و مسائل حادثتری کشیده می‌شوند حل شوند. کمونیسم همیشه قطب‌گرایی و شکاف را افزایش می‌دهد تا راه را برای پیشرفت اجتماعی و حل مشکلات و بی‌عدالتی‌های اجتماعی ببندد.

چطور ما می‌توانیم به عصر عدالت اجتماعی برسیم. مشکلات فقر، جنایت، فساد و نژاد پرستی خود به خود محو نخواهند شد. همینطور رنجش و عدم اعتماد که این مشکلات را پدید آورده اند نیز خود به خود از بین نخواهند رفت. در عوض ریشه آنها عمیق‌تر می‌شود اینها بخاطر بدهی‌ها و شکستهای تاریخ در جنگ بین یک کشور با کشور دیگر، بخاطر طمع و خودخواهی فردی و دیدهای انحرافی مردم از زندگی، جمع و انباشته شده‌اند.

هر نوع اقدام جدی برای غلبه بر این مشکلات باید با یک روحیه بخشنده، همکاری و علاقه "داراها" به فداکاری و خدمت به "ندارها" همراه باشد. این اقدام احتیاج به یک فهم تازه از روابط درونی انسان و وابستگی درونی با تمام مردم در سرتاسر دنیا دارد. تنها وقتی این روحیه بخشندگی، برادری و خدمت به وسیله همه کشورها و مخصوصاً بوسیله کشورهای ثروتمند عمل شود، مشکلات و مسائل اجتماعی که دست و پای بشر را بسته‌اند می‌توانند حل شوند.

بستن راه برای حل این مشکلات در ایده‌تولوژی کمونیسم نهفته است که حتی امکان هر نوع بخشش را انکار می‌کند و به هر نوع عمل کشورهای ثروتمند با عدم اعتماد نگاه می‌کند (حتی اعمالی که با قصد خوب انجام شده است) و هر

۵ هدف نهائی انقلاب سیستم کیفری آمریکا (دسامبر ۱۹۷۳)

شخصی را در یک طبقه اجتماعی خوب یا بد دسته بندی می کند، و به همکاری فقط بعنوان یک تاکتیک برای رسیدن به انقلاب نگاه می کند. کمونیسم یکی دیگر از تجلیات غرور پست و دثانت انسان است که بوسیله احترام روشنفکری و عقیده ایدئولوژیکی او سرپوش گذاشته می شود. اما هر انسان مغروری باید سقوط کند بنابراین کمونیسم هم باید روزی بهمان راهی که بابل، روم و رایش سوم رفتند به زباله دان تاریخ ریخته شود.

۳. خوشبختی جهانی

کمونیسم به انسان یک امید کاذب از زندگی بهتر و آزادی ارائه داده است. در عمل، زندگی تحت رژیم های کمونیستی طاقت فرسا و غیر قابل تحمل است، و اگر چه شاید فقر وحشتناک از بین رفته است، بیشتر دهقانان و کارگران هنوز یک زندگی پر از کار دائمی دارند. بعلاوه در کشورهای کمونیستی یک طبقه ممتاز وجود دارد که زندگی اقتصادی توده های کارگر را کنترل می کند.

وابستگی اقتصادی و استثمار

امروز بیشتر دیپلماتها، اقتصاد دانان و بازرگانان درک می کنند که تمام کشورها از نظر اقتصادی وابستگی دارند و ضرورت یک سیستم جدید از همکاری بین المللی احساس می شود. این امر در کنفرانس مخصوصی که در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در ماه سپتامبر ۱۹۷۵ برگزار شد، رسماً مورد تصدیق و تأیید قرار گرفت.

کشورهای پیشرفته صنعتی آزادانه منابع کشورهای در حال رشد را در استثمار خود داشته اند. این نوع نفع طلبی ریشه بیشتر مجادلات بین تولید کنندگان و

صاحبان منابع طبیعی بوده است. امروزه کشورهای پیشرفته متهم می‌شوند که این استثمار را به طور غیر مستقیم از طریق شرکت‌های چند ملیتی که اداره مرکزی‌شان در ایالات متحده، اروپا و ژاپن قرار دارد، ادامه پیدا می‌کند.

از نظر ایده‌آلی، هر اقتصادی باید از نظر علمی بین احتیاجات و منافع صاحبان تولید کننده‌ها و مشتریان تعادل برقرار کند، اما در عمل تاریخ تجارت بین المللی پر از نابرابری بوده است. کشورهای توسعه یافته غالباً به قیمت محرومیت کشورهای جهان سوم که برای آنها مواد اولیه را از منابع طبیعی خود تأمین می‌کنند خوشبخت بوده‌اند.

فقدان اعتماد بین کشورهای جهان سوم و کشورهای صنعتی سرچشمه اختلافات اقتصادی و سیاسی بوده است. کشورهای ثروتمند موضوع انتقاد و رنجش از طرف جهان سوم شده‌اند، و یک شکاف که هر سال عمیق‌تر می‌شود بوجود آمده است. این اختلاف بوسیله کمونیست‌ها که ایده‌ئولوژی‌شان برای مردم رنجیده و پررنجش جهان سوم جالب ظاهر می‌شود مورد بهره برداری قرار می‌گیرد.

دکترین امپریالیسم اقتصادی

کمونیست‌ها با بکار گرفتن ناله و تظلم و شکایت بحق کشورهای جهان سوم، امپریالیسم اقتصادی را تدریس می‌کنند. بر طبق این دکترین، که اولین بار بوسیله لنین در کتاب "امپریالیسم"، بالاترین مرحله سرمایه داری^۱ عنوان شد. ثروت کشورهای صنعتی غرب بر اساس کار و منابع جهان سوم تأمین می‌شود. تمرکز سرمایه گذاری بوسیله کشورهای صنعتی در جهان سوم سرچشمه کنترل انحصاری بر روی این کشورها است. سرمایه داران منابع را از جهان سوم می‌گیرند و کارگران‌شان را با دستمزد کم استخدام می‌کنند. در این جریان عمل، آنها حکومت‌های این کشورها را به خاطر منافع خودشان کنترل می‌کنند. از این نظر شرکت‌های چند ملیتی کانالی برای انتقال ثروت جهان به

۱ لنین، امپریالیسم، بالاترین مرحله، سرمایه داری (۱۹۱۶)

داخل کشورهای صنعتی هستند. بنابراین فراوانی و دولت‌مندی غرب در واقع از صاحبان واقعی آنها دزدیده شده است. درست یا غلط، این برداشت احساس دادخواهی و استیناف بزرگی برای آنهایی که در گرداب فقر زندگی می‌کنند، شده است مخصوصاً وقتی فراوانی و ثروت ایالات متحده را با خود مقایسه می‌کنند. این دکترین جای انتقاد فراوانی دارد، زیرا این بطور عادی در تمام دنیا قبول شده است که سرمایه‌گذاری خارجی مثل یک خیابان دو طرفه است. از یک طرف کشورهای صنعتی نفع می‌برد زیرا منافع و تولیدات ساخته شده در کشورهای جهان سوم می‌تواند مورد مصرف کشورهای صنعتی قرار گیرد. از طرف دیگر، کشورهای در حال پیشرفت منافع زیادی مثل، اشتغال مردمشان با حقوق بالا، تربیت و آموزش نیروهای کار ماهر، درآمد ملی از طریق مالیات بازرگانی بیشتر و رونق کسب و کار بدست می‌آورند. وقتی سرمایه‌گذاری خارجی درست بکار رود، این منافع می‌تواند جبران کاهش منابع طبیعی را بکند. سرمایه‌گذاری خارجی هم می‌تواند دارائی بزرگی را بوجود آورد و هم باعث ویرانی و خرابی عظیمی شود، بنابراین، با استفاده از جنبه مثبت آن می‌توان از مزایای آن استفاده کرد.

امروزه، حکومت‌های جهان سوم می‌توانند از کنترل بوسیله قدرتهای صنعتی خلاص شوند. همانطور که کشورهای اوپک به دنیا نشان داده‌اند که کشورهای در حال رشد، حتی با در هم ریختن اوضاع اقتصادی غرب برای بدست آوردن سود بیشتری از سرمایه‌گذاری خود می‌تواند یک طرف معامله سرسخت برای غرب باشند. ترس کشورهای جهان سوم از کنترل اقتصادی و سیاسی به وسیله کشورهای ثروتمند از زمان استعمار شرق بوسیله غرب ناشی می‌شود اما این امر دیگر نمی‌تواند ادامه یابد.

بر خلاف دکترین لینن، این اشتباه است که خوشبختی و رفاه کشورهای صنعتی را بر اساس سرمایه‌گذاری خارجی بدانیم. سرمایه‌گذاری خارجی غرب در مقایسه با ثروت ملی آن ناچیز است. با بررسی کارنامه موازنه پرداختها و سرمایه‌گذاریهای خارجی کشورهای صنعتی این امر بروشنی بیشتری آشکار می

در آمریکا بعضی از قانونگذاران که تحت تأثیر انتقاد جهان سوم قرار گرفتند خواستار بیرون کشیدن سرمایه گذارهای خود در کشورهای جهان سوم شدند و سعی داشته اند اقتصاد آمریکا را بصورت خود کفا در بیاورند. تجربه بروشنی نشان داده است که اقتصاد آمریکا بخاطر ظرفیت تولیدی و بازرگانی با دیگر کشورهای صنعتی توسعه می‌یابد.

با وجود پوچی و کذب روشن دکترین کمونیست، این دکترین، غذائی برای برانگیختن احساس رنجش و نفرت کشورهای جهان سوم بوده است. با بوجود آوردن عدم اعتماد و قطبی کردن بین کشورهای جهان سوم و کشورهای صنعتی، کشورهای کمونیستی برای تعدیل و توسعه تجارت با کشورهای صنعتی و ثروتمند تلاش می‌کند. کمونیسم یک سیاست تنفر شدید از بیگانگان در بعضی از کشورهای پرورش داده است و کاملاً به اقتصاد ملی کشورها لطمه زده است. این یک مانع برای کشورهای در حال رشد است که در پی افزایش تجارت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری خارجی باشند در حالیکه در این زمان فقط این می‌تواند رکود و عدم کفایت اقتصادی را حل نماید.

بسوی یک نظام اقتصادی جهانی

برای تسهیل حتی توسعه اقتصادی تمام کشورها، جهان به یک سیستم اقتصادی عادلانه و متعادل بین‌المللی نیاز دارد. این سیستم باید مبادله کالا را کنترل کند تا اطمینان بدست آید تا تمام کشورهای در حال رشد سهم منصفانه‌ای از منابع را دریافت می‌کنند. این سیستم باید مبادله و داد و دریافت همه کشورهای را تضمین کند تا احتیاجات همه بتواند برآورده شود. اما کلید نظم اقتصادی درعلاقمندی کشورهای ثروتمند در فداکردن منافع فوری کشور خود بخاطر رفاه کشورهای دیگر نهفته است. آنها باید کوشش صادقانه‌ای بکار ببرند تا از طریق کمک‌ها و وامها نسبت رشد اقتصادی کشورهای فقیر را برانگیزانند. آنها باید در برنامه‌های

۲ فرد شوارز، همان ماخذ، ص ۷۳

توسعه‌های آموزشی و تکنولوژی بدون در نظر گرفتن منافع خودشان در کوتاه مدت همکاری داشته باشند. خواست و انگیزه برای بوجود آمدن اقتصاد سالم جهانی از دنیای پیشرفته ناشی می‌شود.

بزرگترین موانع در آفریدن یک نظم اقتصادی جهانی قابل قبول همه رنجش و عدم اعتماد کشورهای فقیر و خودخواهی و نفع پرستی کشورهای توسعه یافته است. تا موقعی که هر دوی این طرز تلقی‌ها تغییر نکند و فضائی از اعتماد بوجود نیاید، همکاری بین المللی در سطح وسیع، یک رویا باقی خواهد ماند. اگر کشورهای ثروتمند بطرز تفکر قومی و ناسیونالیستی بسته خود غلبه کنند و بفهمند که کمک به توسعه کشورهای در حال پیشرفت منافع دراز مدت خودشان را در بر دارد و اگر کشورهای جهان سوم رنجش خودشان را بکنار بگذارند و درک کنند که منافع واقعی آنها در یک دنیای وابسته بهم بسوی آنها جاری می‌شود، آنگاه یک تعادل و موازنه تازه بین تمام کشورها پدید می‌آید. اگر دنیا می‌خواهد مشکلات گرسنگی و فقر را حل کند، این تصویر از آینده یک ضرورت عملی و قابل استفاده برای دنیای امروز است.

این بنفع کمونیستهاست که جلوی هر نوع تعادل را بین ثروتمند و فقیر بگیرند، آنها می‌خواهند از این عدم اعتماد بهره‌برداری کنند و کشورهای ثروتمند را در انزوا قرار دهند و پایگاه وسیع‌تری در جهان سوم بدست بیاورند و از طرف دیگر، موفقیت در بوجود آوردن یک نظم اقتصادی جهانی قابل قبول همه شدیداً باعث تضعیف پایگاه کمونیستها در کشورهای در حال توسعه خواهد شد. بروشنی انتظار می‌رود که کمونیستها کوشش خواهند کرد که با هر نوع بهبودی در موارد شکایت کشورهای جهان سوم مخالفت کنند و کار خواهند کرد تا احساس انزوا و گوشه‌گیری قدرتهای بزرگ را افزایش دهند. آنها سعی خواهند کرد که با جنبه سیاسی دادن و منفی‌نگری به هر نوع اقدامی برای بهبودی روابط در کنفرانس‌های بین المللی اقتصادی، اثر آن را از بین ببرند.

ما نباید اجازه دهیم که حمله ایده‌تولوژیکی کمونیستها به تلاش برای آفریدن

نظم جهانی جهت رسیدن به معیارهای بالاتر زندگی برای همهٔ مردم وقفه بوجود بیاورد. بجای آن گروه‌های افراطی کمونیستی باید به کوششهای تمام کشورها برای رسیدن به راه حل صلح‌آمیز برای مشکلات و مسائل اقتصادی جهان انگیزه و تحرک بیشتری ببخشند.

۴. آزادی

آزادی برای انسان بسیار با ارزش است. در تمام دنیا مردم مشترکاً موافق هستند که آزادی‌هایی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد عنوان شده است برای رفاه و خوشبختی انسان ضروری هستند. دلیل اینکه چرا آزادی در کشورهای کمونیستی شدیداً کنترل می شود این است که رهبران کمونیست به مردم خودشان اعتماد ندارند.

کمونیستها می‌دانند که اگر مردمشان آزادتر باشند بپا خواهند خاست و انقلاب خواهند کرد. بنابراین رژیم کمونیستی باید در یک جنگ دائمی بر علیه عناصر ضد کمونیست و افکار انحرافی درگیر باشند. لنین این را بروشنی بیان کرد: "تا موقعی که آخرین نتیجه تعیین شود، حالت جنگ وحشتناک ادامه خواهد داشت و ما می‌گوئیم که ما وعده هیچ آزادی یا دموکراسی را نمی‌دهیم."^۱

از این راه، مقاومت کمونیستی همیشه می‌تواند اختناق و جلوگیری از آزادی و حقوق بشر را توجیه کند.

۱ لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۸ (۱۹۲۳) ص ۳۳۶

آزادی و مسئولیت

در کشورهای غیر کمونیستی، مردم گاهی از آزادی سوءاستفاده می‌کنند و فقط در جستجوی خوشحالی و لذت خود بدون توجه به تأثیر آن بر مردم دیگر هستند. این نوع فرد گرایی خودخواهانه یکی از علل عمده مشکلات دموکراسی این زمان است. جنایتکاران، جوانان با زوال اخلاقی، مقامات حکومتی فاسد، شرکتهای حریص طماع همه بدون فکر کردن به مسئولیت اجتماعی خود در پی کسب منافع خود هستند. بدون تردید، ادامه سوءاستفاده از آزادی باعث آزادی کمتر می‌شود.

در اینصورت، آزادی منحصرأ نمی‌تواند بصورت قانونی تدوین شود. آزادی بستگی به تمایل و علاقه مردم به مسئولیت اجتماعی دارد. هر فردی مسئولیتی نسبت به خانواده، جامعه کشور خود دارد. اگر زندگی شخصی بر اساس مسئولیت او هدایت شود، آنگاه اجتماع با هماهنگی بیشتری عمل می‌کند. در عوض کشور، جامعه، خانواده اجباراً از فرد حمایت کرده و برای او محیط سالم و شاد و خوشحالی فراهم می‌کنند که در آن شخص می‌تواند استعداد منحصر به فرد خود را رشد و توسعه داده و از آن بهره‌مند شود.

در اینصورت یک انسان آزاد، به خود ساختگی و وجدان سالم و آگاه احتیاج دارد. آنگاه می‌تواند از آزادی خود برای رسیدن به هدفهای مثبت اجتماعی استفاده کند.

دین، تحصیلات و قانون: پایه برای آزادی

پایه برای آزادی در دین، تحصیلات و قانون نهفته است. دین به انسان معیارهای معنوی و اخلاقی برای زندگی می‌دهد. دین بعنوان بیانی از رابطه انسان و خدا و هم‌نوعان خود باید به او انگیزه دهد تا در پی خوبی باشد. دین یک محرک مثبت برای انسان بوجود می‌آورد تا شخصیت خود را بالا ببرد. اما پیشرفت واقعی از تحصیل بدست می‌آید. تحصیل فقط روشی برای یاد گرفتن حقایق و فنون نیست. اساساً تحصیل تجربه‌ای برای ساختن خود بر طبق شرایط دنیا است.

مردم باید تحصیل کنند تا به زندگی خودشان نظم و دیسپلین بدهند و ظرفیت عشق، وجدان، هوش و توانائی فکر کردن و عمل کردن خود را افزایش دهند. این آموزش و تربیت از خانواده شروع می‌شود و به مدرسه توسعه یافته و در تمام عمر شخص ادامه می‌یابد. در وراء تحصیل، انسان به قانون و سازمان بندی احتیاج دارد که آزادی او را حفظ کند. جوامعی که برای این را تحت قانون مراعات می‌کنند به انسان توانائی می‌دهند که به حقوق همسایه خود احترام بگذارد. بر این اساس، مردم کشور یک وجدان بیدار خواهند داشت که باطناً مسئولیت خود را حس کنند و به حقوق دیگران احترام بگذارند. در چنین جامعه‌ای مردم واقعاً می‌توانند آزاد باشند.

کمونیسم اساس و زیربنای آزادی را از بین می‌برد. برای کمونیستها هیچ مثل اخلاقی و آیه‌ای وجود ندارد، زیرا تمام این آیات مثل ده فرمان، بیانهای مذهبی هستند و کمونیست شدیداً ضد مذهب است. آنها اینطور اظهار می‌کنند که خدا آفریده شده بوسیله انسان است تا به طبقه استثمار کننده خدمت کند. لنین گفت: "به چه دلیلی ما منکر اخلاقیات و معنویات هستیم؟ به این دلیل که اینها بوسیله بروژواها تبلیغ می‌شده است که اعلام می‌کرده‌اند که اخلاقیات دستور خدا است. البته ما می‌گوییم که به خدا اعتماد نداریم و ما بخوبی می‌دانیم که رهبران مذهبی، مالکان و بروژواها بنام خدا حرف می‌زده‌اند تا منافع استعمار کنندگان را تأمین کنند. یا بجای استنباط کردن این دستورات اخلاقی از فرمانهای خدا آنرا از عبارت ایده‌آلیستی یا شبه ایده‌آلیستی که همیشه شبیه فرمانهای خدا بوده است استنباط می‌کنند.

ما منکر چنین اخلاقیاتی هستیم که از چیزی خارج از درک انسان از طبقه گرفته می‌شود. ما می‌گوییم که این یک فریب، یک حقه است که فکر کارگران و دهقانان را مسدود می‌کند تا منافع مالکان و سرمایه‌داران را تأمین نماید. ما می‌گوئیم که اصول اخلاقی ما کاملاً در تابعیت منافع مجادلات طبقه پرولتاریا می

باشد.^۲

۲ همان مأخذ، جلد ۱۷ ص ۳۲۳-۳۲۱ (زیرنویس ۱۰۵)

بنابراین، قوانین الهی مثل "تو نباید دزدی کنی" یا "تو نباید مرتکب زنا شوی" قوانین طبقهٔ بروژوا و بیانهائی از سیستم مالکیت خصوصی هستند که باید منسوخ شوند. در نظر کمونیستها، اگر دستبرد زدن به بانک بنفع انقلاب است می‌توان انجام داد. از آنجائی که زنها تحت مالکیت شوهرانشان هستند زنا نسبت به آنها قابل قبول است. ما دیده‌ایم که قوانینی مثل "به پدر و مادر خود احترام بگذار" چطور ثمرهٔ طبقهٔ بروژوا هستند در حالیکه کمونیستها خود فرزندان را مجبور می‌کنند که جاسوس آنها در خانوادهٔ خود باشند و تمام کارهای پدر و مادر خود را به آنها اطلاع دهند.^۳

کمونیست اصول اخلاقی مربوط به خود را دارد و آنها بشرح زیرند:

وفاداری به حزب کمونیست، نفرت ضد طبقه بعنوان یک نیروی محرکه مثبت و فرصت طلبی موزیانه با تاکتیکهائی جت پیشبرد هدف کمونیسم.

آموزش کمونیستی ممکن است از نظر فنی برجسته و جلب کننده باشد اما علاقمندان خود را از نظر اخلاقی تهی می‌کند. دانشجویان روسی در مسکو با مسخرگی رشته‌های خواسته شده در فلسفهٔ مارکس را "رشتهٔ الهیات" می‌نامند. آنها اجازه ندارند با انتقاد به چیزی نگاه کنند. خیج محلی برای بعهده گرفتن مسئولیت یا بکاربردن ابتکار خود در مسیری غیر از آنچه که بوسیلهٔ حزب دیکته می‌شود وجود ندارد. بدین جهت دانشجویان خودشان را از نظر واسطه با دنیای بیرون از مسیر باریک و خشک حزبی و تجربهٔ مهارتهای فنی بی سلاح می‌بینند. وقتی مردم به خاطر هوس موقتی دولت دستگیر شوند قانون به مسخره گرفته می‌شود. کمونیسم نشان دهندهٔ اختناق وحشتناک بر روی آزادی اکثریت و سوء استفاده از آزادی بوسیلهٔ اقلیتی که در رأس قرار دارند می‌باشد.

در جوامع غیر کمونیستی، پایهٔ این آموزش و تحصیلات و قانون در نقاط مختلف در تزلزل است. در سرتاسر دنیا عضویت در مجامع مذهبی (کلیساها) تنزل کرده و اخلاقیات به فساد آلوده شده است. در ایالات متحده همانطور که مدارس صحنه‌های جنایت خشونت آمیز و نافرمانی می‌شوند، معیار تربیتی و

۳ - بالز، همان ماخذ، ص ۱۹۹-۱۹۷

تحصیلی به انحطاط افتاده است. کمونیست‌ها دائماً از نارضایتی از دولت بهره‌کشی می‌کنند و با تبلیغ قوانینی که ابزار تهاجمی بر ضد طبقهٔ حاکم است مردم را تشویق به اقدامات و فعالیتهای جنایتکارانه و تروریستی می‌کنند.

ناراحت‌کننده‌ترین مورد از هم‌پاشیدن واحد خانواده در بسیاری از جوامع است که به تربیت و تحصیل بچه‌هایی که دیگر از والدین خود نمونهٔ ایمان و پرهیزکاری و ثبات نمی‌بینند لطمهٔ فراوانی زده است. با این وجود این نشانه‌های انحطاط و زوال هیچ دلیلی برای به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در این جوامع نیست که با نظام و برنامه ریزی اجتماعی خود نقابی برای نابود کردن آزادی بشر درست کرده‌اند.

بشر همیشه در جستجوی آزادی خواهد بود. یک قانون تاریخی وجود دارد که هر جامعه‌ای که دائماً آزادی انسان را زیر پا گذاشته است، بطور اجتناب‌ناپذیری سرنگون شده است. امروزه نارضایتی و فعالیت‌های زیرزمینی در روسیه شدیدتر می‌شوند. براحتی می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که درست همانطور که در انقلاب فرانسه اختناق حکومت استبدادی را از بین برد. همینطور در آینده یک انقلاب در روسیهٔ شوروی رژیم کمونیستی آنرا سرنگون خواهد کرد.

برای تقویت آزادی انسان، تمام کشورها باید پایهٔ این آموزش و تربیت و قانون را تقویت کنند. اخیراً نیروهائی در کار هستند تا یک اصلاح مذهبی و روحی را بوجود بیاورند تا مردم درک کنند که تمام بشر یک خانواده است. وقتی عشق انسان بتواند ارتقاء یابد و تمام بشریت را مثل برادر در بر بگیرد، آنگاه شروع عصر تازه از آزادی و یک رویای تازهٔ زندگی انسان که بسیار برتر و بالاتر از کمونیسم است در دست خواهد بود.

۵. صلح جهانی

کمونیستها در زیر لوای صلح جهانی خود را صلح دوست جلوه می‌دهند. اما واقعیت نشان می‌دهد که با حمله و تجاوز حکومت کشورهای دیگر را سرنگون می‌کنند و هدف‌های غائی آنها نابود کردن کشورهای ضد کمونیستی است. کمونیستها تدابیر و تاکتیکهای صلح خودشان را قبل از هر عمل تجاوزکارانه‌ای بکار می‌برند تا از مزایای آن استفاده کنند. اما حرکت‌های صلح آنها همه شدیداً تاکتیک آنهاست. حتی پیشنهادهایی که کمونیستها به کشورهای جهان سوم می‌دهند معمولاً مانور استراتژیک برای بدست آوردن کنترل و سلطه بر آنها است. مردم جهان سوم باید در مورد استفاده قرار گرفتن به وسیله کمونیست‌ها در روابط خود همان قدر با احتیاط باشند که در مقابل استثمار شدن بوسیله قدرتهای غربی محتاطند.

این نشان داده است که ماهیت حکومت کمونیستی در مقایسه با هر نوع کشور دیکتاتوری و خونخوار چقدر وحشتناک است. کمونیسم تنها از راه تسخیر کردن کشورهای دیگر می‌تواند به هدفش برسد. کمونیسم هرگز نمی‌تواند در مورد اختلاف عقیده در صفوف خود اغماض کند. برخورد چین- روسیه یک دلیل

برای وجود تضاد در بین کمونیستها است و این تضاد کمونیست را به خود نابودی می‌کشاند.

این همانطور نشان داده شده است که که چطور دید کمونیستها از مجلات طبقاتی دروغ و پوچ است. زیرا این دید بوسیلهٔ مارکس برای این تنظیم نشد که واقعیت را تشریح کند، بلکه برای توجیه انقلاب با خشونت و خونریزی ساخته شد و نشان داده شده است که با وجود مدارک شکست‌های تئوریهای اقتصادی مارکس، مجلات طبقاتی هنوز بصورت هسته و مغز اعتقاد کمونیستی باقی مانده است. کمونیست‌ها به غیر قابل اجتناب بودن تاریخی پیروزی کمونیسم ایمان دارند. با این اعتقاد راسخ، آنها آزادند که هر نوع اتحاد و یا عملی یا آماده ساختن هر راهی برای ایجاد جنگ برای نزدیکتر شدن به هدفشان را اعمال کنند.

سرانجام این نشان داده شده است که چطور نظریهٔ ماتریالیسم دیالکتیک غیر علمی است قولین طبیعی را نقض می‌کند. کمونیسم جنگ را بعنوان راهی بسوی صلح توجیه می‌کند و بشریت را بسوی جامعه‌ای با مجادله و کشمکش دائمی می‌کشاند. کمونیسم پست‌ترین و فرومایه‌ترین جنبه‌های طبیعت بشری را تشویق می‌کند و حکومت با قدرت و زور را توجیه می‌نماید. این ایده‌ئولوژی کاملاً مخالف راه واقعی حل مشکلات و مجادلات در جامعهٔ بشری است. همکاری باید جایگزین کشمکش شود تا صلح بواقعیت درآید.

مجادلات جهانی و بهبودی در بحران بین‌المللی (دتانت)

کمونیست در جستجو بوده است که از دید خود در مورد کشمکش طبقاتی در سطح جهانی سوء استفاده کند و دنیا را به دو اردو تقسیم کرده است که یکی متمرکز بر ایالات متحده و دیگری متمرکز بر روسیهٔ شوروی می‌باشد. در این دو قطب جهانی کشورهای هر طرف در جستجوی متحدینی هستند و سعی می‌کنند که با امضاء قراردادهایی یک جبههٔ متحده بسازند. در طول این مدت، کمونیسم از طریق استفاده از قدرت نظامی برای سلطه بر یک سوم جمعیت زمین گسترش

یافته است.

اخیراً هر قطب به کشورها و گروه‌های زیادی پاره پاره شده است و هر یک در پی منافع ملی، منطقه‌ای و ایده‌ئولوژیکی خود است. با وجود این در ورای این چند سیاستی همان کشمکش ایده‌ئولوژیکی و سیاسی دائمی بین دموکراسی و کمونیسم نهفته است. بیشتر مجادلات در دنیای امروز، در خاورمیانه، هندوچین، پرتقال، کره نشان دهنده این کشمکش اساسی هستند. اکنون صفوف قدرت جدید با موافقت نامه‌های صلح می‌خواهند این مجادلات اساسی ایده‌ئولوژیکی را عوض کنند. با وجود صحبتها در مورد بهبودی در بحران، هیچ دلیل آشکاری به اینکه کمونیستها از هدفشان برای تسلط بر دنیا تعدیلی کرده اند وجود ندارد. تا موقعی که کمونیستهای روسیه و چین به اعمال ایده‌ئولوژیکی ادامه می‌دهند که خواهان پیروزی کامل آنها بعنوان پله‌ای از جریان عمل تاریخی است، از هیچ تجهیزتی و هیچ تاکتیک و روشی برای تضعیف نیروهای دفاعی غرب دست نمی‌کشند. خروشچف یکبار گفت: "ما همیشه به بهبودی در روابط سیاسی علاقه داریم، اما اگر کسی فکر کند که به این دلیل ما مارکس، انگلس و لنین را فراموش می‌کنیم کاملاً در اشتباه است. این وقتی اتفاق می‌افتد که می‌گواها شروع به صوت زدن بکنند.^۱

"داتانت" (بهبودی در بحران اقتصادی) دو جنبه را در بر می‌گیرد. یکی از نظر ایده‌ئولوژیکی، دوم از نظر سیاسی. از نظر ایده‌ئولوژیکی، "داتانت" درها را برای تماس بین کشورهای کمونیستی و غیر کمونیستی باز می‌کند. بنابراین هر یک از دو طرف که ایدئولوژی قویتری داشته باشد پیروزی را بدست خواهد آورد. ایالات متحده ممکن است مطمئن باشند که سیستم دموکراسی‌اش برتر از کمونیسم است، با این وجود، ایالات متحده امروز تضعیف و گیج شده است و بخاطر افتضاحات واترگیت و جنگ ویتنام اعتبار خودش را از دست داده است، و کمونیستها اینطور حساب می‌کنند که ایالات متحده به انحطاط خود ادامه خواهد داد. آنها مصرف همه گیر مواد مخدر، شورشهای نژادی و فساد همه

۱ نیکیتا خروشچف، سخنرانی برای هیئت نمایندگی آلمان شرقی، سپتامبر ۱۹۵۵

جانبه را بعنوان نشانه‌های نزول سرمایه داری بچشم می‌بینید. و تمام اینها اعتقاد کمونیست‌ها را در اینکه اجتناب ناپذیری پیروزی کمونیسم یک واقعیت تاریخی است محکمتر می‌کند. برای آنها دتانت یا بهبودی در بحران جهانی، یک سیاست برای گول زدن و خواباندن و گذاشتن ایالات متحده در یک حالت بی‌علاقگی و خونسردی است. در حالیکه خودشان نفوذ خود را گسترش می‌دهند. کمونیست‌ها مصمم هستند که ایده‌ئولوژی خودشان را در ایالات متحده و اروپا بکارند و رشد دهند و فکر جوانانشان را منحرف کنند و اراده آنها را در جنگیدن تضعیف نمایند. چطور ایالات متحده می‌تواند با کمونیسم مقابله کند در حالیکه قبلاً بوسیله مشکلات خودش اشباح شده است؟

دتانت یا بهبودی در بهران جهانی فقط وقتی می‌تواند یک پیروزی برای آزادی و دموکراسی باشد که غرب بتواند اتحاد رهبران روسی در مورد مارکسیسم لنینیسم را تضعیف کند، در غیر اینصورت باعث سقوط و نابودی خود خواهد شد. اما قبل از هر چیز غرب باید بتواند برای دنیا یک ایده‌آل بالاتر و راه بهتر زندگی را نشان دهد، زیرا پول و قدرت به تنهایی نمی‌توانند فکر و قلب بشری را تسخیر کنند. کمونیسم بصورت یک اعتراض اخلاقی بر علیه پلیدی‌های سرمایه داری اولیه شروع شد و همینطور در جاهائی که بی‌عدالتی، فساد و رنج و نفرت وجود دارد، به رشد خود ادامه می‌دهد. در ذات کمونیسم نیست که در مورد خود قضاوت کند بلکه فقط خودش را با پلیدی طرف خود توجیه می‌کند. کمونیسم دقیقاً به این علت پیشرفت می‌کند که این پلیدی‌ها هنوز وجودش احساس می‌شود. زیرا نیاز واقعی بشر هنوز در دسترس نیست.

بزرگی ایالات متحده و امکانات آن پایگاه و قطب جاذبه‌ای برای مردم تحت رنج و آزار و پناهندگان از زمان تأسیس آن در ۲۰۰ سال پیش بوده است. اما آیا این خصوصیت هنوز در آمریکا وجود دارد؟

ایالات متحده و دیگر کشورهای ثروتمند باید با نشان دادن سرمشقی از عدم خودخواهی و دلسوزی ارزش خود را در جلب اعتماد و احترام کشورهای

کشورهای در حال رشد بدست بیاورند. آنها باید کادر رهبری خود را بر اساس درستکاری اصلاح کنند نه اینکه انگیزه شان صرفاً انتخاب مجدد باشد. آنها باید بتوانند مشکلات اجتماعی خود شان را حل کنند و با سخاوتمندی در توسعه اقتصادی کشورهای فقیر شرکت کنند. با جلب اعتماد کشورهای جهان سوم، ایالات متحده و دیگر کشورهای ثروتمند، می‌توانند کمونیسم را در انزوا قرار دهند و کمونیستها را در مبارزه ایده‌ئولوژیکی شکست دهند.

جنبه دیگر دتانت، جنبه سیاسی آن است. کمونیستها همیشه کوشیده اند کنترل خود بر کشورهای جهان سوم را با حمله و بدنام کردن "امپریالیسم آمریکا" توسعه دهند و با بازی کردن با سیاستهای "فکر باز" رهبران ایالات متحده، کمونیستها امیدوارند که از دتانت (بهبودی در بحران بین‌المللی) آزادی عمل بیشتری در جهان سوم بدست بیاورند تا به هدف واژگون سازی و انقلاب خود برسند. کمونیست‌ها معتقدند که تا موقعی که ایالات متحده در دتانت بازی گرفته می‌شود، احتمال اینکه رهبران نیرومندی در کشورهای جهان سوم بر علیه سیاست چین یا سیاست روسیه باقی بمانند وجود ندارد. پیامدهای سیاسی، سیاست "کیسینجر" وزیر امور خارجه پیشین ایالات متحده در مورد چین و روسیه که می‌خواست یکی را بر علیه دیگری بر طبق فهم اقتصادی خود از "تعادل قدرت" جهانی بازی بگیرد، این حقیقت را در نظر نگرفت که کمونیستها او را در دو جناح با سیاستهای تجاوزکارانه نسبت به جهان سوم متهم خواهند کرد. سقوط ویتنام و موقعیت لرزان پرتقال دلیل آن است که کیسینجر در محاسبات خود در سیاست خارجی اشتباه کرده است.

کشورهای جهان سوم، که در بطن این بحران و کشمکش‌ها اسیر هستند، آسیب پذیر شده‌اند. آنها احساس می‌کنند که دیگر نمی‌توانند مثل قبل از سقوط ویتنام جنوبی روی آمریکا حساب کنند. بجای آن به موقعیتی افتاده‌اند که بوسیله قدرت و پیشرفت کمونیسیم بین‌الملل همانطور که برای نفوذ در کشورهای بیشتری رشد می‌کنند در معرض خطر قرار دارند. بسیار از آنها با برهم زدن موازنه جهانی

بسوی چپ کشیده می‌شوند و در اظهار شکایات کمونیستها بر علیه ایالات متحده و اروپا متحد می‌شوند. در عین حال بسیاری از حکومتها از توسعه نفوذ کمونیستها، عملیات تروریستهای چپ و تهدید کودتا احساس خطر می‌کنند. در این حالت کشورهای در حال رشد نگرانند که چگونه می‌توانند از خطر کمونیسم در امان باشند و استقلال خود را حفظ کنند.

در این مبارزه سیاسی، جایی می‌بایست خط اول جبهه باشد، جایی که رو در روئی بین دموکراسی و کمونیسم به جنگ همه جانبه با اسلحه منجر می‌شود. از زمان جنگ دوم تا کنون، خط اول جبهه دائماً به نقاط مختلف در آسیا، اروپا، آمریکای لاتین و خاورمیانه تغییر کرده است. لین پیائو در مورد یک درگیری استراتژیکی چنین گفت:

”برای گرفتن تمام زمین، آمریکای شمالی و اروپای غربی را می‌توان ”شهرهای دنیا“ نامید. سپس آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بجای ”مناطق روستائی دنیا“ هستند. از زمان جنگ دوم جهانی، جنبش انقلابی پرولتاریا به دلائل مختلف موقتاً در کشورهای سرمایه داری آمریکای شمالی و اروپای غربی به عقب زده شده‌اند. در حالی که جنبش‌های انقلابی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین با قدرت رشد کرده‌اند. از این نظر انقلاب جهانی معاصر تصویری از درگیری شهرها و مناطق روستائی را نشان می‌دهد.^۲

در آمریکای لاتین خط اول جبهه کوبا است، اگر ایالات متحده با کوبا روابط دوستانه برقرار کند، آنگاه برای ”کاسترو“ بسیار راحت خواهد شد که بدون مخالفت آمریکا به نقاط دیگر آمریکای لاتین نفوذ کرده و حکومتهای آن را واژگون نماید. آنگاه یک خط اول جبهه تازه، یک انقلاب جدید بپا خواهد خاست. در خاورمیانه، مجادلات بین اعراب و اسرائیل خط اول جبهه است. هدف کمونیستها تسلط بر کشورهای نفتی مثل ایران، عراق و عربستان سعودی است تا بدین ترتیب عرضه نفت به اروپا، ایالات متحده و ژاپن را کنترل کنند. در اروپا سرنوشت آلمان آینده اروپا را تعیین خواهد کرد. کمونیستها می‌خواهند اول با

۲ لین پیائو ”زنده باد پیروزی جنگ مردم“ تجدید نظر شده - پکن، سپتامبر ۱۹۶۵، ص ۱۵۳

حمله به پرتقال، سپس ایتالیا و فرانسه، آلمان را شکست دهند. در آسیا خط اول جبهه در چین در سال ۱۹۴۹ به کره در سال ۱۹۵۰ و به ویتنام در سال ۱۹۶۷ منتقل شد. اکنون خط اول جبهه به کره برگشته است - روسها و چینی‌ها هر دو در غایت در صددند از طریق پل شبه جزیره کره بر ژاپن تسلط پیدا کنند. اگر کره بوسیله کمونیستها کنترل شود، ژاپن که هیچ قدرت نظامی از خود ندارد، بوسیله هر دوی این قدرتهای کمونیستی صحنه تاخت و تازی خواهد بود که کنترل تمام آسیا را برای کمونیستها راحت خواهد کرد. روسها و چینی‌ها معتقدند که وقتی به این خواست خود برسند، یک جشن باشکوه برای نابودی غرب و حکومت جهانی کمونیسم برپا خواهند داشت.

۶. اختتام و نتیجه‌گیری

"او از اول جنایتکار بود و هیچ رابطه‌ای با حقیقت ندارد، زیرا در او هیچ حقیقتی نیست. هر گاه او دروغ می‌گوید بر طبق ذات خود صحبت می‌کند. زیرا او دروغگو و پدر دروغگویان است."^۱

مثل شیطان در کتاب مقدس، طبیعت کمونیسم گول زننده و فریب آمیز برای بوجود آوردن مجادله و کشمکش و جا دادن خود بزور در میان مردم است. در حالیکه وعده حل بی عدالتی را می‌دهد، جامعه کمونیستی شکل مخصوص به خود از اختناق و بدبختی را بر مردم اعمال می‌کند. مردم در این زمان باید در مرود واقعیت کمونیسم بیدار شوند و از طریق نیرنگهایش آن را ببینند و وعده‌های دروغ آن را رد کنند تا بروشنی راه اصلاحات اجتماعی را پیدا کنند. آنهایی که زندگی در تحت رژیم کونیستی را دیده‌اند و سپس فرار کرده اند حالا حقیقت را می‌دانند و چنین مردمی همیشه قویترین مخالفین کمونیسم هستند. آنها می‌توانند به اشکال مختلف اختناق که صفات مشخصه یک دیکتاتوری کمونیستی است شهادت دهند. مردم دوستدار آزادی باید شدیداً با هم متحد شوند تا قدرت کمونیسم را

۱ (یوحنا ۸:۴۴)

هم از نظر ایده‌آولوژیکی و هم از نظر سیاسی شکست دهند. یک پایداری شدید در مقابل کمونیسم، آمدن آن روز را تسریع خواهد کرد که انقلابات و مجادلات بر سر قدرت، دیکتاتوری‌های حاکم در چین و روسیه شوروی را از هم بپاشد و یک میلیارد نفر از مردم را که اکنون تحت کابوس کمونیسم رنج می‌برند را آزاد کند. در دنیای امروز هیچ نوع استبدادی نمی‌تواند باقی بماند، در صورتی که در انزوا گذاشته شود و پلیدی‌ها و جنایت‌هایش در معرض روشنائی برای همه مردم آشکار شود. کمونیسم به این علت زنده مانده است که بقیه دنیا با آن همکاری کرده آن را روا می‌دانند و می‌خواهند آن را فقط آرام کنند. این فقط مسئولیت یک کشور نیست، بلکه وظیفه تمام کشورهای آزاد دنیا است.

ولی چه چیزی می‌تواند جایگزین کمونیسم شود؟ مطمئناً کشورهای آزاد عصر حاضر بسیار دور از حد قابل قبول هستند. بی‌عدالتی‌های اقتصادی، فقر، نابرابری و مشکلات غیر اقتصادی از قبیل نژادپرستی، جنایت، فساد اخلاقی، استعمال مواد مخدره، شکاف و از هم پاشیدگی خانوادگی، هرج و مرج مذهبی و فساد در کشورهای جهان آزاد غیر قابل کنترل شده است. اینها فقط مشکلات غرب دولت‌مند نیستند. بلکه مشکلات تمام جوامع، چه جوامع کمونیستی و چه جوامع غیر کمونیستی می‌باشند. سیاست اقتصادی فقط می‌تواند در مورد حل مشکلات اقتصادی مؤثر باشد. کشورهای پیشرفته با وجود فراوانی و ثروت خود از هرج و مرج اجتماعی رنج می‌برند. بنابراین دنیا به احیاء روحی احتیاج دارد.

تجدید حیات روحی بر اساس: دید تازه‌ای از زندگی

تجدید حیات روحی باید بر اساس یک دید تازه از زندگی باشد که به انسان آموزش دهد و در روابط اجتماعی او را هدایت کند. این دید تازه از زندگی باید:

۱. یک معیار جهانی از ارزش را معرفی نماید. این معیار به انسانها توانائی می‌دهد که استعداد خود را در ایجاد هماهنگی بین یکدیگر بفهمند. این

معیاری خواهد بود که مجادلات و کشمکشهای اجتماعی و اقتصادی در سطوح فردی، خانوادگی، ملی و جهانی را حل خواهد کرد. در غایت هر کس باید با حداکثر امکانات خود در نظم اجتماعی و اقتصادی جامعه همکاری کند. واقعیت وجه اشتراک بعنوان قسمتی از خانواده بشری هرگز نمی‌تواند اجازه تفاوت فاحش در وضعیت اجتماعی و اقتصادی ما را بدهد. در عین حال از استعدادهای فردی و کوششها باید ستایش شده و اعتراف شود. اگر یک عشق باطنی و دلسوزانه در بین مردم و حکومت و آزنهایی که از راههای دیگر در کار جامعه شرکت دارند وجود داشته باشد، هیچ کشمکش یا مجادله‌ای بخاطر برابری و نظم در جامعه پدید نمی‌آید. چنین معیاری، ورای نژاد، ملیت، طبقه و در انحصار قرار دادن ایده‌ئولوژیهای قدیمی و عقاید سنتی خواهد بود. این دید تازه در مورد آگاهی جهانی انسان صحبت می‌کند.

۲. به انسان انگیزه و الهام بدهد تا هدف زندگی انسان را به واقعیت درآورد. امروزه، یک احساس از بی‌هدفی و ناامیدی و یأس هم در کشورهای توسعه یافته و هم کشورهای عقب افتاده وجود دارد. انسان بدون امید برای یک آینده بهتر قدرت اراده برای غلبه بر نارسائی‌های اجتماعی و اقتصادی نخواهد داشت. این ایده باید انسان را هدایت کند تا بفهمد که ورای رفاه مادی یک ضرورت بالاتر برای ارزش عشق و خلاقیت و ابتکار وجود دارد. این دید تازه از زندگی باید در زندگی رهبران دولتی و بازرگانان، در زندگی عمومی و زندگی خصوصی بعنوان سرمشق تجسم داده شود. نمونه و سرمشق بهترین معلم است.

۳. مسیر و حرکت تاریخ را آشکار کند. بجز اقدام ناقص و ناچیز ماتریالیسم تاریخی هیچ نوع تشریح منطقی و علمی در مورد مسیر جنگ و انقلاب و پیشرفت علم و تکنولوژی، توسعه الگوهای فرهنگ و رشد مستقل آنها و غیره وجود نداشته است. اگر انسانها می‌بایست تصمیمی بگیرند، باید

هدف تاریخ را ببینند و جریان عمل و سیر تاریخ را بفهمند. اگر چه بعضی از ادیان اقدام به اینکار کرده‌اند، عقید آنها غالباً متضاد، مبهم و غیر منطقی بوده و یا مورد انکار علم قرار گرفته است. آنچه که اکنون ضرورت دارد یک دید جهانی از تاریخ است که به هدف مشترک تاریخی ما مربوط باشد. چنین دیدی می‌باید دیدهای قبلی را نیز بصورت سازنده‌ای در برداشته باشد.

۴. ادیان و فلسفه‌های مختلف را متحد کند. دین پایه‌ای برای هر فرهنگ در دنیا بوده است. اگر چه نفوذ مسیحیت در عصر حاضر شدید بوده است، اسلام، کنفوسیوسم و بودیسم از ادیانی هستند که سهم اصلی را برای گردآوری مردم و اتحاد آنها در یک حوزه فرهنگی داشته‌اند. آیات مشترک در کتاب مقدس ادیان یهود و مسیحیت و اسلام می‌باید پایه‌ای برای تفسیر و تعبیر و رابطه دادن آنها با دیگر فرهنگهای دینی باشد و جواب تمام سؤالات را که با منطق و علم انسان عصر حاضر مغایرتی نداشته باشد، بدهند.

۵. اینها خصوصیات عمده دید تازه زندگی است که مورد نیاز می‌باشد تا یک تجدید حیات و رنسانس معنوی و روحی برای دنیائی که برای همه پر از صلح، آرامش و عدالت باشد پدید بیاورد. اما خود کمونیسم محو خواهد شد زیرا با خشونت و زور بی‌خدائی را گسترش می‌دهد و حقوق اساسی انسان را انکار می‌کند. در سرمایه‌داری نیز باید تغییر و تحول بوجود بیاید. اگر چه خود کمونیسم نابود خواهد شد، ایده آل کمونیسم، پیشرفت آزاد توانائی انسان، نسخ استثمار و اختناق، عرضه بر مبنای احتیاج، کار با لذت بجای اجبار و آزادی فوق العاده برای خلاقیت و نیروی تولید در غایت بدست خواهد آمد. اینها فقط هدفهای کمونیسم نیستند اینها هدفهای هستند که هر انسانی خواهان آن است.

